۱۰۱۰۸
۴۹۵ ف
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب مطلع الانوار من شارق الاطهار
مؤلف محمدرضا اهرابی ابن عبدالرحیم تبریزی
موضوع
تمراصل خط مؤلف
شماره ثبت کتاب
۸۶۹۳۴

بازدید شد
۱۳۸۵

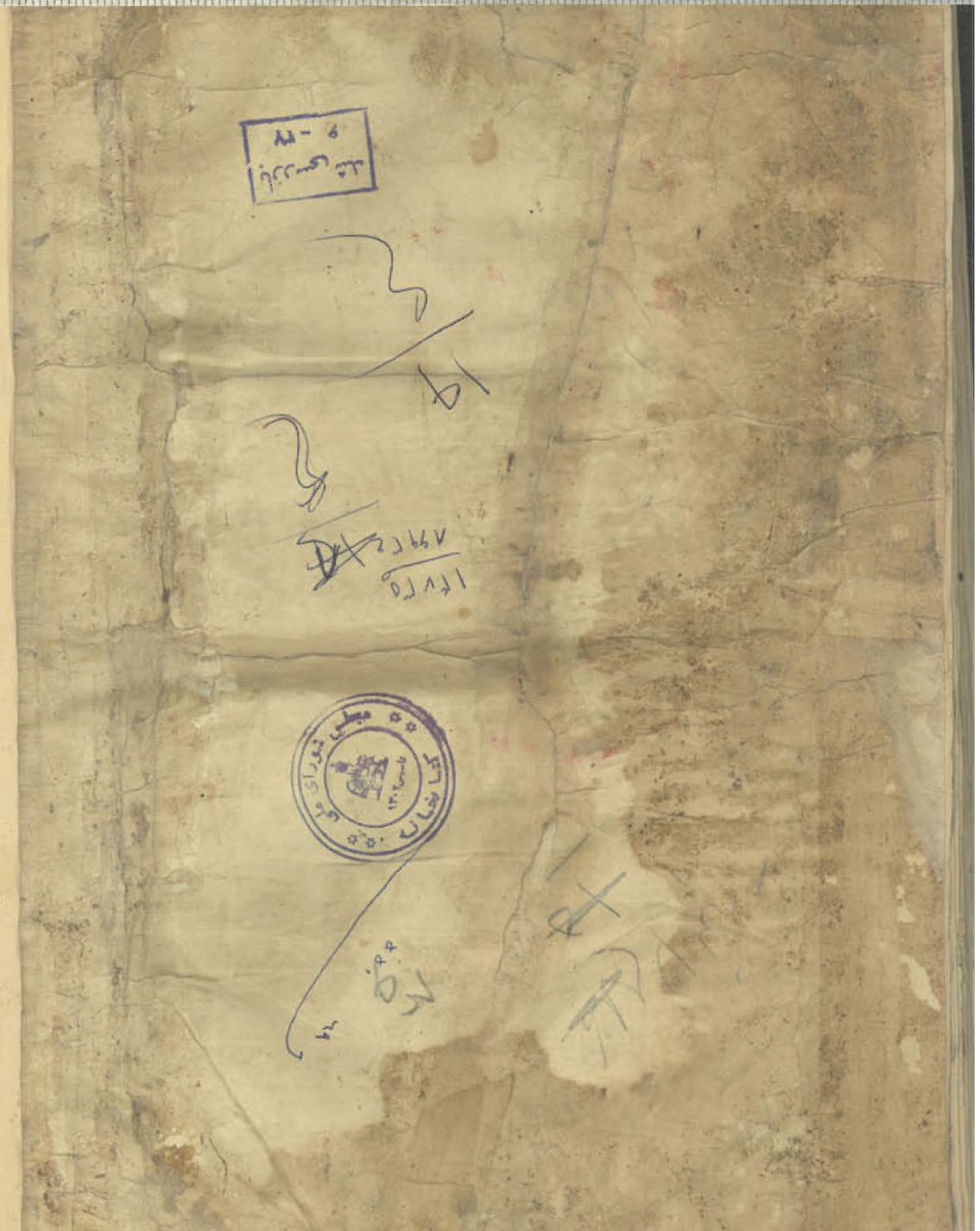

وقف مقفى الأنوار من مشارق الأظهار الشريف والنفيس
على احرار من اهل الصلاح

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لخالق الافلاك والبرية ومالك الاملاك الارضية ونور قلوبنا
بمعرفة النبوة المحمدية المصطفوية حيث قال لولاك لما خلقت
الافلاك واقرعيوننا بولاية ووصاية اخيه وصهره وخليفته ووزيره
الذي هو حامل لوائه امير البررة وقاتل الكفرة وقامع الفجرة حيث قال اجب علي حسنة
لا تضر معها سيئة موتك لامير النحل تكفيني من بعدموتك وتحجري وتكفني
وطيني عجنت من قبل تكويني في حب حبيبك كيف لا تكون كذلك وانت
بصائر فاز بلاء عترته الطاهرة وهم خيرة البرية الذين هم مصابيح الدجى واعلام
الهدى والعروة الوثقى والحبل المتين في الدنيوية والاخروية وهم سفينة النجاة والنجوم
الزاهرة والحجج الباهرة في بروج الرسالة الاحمدية حيث قال سجعا وتمادت البرية
وبعد يرتقي المدارج الالهوتية والنسوة على امرنا بالبكاء في مرثية الخليلة
الحسينية فنبكي كالغمام في مصيبة الحسينية حيث قال كل يوم عاشورا

كل ارض كربلا

١

وكل ارض كربلا ولا عيد للمسلمين بعد سبط المصطفى وقتلوا اصحابه واعوانه
واخوانه وذبحوا اولاده في ارض البلا ويقال له كرب وبلاء وسبوا مخدرات
المرتضى وعترة الحسينية كما قال الصادق من بكى او ابكى او تباكى وجبت له الجنة
كما ورد في رواية عبد الله بن مسعود خلق الجنان وحور العين من نور الحسينية
فقال رسول الله والحسين افضل منهما الخ فعليهذا وما بهاء الجنة الا في دمع
العيون الساكبة في محبة الحسينية كما في الحديث ان للحسين في قلوب محبة
مكنونة حيث قال جبريل ان في الجنة نهرا من لبن لعلي وحسين وحسن ٢ كل من كان محبا لهم
يدخل الجنة من غير فتن

وقد قيل في الشاعر حيث يقول

هم القوم ان النور نور نبوة وفيهم تلوح وانوار الامامة تلمع مهابط وحي الله حزن على على
وعندهم سر الهمين مودع اذا جلسوا للحكم فالكل احكم وان نطقوا فالذكر اذن وسمع
وان ذكروا فالكل يذكر بعدهم وان باشروا فالكل يرشف ويلثم هم ارج من طيبهم يتضوع
ليسطوقهم والاسد في الغابة تجمع وان ذكروا العرف والجرد الاوابد فجرد اهم زاخر يتدفع
ابوهم سماء المجد والام شمسه فيا نسبا كالشمس ابيض مشرق نجوم لها برج الجلالة مطلع
وباشرها من هامة المجد رافع فمن مثلهم ان عد في الناس مفخر اعد نظرا ياصاح ان كنت تسمع
ميامين قوامون غر بظهرهم هداة ولاة للرسالة منبع فلا فضل الا حين نذكر فضلهم
ولا علم الا علمهم حين يرفع ولا عمل يجدي غدا غير حبهم اذا قام يوم البعث للحق مجمع

ولولاة عبد الجاه فی فله عابد یجر ولا آل العبا لیس ینفع فیا عترة المختار یا رایة الهدی

الحکم غدا فی موقفی تطلع خذوا بیدی یا آل بیت محمد فمن غیرکم یوم القیمة یشفع

صلی الله علیه علی آله الغا تصنیف ناصر الدین شاه جم حضرت اعلی خلد الله ملکه بایام لیالی ابا اولی الشفع

حمد بیحد و ثنای بیعد خداوندی را که در دبستان عنیت کبری و سلطنت عظمی در هر عصری از اعصار پادشاه ذوالیدی از جانب خداوند عالم باید مؤید بلطف باشد تا خورشید ثغور اسلام از قهر دغلبه و احاطه اعداء دین مبین باضرب صمصام خون‌شام بقوت جیوش بر خورشش محفوظ فرماید فعلیهذا در این عهد و آوان بهجت بنیان میمنت نشان سکه علامت منقش و نعت مرتکب کرسی و تاج و تخت و تکین سلیمانی منوط بوجود همیمن اعلیحضرت قدر قدرت قضا توان محمود کیوان کوکبه نقش نگین اش مانند خط نقش خاتم سلیمانی نسخ قلوب سلاطین جهان بوده و خاکپوز زمان بری را بعفاریت انسانی من القامتین بر دوش عبودیت برداشته اند و باب نیازمندی آستان بارگاه پناه فرمانبرش بوسیله باصیل جزکان خاک جواهر سای آنرا باجنول توتیا بر چشم رمد دیده خودشان میکشند بدستیاری خون ریزش قالب دشمنان دین مصطفوی صلی الله علیه و آله و ملت قصوی سپر بی روح و والیه نصرت و ظفر با جنود ملائک حشم بر فتوح و صدور اعیار ب یار باطعن سنانان جان ستان ابطال خیرتت مآل در معرکه جولان مجروح و از سطوات قهر انگیزش الجبال کفا رتا بکار چون برک بید لرزان بل مانند آینه سکندر در پیش چشم جنجر بدون ضرب زخم خنجر آبدارش هلاک و مقروح و از برکت فیر وزش سیاه اسلام و امراء کثیر الاحتشام منظفر و منصور و ممدوح و الی بلاد محروسه ایران در مهد امن و امان مسرور و لب معترفان بمکرمت بنیان بزمزمه دعای خلود دولت ابد توامان بابلبلان خوش الحان روضه رضوان هم دستان شهریاری که تا تخت مملکت بزیب عدل و بزینت احسان ملک کاخ جمال و آرایش یافته است حرد جی که مرد جان اسلاف درس آنچه ترویج رعیت داری و پایان خیر پدیدن آثار بفعهار خیر اش مثل عبارات عالیات دستور من رانی و کاظمین و مهد مقدس و شاه زاده عبد العظیم و سایر اماکن مقدسه که بارگاه بعفراز آنها مطرز منطقه کوه ورق طلای آفتاب از خجلت آب خود

والیان سر خجالت بزیر انداز نهند تا مهر سپهر نام بود ظل عالیش من چکویم کران پسند آید در خور شاه اعجمیه عواطف لطفش سایه بر سر منطقان افکنده و عواطف

وعواصف قهرش درخت ظلم عدوان را از بیخ برکنده وستانرا کا بخشش بخته دریا پایال دشمنان را روز کوشش کرده در خون پایمال ستهنت ان کرصنادید بلدان و اعاظم دا شراف زمان باکران کج در عتبهٔ آستان کرباس کا لعبید حلقهٔ بندکی در کوش و مملولان روزکار و مستمندان فکار دادرو ازدار الشفای اشفاق خسروانهٔ او میجویند عربیه ادی کل ذی ملک الیک مصیره کانت تحرا لملوک جده اول اعنی السلطان ابن السلطان ابن السلطان والخاقان ابن الخاقان ابن الخاقان السلطان ناصر الدین شاه قاجار صلی الله ظلال جلاله علی رؤس العالمین و شیع المؤمنین و المسلمین ببقائه الی ظهور دولة خاتم الوصیین من آل محمد سید المرسلین صلوات الله علیه و آله الطاهرین

توصیف حضرت ظل الله

و دلی عهد دولت بیزوال و نایب سلطنت بیهمال و درخشنده کوکب برج کمال و مهر منیر فلک جمال و خورشید آسمان اجلال مفرح انذوه بجزه و مساکین و مروج ملت و آیین ماحی کفر و کین حامی دین و مبین حرسه الله تعالی عن عین الکمال و از برکت قدوم میمنت و مکرمت فرجام بهجه صفحات مملکت آذربایجان سعادت انجام رشک کلستان ارم بل روضه رضوان حضرت حشام بلکه والا آن از ظلم ظلمان و ستم ستمکاران پاک و منزه خاطری در مهد فارغبال بسر بجه و زبان شکرخوانی و محمدت کذاری بالب شامتر نم میکشند از انجاکه کرک رمه دکله راعی شبان و باز با عصفور همسور و شاهین با تذرو و شهباز با کبک دری چین با کلنگ همآشیانی فی فی شیر صولتان بنیستان بی باکی با آهوان بیابان باکی حوش و با کره هم پیمان بلکه مانند روز عاشورای شهدای کربلا متفق الاقوال و الملک بالفضیلت بیدپایان دون بین در محل خود نخواهیم کرد کمان تا واضح شعور بشیعیان و از شمشیر برانش هالفاقان اجد توامان قلب صنوبری لیشان مثل ورق صنوبر لرزان و بلنک صولتان آهوان شغاد دیده غایب از دشان حراسان اعنی مفتاح ابواب فتوح و مشکوة روح عفن بر دمیده شجره خلافت بیزوال رافع رایات نصرت و اقبال نظر کفه خداوند متعال دولت ابد مدت جاوید اتصال حضرت اقدس ولیعهد سعادتمند مظفر الدین میرزا ابد الله جلیته و از غد عیشه اطال عمره دارد سرود نظم منشور حکم رانی بکرفت زیب آیین از خاتم ولیعهد سلطان مظفر الدین و از حسن رای بیهتا ضیا اعلیحضرت ظل الله خلد ملکه و سلطانه کهنت که رتق و فتق امورات صفحات ممالک ایران را بعهدهٔ امنای دولت علیه محول و مرجوع نمویند که بعد حطهٔ عدل و انصاف مراقب احوال رعایا باشند و رفع ظلم نمایند فعلیهذا الی آذربایجان را مطمح نظر همیون فرمه چون حضرت ولی عهد حاکم را از انجاکه اول ریعان جوانی است لخنیکه سزاوار رفعه است بنظم بنسق دررتق و فتق مهمات دولت بیزوال نواب مستطاب اشرف امجد ارفع الله

واسشفاء دوالهما از پس پرده مشکبار جبرئیل ها بر منبع خدنین کقطرات الامطار نازل میگردد بعضی
چون مجزون دیوانه سر بر زانو نشاخت و در نی طاقت استطاعت تاب کم نکب ظاهر از
اوش رفته و فی الحقیقه کشته راه عشق محبت حضرت سید العاشقین میشدند جواهم اگر خبر
عاشقان کشتگان معشوقند بر نیاید ز کشتگان آواز اعلم یا اخی ان للحسین فی القلوب
محبة مکنونة تا این محبت حسینه در دلها جایگر نبوده باشد حالت بکا از کجا پیدا میشود چنانچه
انجناب عاشق راه حق بود تا باظلم ستم کشته شد پس عوشتان انحضرت باید کشته زار و باشند
کما قال الله بسم الله الرحمن الرحیم طه مفسرین چنین فرموده اند معنی طا آیت
ای طالب الحق و معنی ها ای هادی الخلق و تفصیل این مطلب را در کوزه جلد پنجم مذکور ساخته ایم و کلام
محمد دال محمد پیوسته طالب حق بوده و هدایت خلق میکردند پس جماعت ضاله از حق منحرف شده
قول هدایت نکردند بدلول آیه شریفه و الذی خبث لا یخرج الا نکدا چون خباثت
چبلت داشتند امام پیشوای خود شانرا کشتند و تفصیل هر فصل مجلد مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی
مخفی و محجوب نمی ماند در بعض محافل و مجالس مذاکره احادیث و اخبار و فضائل و مناقب
و مصائب ائمه و از استماع فضایل دلها مسرور و از شنیدن مصائب دیده ها گریان میگردد الا
سیما یکی از مخادم کرام اورع اتقیا اصلح صالحا عالیمرتبت کروبی مکرمت فخر اهل و دمان نجابت منبع عزت
و شرافت سالک طریق هدایت عابد سجاده عبادت بالول بانه سخاوت صاحب تبر و احسان
سرآمد اقران و افران حامی ایتام ناصر ذوی الارحام معین الاحباب مربی الطلاب سپس الاداب
ستر الالقاب مستغنی عن الاوصاف عمدة الاحیان و التجار شرف المحاج و الزوار الحاج المرزا علی اکبر برزگر خلف
صدق مکرمی مغفور الائمة ثم رحمی الله عنهما کربا جان و دل و مال و منال در اطاق بلند رواق هل لنا من
واق من تعزیة الحسینیة الشهیر بالحسینیه کر فرش آن مشتمل بر سی و شش ذرع شرقی مغربی برکت
الحسینیة و ظروف سرو بالش مانند کاوشش اطراف حوض کوثر بغداد انا اعطیناک الکوثر
محمد و علی الاکبر بعلی الاکبر لعلی الاکبر و اهل عزاء نجسته سیر بنگ اخبر خون جگر سینه بر
از انکر ناسی بر شبیه پیغمبر نمره حیدر کنند باب جبر اعنی عزاء داران جناب علی اکبر بغداد عبادالله
بها عباد الله الصالحین میل کهه و بر یکدیر هیئتا مرتبا بکفتند دارای سفره احسانش
حامی طائی مجل و عرف الفعال بیرنخت و مشوق حقیقی است کر از اول جوانی بخدمت داری
آنجناب مشغول آر انجا بکه تاسی وافر بر مقتدایان و پیشوایان نجف دارد و هر سال روز اول و دایه شهر محرم
الحرام و اختتام ماصبح و شام علی الدوام تعزیه برپا داشته و با نفس نفیس بخدمت اهل عزا میکردند
اشاره العالمین و هر یک مرثیه خوان می آورد باید منهج بحیثیه ممتاز الاقران بقه باشد و بطرز
انکه خوش و برادرش انکه در صدد یکدیر جم با نوی عفاف رز طلب منبع واحد نیسان اکرام تربیت
یافته بودند و از نور معرفت خوشه سرآمد اقران و اکفا و مسن شنه یکی از اوصاف حمیده
متنفس است و عامل بمضمون کان صادق الوعد از جبین فیض آثارش سجود فتوت چو نمودار هویدا

بقیه سن شریف شمس اکبر ابن العالم الاکبر نجفی شرف الباغ و المعتبرین الحاج محمد صادق تاجر که پیوسته محاسن
عنبر بوی را در تقبیل آستان روضه رضویه ملائک مطاف حضرت علی بن موسی الرضا علیه و آبائه
و اولاده الف الاف التحیه و الثنا کرده لعه میکنند و نه الفیه علما بتعزیت دارین امیدوار میباشند
یمقدار دست بمفرها باضع راهنر و مهمان خوانی و دبر جزئیات خلعت التشریف و رایتین را بالتهاب سرافراز
میکنند و حجت مستمندان را بر آورده مرادات و بمفاد حدیث بنوی الدال علی الخیر کفاعله
پیوسته دلیل خیر استند و بر تالیف کتاب دوضة الانوار که حلیه سیم این کتاب است باعث و سبب شد
و برادر اصغر معنوی الیهما ام نام جناب اسد الغالب است و در زمره متقیان منتظم است خداوند
ما فی الضمیر ثابت این سه برادر معزز الیهم عامل لوا رانک لطف خلق عظیم استند و فقهم ائمة الدارین و حضرات
رایتین یا بشارة یک قصیده مجازی دل از هوم میبرد و با ابیات زیبای فارسی طوفان نوح در بحار
القلوب پیدا میکردند و با تقریر حدیث صحیح ابر گریه از پس پرده از جبرئیل ها بر قرب طبا پخ رعد و
برق فغان خروش قطرات الدموع بر صفحه رخسار جاری میشد

و بعد از وقوع از تعزیه خوانی بارهٔ مطالب عالیه در تحقیق فضایل و مصائب بمیان آمد و نه الحقیقه این
نوع مجالس بهجت برین اهل یقین است پس باستدعای برادران ایمانی و اخلاء روحانی
از جفر کثیر التقصیر عدیم الاستطاعة و قلیل البضاعة محمد رضا ابن ابی عبد الرحیم بن ابی الحسن
بن دین محمد بن محمد بن علی بن عبد الله البزیری عفی عنهم رساله تحتوی بر ذکر فضایل
محمد دال محمد بمقتضی احوالات جان گداز شهدای کربلا و مصائب دوائب حضرات آل
ناطمه مسلمین و کافه مؤمنین از آن منتفع باشند فلا تخفی علیکم ان کنتم من الرایح
پس کفر نماند بر برادران آنچه بدرستیکه دلبست و چهار رساله بوم کامله شرعیین محقق النعات شده تا انکه
قدم جسارت بر تالیف میدان کتب نهادم که عجلة اوکش جواهر الجحار دوم کسر در الاخبار سیم
روضة الابرار جهارم کاشف الاسرار اما جواهر الجحار در بیان عقاید صحیحه و رد عقاید باطله
و از خلفه پاک صاحب لولاک محمد مصطفی و سایر حوالات ملحوظ از انعقاد و نقطه سر نقطه دلالم حل و تولد و وفات

ابوین آنجناب و کیفیت بعثت و اعجاز باهره و غزوات ظاهره و سایر احوالات ملیحه و مانند اینها است
و اما سرور الاحیاء مجموعه ایست از حقیقت نور مبارک جناب مولای متقیان لولاک ثانی الی و فاتش از
تولد و معجزات و غزوات معه اصحابش شیخ وقوع اصلاب خبیثه و آبای بکر در قرآن و دلالت براینها
و فضایل بردارد و مناقب عدیده آنحضرت و سایر مراتب عالیه و مطالب مفیده و مقاصد رفیعه و قضایا
ملیحه عربیه و ادبیات فارسیه و غیرهم که گنجایش تحریرش که زیاده از شصت هزار بیت است نخواهد و اما
در خصوص الابرار ایست چهار هزار بیت و مخزنیت از اعمال فریضه و نوافل مندوبه و ادعیه عامل اربعه
و صوارم جبائی و معاد جسمانی و محور علیه و مثل باغیین از هریه و دجال و یاجوج و ماجوج و اما
کاشف الاسرار می صحیح و دلایل عقلیه و نقلیه است حتی تمام مذاهب را تعدد نموده و در رد میکند و مبین کیفیت
رزق و فقر و فاقه و مانند اینهاست که و مذاهب نام هر کدام بسق باسم خودشان الحاصل منظور نظر
فیض مظهر مشوقین این مجموعه نوشته شده علی رسم الایجاز و الاختصار که مطالع آن مشتمل
بر ذکر آیات قرآنیه و احادیث نبویه و اخبار امامیه از فضایل و مناقب بعضه و دال بر مصائب جان
سوز مقدمه دشت کربلا بعضی از قوم اشقیا در عرصه کربلا بر خامس آل عبا و شهید خنجر جفا و اصحاب
باوفا و اولاد و مصطفی و اعفا و مرتضی و زنهراء و اولاد و حضرات ائمه حسنین مجتبی و حضرات آل الله علیهم السلام
و الثنا بدو اول حدیث صحیحه و اخبار صریحه که ائمه طاهرین علیهم السلام وارد آورده اند که هر که بستمع براز حزن و دل پاره شده
پس نظر بفضل آیات و احادیث حقیر بر ذمه همت نبوده لمعه شهید بلکه از عین دعای برادران دینی و
رزبرک ائمه هدی و بحول الله مذکوری سعادت ابدی از میادین عزت سرمدی با چوگان کرامت بسعی بلیغ و
جهد عقیده این مشکل را از عهده مقال مسئلت نموده تا مقصود الابواب مطالب شده و ذخیره یوم لا ینفع مال
و لا بنون الا من اتی الله بقلب سلیم گردد و زیرا که دستها از توشه آخرت خالی و عمرها کوتاه و امکان فانی بقای نزار
و آمال دامانی دور و دراز و سفر عقبی باقی که محل معاودت ندارد و معنی الدهر و فانتی مطلوب و دمی و
و دهی کلا جامسکوب جهان چون فلک است اجل حلقی خندیق باده نوشنده از مجالس رحمانی شتاب
هیچ توشه بهتر نیست برای ذخیره آخرت از نشر فضایل محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله و ذکر و تعزیه داری ایشان بر آل
بزرگواران دین و دنیا پس هر حد تنگ گفته نشنیده میشود و یا نگفته نوشته بس سایه با نیست گراز حوادث روز
قیامت نگهداری میکند و دلهای سوزان و دیده های گریان بقطره از خوف خشیه الله و مصائب حضرات
آل الله در یوم عرصات جمیع دیده ها بگریند و آنها نگریند و از حبت تسکین دلها کاسه شربتی از شربت
خانه و یقولون فیها کاسا کان مزاجها زنجبیلا عینا تسمی سلسبیلا عطا خواهند فرمود چون
فضایل ائمه محمد و آل محمد و خطبی ذکر نمایند چنانچه در حدیث صحیح وارد شده ذکروا محاسنهم فضائل علی بن ابیطالب علیه السلام
نوری از آن مجلس ساطع میشود و مبین از شری تا بشر تا منتهی میشود در روز قیام عرش اعلی محیط مرسوم در جمیع انوار فایق می
آید پس جلال عرش الله عز و جل میکنند الهنا این چه نور بود که از بقعه ظلمت بسطع شده که چشمهای ما را خیره
نمود خطاب مستطاب از مصدر جلال الهی میرسد ای ملائکه من در سطح غبراء در بقعه فلان در خانه پسر فلان
فلان بن فلان ذکر فضائل آل محمد را میکرد این نور لامع و ساطع را خلق کردم پس هر ملکه استغفار برای شیعیان

جناب فاطمه زهرا علیها السلام داولدی که دیده هر بنا له و فغان آمده میکرده و امام علیه السلام که قلب عالم است بگریه جمیع
ذرات کائنات بدر و آمده میکریسند و آنانیکه تعزیه میکردند و حیرات میدهند در جهای عدیده برای ایشان
کرامت میشود و عاصیان که در مصیب شهدا بگریند و رفق حذا معفو خواهند شد و زنگ معصیت از قلب ایشان
برداشته شده نور معرفت بحل قلب بحال ایشان میشود پس مطالب این اوراق متضمن انوار لامعه و ساطعات
که چشم خفاش طبعان از دیدن آنها کور و محروم و عیون المعاندین بی نور و محروم اند از آنجائکه در قرآن پاک
فالقیاه جهنم کل کفار عنید یعنی یا محمد و یا علی بیندازید بجهنم هر کافری را که انکار نبوت نبی و ولایت ولی
کرده و جانب عداوت و اولاد و دوستان ایشان را دشمن میدارد و دوستان را داخل بهشت میکنند پس دوستان را تو
دوستر از دوستان لازم است که بنا بحضرت ایشان بهشت در استماع فضایل ایشان کوشش نمایند بلکه عداوت جمیع
میورزند و همچنین قدم بدایره تعزیت داری نمیگذارند خدا نهایت نظم شب پرده کرده و صل آفتاب نخواهد شد و رفق
بازار آفتاب نخواهد پس بشنیدن فضایل و مصائب آل محمد مشتاق و راغب باشند و بگریستن و محبان
نسبت براهل هر زمان فضل ذلک این کتاب که جلد پنجم جواهر الجمان است موسوم ساختم
من مشارق الانوار و فی الحقیقه هر نوری را مطلعی دارد که از مشرق طلوع میکند پس کدام مطلع بهتر از
مطالع مشارق انوار آل محمد است که انوار مقدسه آن بزرگواران دنیا و عقبی از فوق عرش تا تحت ثری منور شده
و بموجب ادله دستور عقلا و نقلا و حکما بر ارباب العقول و الحجی و اولی الابصار و الالباب واضح تر است که از
نشر فضایل و مناقب محمد و آل محمد مسرور و روحم در خنک است جمیع عالم و عالمیان چنانچه از حدیث
لیله المعراج ظاهر و هویدا است [illegible] عن کتاب المختصر الحسن بن سلیمان حضرت
موسی کلیم الله که در لیله خطاب نظر کردم بهر در حقی که در گوشه ملوک ربع دهر سکنی و دکانهای کوچا و بازنده بذکر
محمد و آل محمد دارند که پس حضرت کلیم الله عرض کرد الها نبینم هیچ چیزی که خلق کرده مگر آنکه ناطق
بذکر مدح و ثنا محمد و آل محمد اشی عشر فیما عز له هو لاء خطاب رسید خلق کردم اینها را قبل از
خلق جمیع انوار در خزانه قدس و نمونه نمودم در یاقوت سرخ و درع جبروت من تا آنکه بابان ایشان
انقاد و معدوم قضا و قدر خود را بایشان عمران تمسک بحبوی بذکر نام ایشان کرده ایشان خزانه علم من و
معدن نور من میباشند فطوبا شناسی و لهای فرخاک از کفت و شنود فضایل صاحب لولاک
و ائمه هدی که نذیر تا بناک عالمند در ظلمای غمین اشک چشم را از دوج ملمعت پرده قوی اندر قوی
مقفله حدقه کاسه فرق بر صفحه خدین باشنه خرگاهی انتظام داده مزین و آرایش میدارد که
صداق حوران عبر سرشت در روضه رضوان خواهد شد و تعزیه داران در کبر دار عرصه
عشه گاه زمین مانند کوره حداد گرم در سایه عرش الهی در قعر امام مخالفین اعنی
اما عبد الله الحسین حفظ وافر و کامل و له کافی شامل می باشد الی آخر پس بحفظ این نوع مراتب عالیه
این اوراق پر از ضیاء الاشراق من باب سبب المسبب موسوم بر سهم نخه مطلع الانوار من

مشارق الأنوار لشيعة الكبار وعجب الأبرار كرديه هدينا الله وإياكم الى طريق الرشاد بمحمد وآله الأمجاد صلوات الله عليهم أبد الآبدين ودهر الداهرين أما بعد فيقول العبد الضعيف الراجي عفو ربه اللطيف محمد باقر بن محمد تقي المجلسي عفا الله عنهما بمنه وكرمه لما كان الإنسان عرضة للخطأ والنسيان ومحل الزلل والعصيان وكان من أعظم الخطايا وأفظع الرزايا ما يتعلق بالمصائب الواردة على أهل بيت العصمة والطهارة صلوات الله عليهم ما دامت الليل والنهار وكان أكثر الناس عن تدبرها غافلين وعن تفكرها ذاهلين وكان أكثر ما يتعلق بها من الأخبار مشتتا في الأسفار ومتفرقا في الأقطار وكان جمعها وتأليفها وتنظيمها وترتيبها من أهم الأمور وأوجب المهمات على الجمهور سألني بعض الأصدقاء الذين يجب علي إجابة التماسهم ويتعين علي إسعافهم أن أجمع له كتابا يشتمل على ما يتعلق بالمصائب المذكورة من الآيات والأخبار المأثورة وأن أرتبه على أبواب تسهل على الطالبين تناوله وتقرب على الراغبين تحصيله فأجبته إلى ما سأل وأسعفته بما أمل وسميته بمجمع الشتات ومنبع المسرات وقد رتبته على مقدمة وأبواب وخاتمة

أما المقدمة فتشتمل على فصل واحد وهو فصل الإبانة ودلائل الرهبان وهو يوجب حكم العقل والآيات القرآنية والنصوص

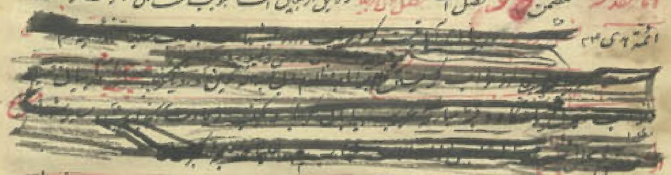

الأئمة عليهم السلام

وكل شيء أوجبه أن نظام العالم برقرار غيره ممكن باطل مفتقر وموجد وهو الفاعل الحق وهذا الفصل يشتمل على ثلاثة عشر فصلا

الفصل الأول في إثبات الصانع وصفاته وأفعاله وفيه أحاديث

الفصل الثاني في إثبات النبوة وفيه أحاديث

الفصل الثالث في إثبات الإمامة وفيه أحاديث

الفصل الرابع في أن الأئمة عليهم السلام أفضل الخلق بعد النبيين وفيه أحاديث

الفصل الخامس في أن الأئمة عليهم السلام أعلم الخلق وفيه أحاديث

الفصل السادس في أن الأئمة عليهم السلام أشجع الخلق وفيه أحاديث

الفصل السابع في أن الأئمة عليهم السلام أكرم الخلق وفيه أحاديث

الفصل الثامن في أن الأئمة عليهم السلام أعبد الخلق وفيه أحاديث

الفصل التاسع في أن الأئمة عليهم السلام أزهد الخلق وفيه أحاديث

الفصل العاشر في أن الأئمة عليهم السلام أصدق الخلق وفيه أحاديث

الفصل الحادي عشر في أن الأئمة عليهم السلام أعدل الخلق وفيه أحاديث

الفصل الثاني عشر في أن الأئمة عليهم السلام أحلم الخلق وفيه أحاديث

الفصل الثالث عشر في أن الأئمة عليهم السلام أعلى الخلق نسبا وفيه أحاديث

وأما الأبواب فالباب الأول في أحوال أمير المؤمنين صلوات الله عليه وفيه فصول

الفصل الأول في ولادته وفيه أحاديث

الفصل الثاني في أسمائه وألقابه وكناه وفيه أحاديث

الفصل الثالث في أحواله قبل الإمامة وفيه أحاديث

الفصل الرابع في أحواله بعد البيعة إلى وقت وفاة النبي صلى الله عليه وآله وفيه أحاديث

الفصل الخامس في أحواله بعد وفاة النبي صلى الله عليه وآله إلى وقت وفاة فاطمة عليها السلام وفيه أحاديث

الفصل السادس في أحواله بعد وفاة فاطمة عليها السلام إلى وقت وفاته وفيه أحاديث

الفصل السابع في أحواله بعد وفاته وفيه أحاديث

الفصل الثامن في أولاده وفيه أحاديث

الفصل التاسع في أزواجه وفيه أحاديث

الفصل العاشر في أخباره وفيه أحاديث

الفصل الحادي عشر في أصحابه وفيه أحاديث

الفصل الثاني عشر في أعدائه وفيه أحاديث

الفصل الثالث عشر في أحوال أصحابه وأعدائه بعد وفاته وفيه أحاديث

الفصل الرابع عشر في أحوال أعدائه في الآخرة وفيه أحاديث

الفصل الخامس عشر في أحوال أصحابه في الآخرة وفيه أحاديث

الفصل السادس عشر في زيارته وفيه أحاديث

الفصل السابع عشر في فضل الكوفة والغري وفيه أحاديث

الفصل الثامن عشر في فضل مسجد الكوفة وفيه أحاديث

الفصل التاسع عشر في فضل مسجد السهلة وفيه أحاديث

الفصل العشرون في فضل الحيرة وفيه أحاديث

الفصل الحادي والعشرون في فضل النجف وفيه أحاديث

الفصل الثاني والعشرون في فضل الرحبة وفيه أحاديث

الفصل الثالث والعشرون في فضل الفرات وفيه أحاديث

الفصل الرابع والعشرون في فضل الغدير وفيه أحاديث

الفصل الخامس والعشرون في فضل الطف وفيه أحاديث

الفصل السادس والعشرون في فضل كربلاء وفيه أحاديث

الفصل السابع والعشرون في فضل الحائر وفيه أحاديث

الفصل الثامن والعشرون في فضل السباع وفيه أحاديث

الفصل التاسع والعشرون في فضل الفرات وفيه أحاديث

الفصل الثلاثون في فضل الغدير وفيه أحاديث

الفصل الحادي والثلاثون في فضل الطف وفيه أحاديث

الفصل الثاني والثلاثون في فضل كربلاء وفيه أحاديث

الفصل الثالث والثلاثون في فضل الحائر وفيه أحاديث

الفصل الرابع والثلاثون في فضل السباع وفيه أحاديث

الفصل الخامس والثلاثون في فضل الفرات وفيه أحاديث

الفصل السادس والثلاثون في فضل الغدير وفيه أحاديث

الفصل السابع والثلاثون في فضل الطف وفيه أحاديث

الفصل الثامن والثلاثون في فضل كربلاء وفيه أحاديث

الفصل التاسع والثلاثون في فضل الحائر وفيه أحاديث

الفصل الأربعون في فضل السباع وفيه أحاديث

الفصل الحادي والأربعون في فضل الفرات وفيه أحاديث

الفصل الثاني والأربعون في فضل الغدير وفيه أحاديث

الفصل الثالث والأربعون في فضل الطف وفيه أحاديث

الفصل الرابع والأربعون في فضل كربلاء وفيه أحاديث

الفصل الخامس والأربعون في فضل الحائر وفيه أحاديث

الفصل السادس والأربعون في فضل السباع وفيه أحاديث

الفصل السابع والأربعون في فضل الفرات وفيه أحاديث

الفصل الثامن والأربعون في فضل الغدير وفيه أحاديث

الفصل التاسع والأربعون في فضل الطف وفيه أحاديث

الفصل الخمسون في فضل كربلاء وفيه أحاديث

الفصل الحادي والخمسون في فضل الحائر وفيه أحاديث

الفصل الثاني والخمسون في فضل السباع وفيه أحاديث

الفصل الثالث والخمسون في فضل الفرات وفيه أحاديث

الفصل الرابع والخمسون في فضل الغدير وفيه أحاديث

الفصل الخامس والخمسون في فضل الطف وفيه أحاديث

الفصل السادس والخمسون في فضل كربلاء وفيه أحاديث

الفصل السابع والخمسون في فضل الحائر وفيه أحاديث

الفصل الثامن والخمسون في فضل السباع وفيه أحاديث

الفصل التاسع والخمسون في فضل الفرات وفيه أحاديث

الفصل الستون في فضل الغدير وفيه أحاديث

الفصل الحادي والستون في فضل الطف وفيه أحاديث

الفصل الثاني والستون في فضل كربلاء وفيه أحاديث

الفصل الثالث والستون في فضل الحائر وفيه أحاديث

الفصل الرابع والستون في فضل السباع وفيه أحاديث

الفصل الخامس والستون في فضل الفرات وفيه أحاديث

الفصل السادس والستون في فضل الغدير وفيه أحاديث

الفصل السابع والستون في فضل الطف وفيه أحاديث

الفصل الثامن والستون في فضل كربلاء وفيه أحاديث

الفصل التاسع والستون في فضل الحائر وفيه أحاديث

الفصل السبعون في فضل السباع وفيه أحاديث

الفصل الحادي والسبعون في فضل الفرات وفيه أحاديث

الفصل الثاني والسبعون في فضل الغدير وفيه أحاديث

الفصل الثالث والسبعون في فضل الطف وفيه أحاديث

الفصل الرابع والسبعون في فضل كربلاء وفيه أحاديث

الفصل الخامس والسبعون في فضل الحائر وفيه أحاديث

الفصل السادس والسبعون في فضل السباع وفيه أحاديث

الفصل السابع والسبعون في فضل الفرات وفيه أحاديث

الفصل الثامن والسبعون في فضل الغدير وفيه أحاديث

الفصل التاسع والسبعون في فضل الطف وفيه أحاديث

الفصل الثمانون في فضل كربلاء وفيه أحاديث

الفصل الحادي والثمانون في فضل الحائر وفيه أحاديث

الفصل الثاني والثمانون في فضل السباع وفيه أحاديث

الفصل الثالث والثمانون في فضل الفرات وفيه أحاديث

الفصل الرابع والثمانون في فضل الغدير وفيه أحاديث

الفصل الخامس والثمانون في فضل الطف وفيه أحاديث

الفصل السادس والثمانون في فضل كربلاء وفيه أحاديث

الفصل السابع والثمانون في فضل الحائر وفيه أحاديث

الفصل الثامن والثمانون في فضل السباع وفيه أحاديث

الفصل التاسع والثمانون في فضل الفرات وفيه أحاديث

الفصل التسعون في فضل الغدير وفيه أحاديث

الفصل الحادي والتسعون في فضل الطف وفيه أحاديث

الفصل الثاني والتسعون في فضل كربلاء وفيه أحاديث

الفصل الثالث والتسعون في فضل الحائر وفيه أحاديث

الفصل الرابع والتسعون في فضل السباع وفيه أحاديث

الفصل الخامس والتسعون في فضل الفرات وفيه أحاديث

الفصل السادس والتسعون في فضل الغدير وفيه أحاديث

الفصل السابع والتسعون في فضل الطف وفيه أحاديث

الفصل الثامن والتسعون في فضل كربلاء وفيه أحاديث

الفصل التاسع والتسعون في فضل الحائر وفيه أحاديث

الفصل المائة في فضل السباع وفيه أحاديث

الفصل الشيخ المفيد

الفصل الشيخ المفيد

اما مقدمه بدانکه نظام عالم دایر نمیشود مگر باجهل چیز و الکمل شیخ او بعین پس نظام کون مکان امر قرار میشود باجهل چیز و تفصیلش در مجلد چهارم کر کاشف الاسرار است مذکور شیخ ما و لکن اجمال اینست اول افلاک تسعه بعبارات شریفه ان الله خلق السموات والارض فی ستة ایام و عدهم کرات زمین سیم هریج و دانه کانه چهارم کواکب بهره خامسا ابوهیم اخلاط اربعه اسفم موالید ثلثه پس این چهل چیز را خدا بنهم خلق کرده تا نظام عالم برقرار شود و پس تکمیل هرشیئی باید باربعین باشد چنانچه تکمیل بنانات باربعین است و تکمیل نشو و نما جنات حضرت کلیم الله در لیلة طور و در قرآن اشاره باین شده که وواعدنا موسی ثلثین لیلة و اتممناها بعشر فتم میقات ربه اربعین لیلة الآیه پس باربعین تمام شد میقات حضرت موسی کلیم آدم داد خواه است رهنما حضرت رسالت پناه از جناب حضرت الهی مبعوث نگردید مگر در اربعین سن شریف خود که اظهار نبوت نمود فرمود قولوا لا اله الا الله تفلحوا الحاصل از کتاب فرحه کنت نبیا و آدم بین الماء والطین بعبارت دوم پیغمبر دادم میان آب و گل بود پس بمقتضای امکانات ناس آن زمان که ایام جاهلیت نیز باامر الهی تعویق افتاد و تا انکه از عمر شریفش چهل سال گذشت نامبعوث گردید الا چهارم و علانکه در کنز الحقایق محمدی در علم اعداد گفته اند چنین فرموده اند که اکمل حروف تهجی حرف میم است در مقام عشرات مرتبه اربعین است و هر حرفها را از حروف تهجی گونه در یک ملاحظه کرده اند در رنگ میم اختلاف دارند بعضی اعتقاد دارند که رنگ میم سرخ است و برخی گفته زرد و بعضی سبز است و جناب شیخ الاجل الاکرم عطارد قدس سره فرموده که رنگ میم سفید است بعبارات شریفه و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمومنین و لا یزید الظالمین الا خسارا که کلمه ما در درجه کمال نور ابیض است که در آن شفا و رحمت برمومنین دارد و مزاحم این سه کاران را کمال خسارت چنانچه در تفاسیر و احادیث وارد شده که جناب صادق آل محمد ص فرموده این آیه درشان ما اهل بیت نازل شده که هر انسان شفا میابد و ظالمان خسارت مزاحم اند پس باین جهت رنگ میم سفید است که عبارت از حقیقت محمدیست که اول ما خلق الله است و شریف لولاک لما خلقت الافلاک بر قدر مبارکش زمینه آمد و عالم و عالمیان همه طفیل اوست و حق سبحانه و تعالی کر نبوی ذات پاکش آفرینش را سبب تا ابد خواستن بود می آدم عذب و لولاک تانی با تغیر الا از قصیده قدس سره و عبارت از وصی و خلیفه برادر او علی بن ابی طالب کرمنی الله راه و بی آنکه بدفاصله وصی است و بای خدا داد او را روز الست بغیر از نبوت و دیگر هر چیست اجر عرب شهر بابجم و وصی یعنی شاه مولد حرم و نام نامی انجناب محمد است پس که خدا بنام آنحضرت را حرمت میدانست بر وابت مجالس المتقین ابن بشر اکر در صورت نام مبارکش خلق کرد چنانچه ابن بابویه بسند یکه حضرت کاظم از حضرت صادق روایت فرموده که ملقب بنمود باجوالات جناب برسه تفصیل جواب آمد ۳۰ و میم اول که سر آن مدور است عبارت از سر آدمی است و حا عبارت از ساعدین آدمی است و میم مریم عبارت از سرین آدمی است و دال عبارت از قدمین و بر پای آدم فیاکم خدا آنرکه بنا را بصورت احسن خلق فرمود الله در یکی مثل حا و وجود مثل میم و قعود مثل دال و حق بر خلقت

شرعیه مختار بسته استعمال تجملات نماید و باید مزوجه باشد و لکن ذکر مسئله اَبعَدِ اَجَلَین لازم است
توضیح آنکه زن میت در صورتیکه حامل نباشد هرگاه زمان او مقرر مدت مزبوره وضع حمل
نکند باید انتظار بکشد تا وضع حمل نماید و اگر قبل از مدت مزبوره بزاید باید چهار ماه و ده روز سوم
تمام بکشد تا عدّه اش تمام بشود زیرا که این حکم شریعت مبنوی است که زنان عدّه بکشند و وضع
میت را در ظرف مدت ایام عدّه نوعی عدّه دارد بزودی خواهی که نکند روز بخشی یاد نرسید و عقده باد دارد
ای شیعه در اینمقام نکته باریکی بخاطر مؤلف مجوان کسید رسید که جناب محمد عربی خاتم پیغمبران که سید
المالین است این احترام زوج را بر زوجه لازم نموده که بروح میت مکدر نشود پس علیرغم آنان با دشمنان با
جهاد و کفار نابکار استیصال با اجان و شرم غدار با جسترین کفار چه قدر ظلمها و ستمها بر اخفاد
حضرت محمد مصطفی اولاد علی مرتضی و فاطمه زهرا در عرصه کربلا پر بلا وارد آوردند که هیچ از قتل جوانان
هاشمی نسب و مبارزان ذی حسب که هر یک از آنها شیر غرا و همیشه صلابت و شجاعت در میان
شجاعت بودند و ذبح اطفال شیر خواره و دنه نهالان غیر بالغه بعضی با زخم تیر و کمان و
برخی با جنایه شیشه بران و خنجر و بلارک با بک که محسود مادر جوان بود در لا مسیما مقدمه
زیاد وضع کربلا که خاطره دوران در سطح لوح صفحات آن واقعه عاجز و بیگانه در همین نزدیکی بجای
خشک چشم با آب سیاه مداد بدون حاجز میکرید و چون سنگیا هیکه از قلم مخت رقم سرا زیر صفحات
صفحات مبشه و قتیکه با همان نظر در وقت بصر رسم مطالعه نکرده و با نجوا نشنود و با نشنیده نگاهی
اشکباری از دیده با خون باری میکنند از آنجائیکه در اینمقدمه با یه جان دارد شنود که از همان
خون باریدن از زمین خون جوشید و تزلزلت الارض دیاد لهای سیاه و تزیده دردی اهل تیره دلان
و خورشید تابناک تکسفه و کرفته شد و ماهیان خوشان بر سواحل بحار انداخته و وحوش و طیور
بالجمله جمیع سکان بنا له در آمدند و جن و انسان و سکان ملکوت اعلی و ارواح انبیاء و اولیاء و بهمت
چشم در دان و خازن و حور و غلمان از عرش تا بفرش نوحه کنان و دل سوزان و دیده کریان
شدند پس عالم دعالمیان عرصات اهل موجودات و قیامت مخلوقات شد حتی اهل جان مخالفان
آب چشم خونش زا بر ناخن حقه میریختند چنانچه ناظم نوجیع این مطلب را از زبان جناب ولیه خدا
نایبه فاطمه زهراء حضرت زینب کبری برشته نظم کشیده است فرد سری بنیزه بلند است در برابر من
خدا کند که نباشد سر برادر من ای شیعه بر حسب حدیث صحیح حضرت امام غریب و مظلوم ابا عبد الله
بکبر کفنه که اهم مناسبت بر الحوت کرده بکبر کفنه اذیکه در سن سه سالکی در مسجد مدینه منوره کفت که بکبرات
افتتاحیه سته از اکوفتن سجب شد چون بکبر افتم را بزبان رانده کفت الله اکبر اهل مسجد کفتند الله
اکبر و دیکر بار در کربلا فرموده ای شیعه آنوقت بود که سر مبارک بنیزه بلند زدند زبان جناب حجة الله
بنطق آمده فرمود الله اکبر قوم استیصالا بلا تامل همکی بیکبار کفتند الله اکبر و بعد از کفار زیاد
که سر شتابان کربلا را بکبرات این مظلوم فرصت و عده خشادت نداده و اخزون کرده روحی
لبعدی خیام کبیر الاحتشام امام عظیم الشان والاحترام که حضرات آل الله تشریف داشتند بجهة

بقیه سال احوال

و بچه سان احوال ایشان بعد پس از یکطرف غریبی بیکسی و از طرف دیکر شهادات شهداء و
کثرت اعداء و کرسنکی و تشنکی پس حضرات آل الله در چنین وقت چه چاره میساختند
جمعی از نفر بیشمار بکف بسی خیره دویدند از چهار طرف پس از اذدحام آن قوم
ناپاک بسلسله باک اهل بیت صاحب لولاک چنان ناله و فریاد کردند که زمین و زمان
بر احوال ایشان کریست چون اشقیا خواستند حضرات شهداء را بسبی و تخت و
قتار و غارت خیمکاه خانه بس جهاند و چها کنند و تفصیل خواهد آمد و لکن این قدر میت
برای آشکاران کفایت میکند الظلم الشش دودند چون بحکم کفت عابدین ای اهل بیت
نیست بجز صبر چاره زینب زدشت ماریرد و کرد برنجف کفت ای پدر بدر بدر آنت نظاره
خطبه کلام محنت فرجام آنست چون اهل بیت عصمت را اسیر کرده بکوفه بردند الکوفة لا یوفی
چه قدر با احتراق نمفه نر آه آه از مجلس ابن زیاد دنی بنیاد و از آنجا با قطع مراحل و طی منازل
بدمشق وارد کردند و حال آنکه در عرض راهها و شهرها مخصوص در بلد شام محنت فرجام
انسان وارد آوردند سبیا شماتت اعداء که اشد مصائب بود چنانچه حضرت سید السجاد
زین العباد هیزالکربات اوم آل فرمود که مصیبت شام ما فوق جمیع نوائب بود که استهزاء زیاد تر
و سفاهت افزون تر میکردند المقدمه بعد از خروج از شام و دخول بقربت شهداء در اراضی
کربلا و ورود قافله عزاء بمدینه رسول خدا با سر و اسارت بریشان روزکار نوحه کنان سینه
زنان با زلف پریشان در حالیکه جوانان بنی هاشم شهید شده بقعه در اینوقت جناکلثم زهرا
پیشه مدینه نظر کرده فرمود صلی الله علیک یا رسول الله هذا الحسین بالعراء مرمل بالدماء مقطع الاعضاء
وبناتک سبایا والی الاعداء یا رسول الله هذا حسین بالعراء یا رسول الله قتل اولادک واهلک
وسبیت نساءک وانتهبت ثقلک فیا لیت السماء انطبقت علی الارض والجبال قلعت فسیرت
واهل مدینه هم موکان دیده کریان خون فشان چاک کریبان بخدمت بانوان حرم عصمت
وامامت و چنان عفت و طهارت بجه سان ملاقات کردند که شور و نشور از سطح
ضمیراء برسطح افلاک رسیده و برفوق ثریا رسید تفصیل خواهد آمد و الی الله المشتکی
که حضرات آل الله چهار سال شمع برجمع روشن کنند بعباد آیه نور الله نور السموات و
الارض مثل نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح و حال آنکه مصباح هدایت بودند کاهی در
خرابه بلا پناه و کاهی در کنج خانهای سیاه مشغول بتعزیه داری بودند ظلم ای موالی زیر شمشیر کینتین
تشنه لب کشته شاهدین حسین یاره یاره اکبر بوسف جمال قاسم از ستم ستوران پایمال
و آتش نمرودیان مرد و طفل سوزانیدند و تزیین لباس بنمودند و استعمال حنا و تجملات و زر و زیور و سرمه
و زلف پریشان بدون کسه بر روی مهر منظر نکهت و حریر و قیشه و دیباج پرنیان پوشیده
زیرا که سیاه پوشی و تعزیت داری ایشان مانند سایر زنان دنیا نبود که بعد از ختم اربعین میت
و بعد از خروج از عدّه شرعیه استعمال تجملات نمایند ظلم بیکاه یا کان را قیاس از خود مکیر کرچه پاشه
در نشاش شیر شیر آن یکه شیرات که آرام نمیکیرد و آن یکه شیرات که آرام میکیرد

بقیه

مطلع اول

بیان فضیلت و ثواب گریه کردن و گریانیدن و غمگین شدن و غمگین کردن در مصیبت

الحمد لله الذی نوّر قلوبنا بنور بکاء الحسین و احیا قلوبنا لشوق لقاء

حسین مظلوم را بگریانید و اعظم مصیبتها مصیبتی و افرح جفونها بالدموع و جعلنا

و جعل فی تربته الشفاء و فی حبته قبته الحاجات

و بسببه یقبل الصلوة و به استریح فی القبر من سؤال النکیرین هل جزاء الاحسان

الا الاحسان لبکاء الحسین بلی و انا جزاه الجنة چیست که حسان است و تقریر المنها خواهد آمد

وقف فی تربته الا ئمة الضیاء و سکنوا فی فنائه اعوانه و انصاره و اولاده و ذریته

من القضا و سلبوا دائما و سبوا نساءه و حرقوا خباء الحسین یا عین ابکی علی قتیل

نا مجیبا فبکی علیه آدم فی الجنة و نوح فی السفینة و ابراهیم اذ قذف فی النار

دشمان پس گریه بر او جبرائیل در بهشت و حضرت نوح در کشتی و ابراهیم و خلیل در نار و یعقوب بر یوسف و

و فی ارض کربلا الحسین سر او در زمین کربلا پوشیده گردانیده شد امام حسین علیه السلام

بصوت الحب لآل الرسول ما لا قوا من الخطب المهول الاخبار و الموت و القتال علی الجوع و العطش

کیف لا یحزن محمد لا و فوق الرمال مصلی براسه علی الرمح میال و ترتیبه فتبی حزا علی

الجمال یطاف بهم فی البلاد مقرنین فی الاصفاد کل هذا و الدموع جامدة و العیون راقدة

و الاصوات خامدة فسبلوا و حکم الله علی هذا المصاب بنائب الدموع الهتان و تجلبوا

جلابیب الاکتئاب و الاحزان و اظهروا النوح و العویل علی هذا الرزء الجلیل اما علمتم

انکم توافقوا الملائکة فی ثوابهم و تواسوا النبیین فی الحزن علی مصابهم اما تحبون

ان یرضی عنکم صدیع الموجودات اما تریدون ان تکونوا بذلک امین من الکرب

یوم عرض الخلائق علی رب السموات و الارض و لله در من قال شعر یا کرب بکربلا عظم

و لو نزه علی الذبح تقبل کذبح جبرئیل عماد ها فی نبیه صلوا علی جبرئیل سوف تاتی الزهراء

تلتمس المکان اذا خان محترث لتعدیل و ابوها و بعلها و بنوها حولها و الحمام غیر قلیل

نفسه ابتغاء ۲۰۷ فصوته الاعراف ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء

عند ربهم یرزقون ۳۰ والذین یصلون ما امر الله به ان یوصل و یرحم کل نبی رحم

و من یقاتل فی سبیل الله فیقتل او یغلب فسوف نؤتیه اجرا عظیما ۳۲ یقاتلون

فی سبیل الله و یقتلون و عدا علیه حقا ۳۳ و من اوفی بعهده من الله فاستبشروا

ببیعکم الذی بایعتم به و ذلک هو الفوز العظیم ۳۰ قل لا اسئلکم علیه اجرا

الا المودة فی القربی ۳۳ نحن نقص علیک احسن القصص ۳۱ والذین یؤتون

ما اتوا و قلوبهم وجلة انهم الی ربهم راجعون ۳۲ انما نطعمکم لوجه الله لا

نرید منکم جزاء و لا شکورا ۳۳ انا نخاف من ربنا یوما عبوسا قمطریرا ۳۴ و لا

تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله اموات بل احیاء و لکن لا تشعرون ۳۰ و حمله و فصاله

ثلثون شهرا ۳۱ و الشمس و ضحیها و القمر اذا تلیها و النهار اذا جلیها و اللیل اذا

یغشیها ۳۲ یا ایها الذین امنوا اوفوا بالعقود ۳۳ و لا تحسبن الله غافلا عما

یعمل الظالمون ۳۴ انا عرضنا الامانة علی السموات و الارض و الجبال فابین ان

یحملنها و اشفقن منها و حملها الانسان انه کان ظلوما جهولا ۳۰ یعرفون

نعمة الله ثم ینکرونها ۳۱ یخرج منهما اللؤلؤ و المرجان ۳۲ لیلة القدر

خیر من الف شهر ۳۳ و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون ۳۴

هل جزاء الاحسان الا الاحسان ۳۰ ان الله اصطفی آدم و نوحا و ال ابراهیم

و ال عمران علی العالمین ذریة بعضها من بعض و الله سمیع علیم ۳۱ خطبة من سعد

ثنائی این آیه را بر کفار بطریق موعظه خوانده فاقوم انی اخاف علیکم مثل یوم الاحزاب

مثل دأب قوم نوح و عاد و ثمود و الذین من بعدهم و ما الله یرید ظلما للعباد و یا

قوم انی اخاف علیکم یوم التناد یوم تولون مدبرین ما لکم من الله من عاصم

یا قوم لا تقتلوا و قد جاءکم من افترین و اینها تعلیت جنبه کرسوم ال فرعون یا قوم و ما لی ادعوکم

تنجیکم ۳۲ فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلا ۳۳ ظهر الفساد

فی البر و البحر بما کسبت ایدی الناس لیذیقهم بعض الذی عملوا و فی انفسکم افلا تبصرون

یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک الخ

وتنادی یا رب ذبح اولادی لماذا وانت غیر مدیل فبناد للعالهب النار واجج وخذ

ودهام مكوه درریب [illegible]

بابن البتول یا بنتی المصطفی بکیت وابکیت ونفسی لمثات بعد بتول لیت روحی ذات

دموعا فابکی للذی نالکم من التذلیل ومتی کادت النواصب فیکم حسبی الله وهو خیر وکیل

فی المنتخب روی عن سید البشر فیما جاء من الخبر انه قال من ذکر الحسین عنده فخرج من
عینه من الدموع بقدر جناح الذباب کان ثوابه علی الله تعالی ولم یرض له بدون
الجنة جزاء یعنی در کتاب منتخب روایت کرده از جناب پیغمبر که آن جناب فرمود کسیکه ذکر شود
در نزد او امام حسین علیه السلام پس بگرید و آب چشمش بقدر پر مگس باشد ثوابش با خدا است و راضی نمیشود برای او
بدون بهشت جزا را است وعن ابی هرون المکفوف انه قال قال لی الصادق ع
انشدنی فی الحسین ع شعرا فانشدته قصیدة فبکی بکاء بشدیدا وکذا اصحابه فقال
زدنی قصیدة اخری فانشدته فبکی طویلا وسمعت البکاء والنحیب من وراء الستر من
اهل بیته ولم یزل یبکی عیاله واهل بیته حتی فرغت من انشاد القصیدة
قال لی یا اباهرون من انشد فی الحسین ع شعرا فبکی وابکی واحدا کتب الله
لهما الجنة یعنی ابو هرون مکفوف گوید که مرا فرمود جناب صادق آل محمد صلی الله علیه وآله بخوان
در مصیبت امام حسین شعری پس خواندم قصیده در حضور مبارکش پس آن جناب گریست با شدت تمام
وهمچنین اصحابش گریستند پس فرمود بیفزای برای من قصیده دیگر پس خواندم قصیده در خدمت
آن امام زمان پس گریست بسیار بسیار وشنیدم نیز ناله و نحیب را از پس پرده عصمت امامت از اهل
خانه اش وپیوسته بناله میگریست عیالش واهل بیت آن بزرگوار تا آنکه فارغ شدم از قصیده
خواندن فرمود مرا ای ابو هرون کسیکه انشا کند و بخواند قصیده در مصیبت حسین شعری پس بگرید و بگریاند
یکنفر را مینویسد خدا برای ایشان بهشت را پس کسیکه خدا در عالم نوشت از اهل بهشت
البته آتش جهنم را نبیند از برکت تعزیه داری امام غریب مظلوم [illegible] حسین آب نخورد و تشنه جان
سپرد ای آنکه تو آب میخوری آب در سبو داری اگر زدیده نریزی برو بخور این آب بگو بروز قیامت چه
آبرو داری [illegible] ومن قصصه انه استوهب من الرضا علیه السلام
ثوبا قد لبسه لیجعله فی اکفانه فخلع جبة کانت علیه فاعطاه ایاها فبلغ اهل قم خبرها فسئلوه
ان یبیعهم ایاها بثلثین الف درهم فلم یفعل فخرجوا علیه فی طریقه فاخذوها غصبا وقالوا ان
شئت ان تاخذ المال فافعل والا فانت اعلم فقال لهم انی والله لا اعطیکم ایاها طوعا
ولا تنفعکم غصبا واشکوا الی الرضا ع فصالحوه علی ثلثین الفا وفرد کم من بطانتها
ومن قصصه قال لما هربت من الخلیفة بت لیلة ببابور وحدی وعزمت ان اعمل
قصیدة فی عبد الله بن طاهر فی تلک اللیلة وانی فی ذلک اذ سمعت والباب مردود علی صح
وقال [illegible] السلام

فقال السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته یرحمک الله فاقشعر بدنی من ذلک ونالنی امر عظیم
لا تروع فانی رجل من اخوانک من الجن من ساکنی الیمن طرء الینا طارئ من اهل العراق
فانشدنا قصیدتک مدارس آیات الی آخرها فاحببت ان اسمعها منک قال فانشدته
ایاها فبکی حتی خر ثم قال رحمک الله الا احدثک حدیثا یزید فی نیتک ویعینک علی التمسک
بمذهبک قلت بلی قال مکثت حینا اسمع بذکر جعفر بن محمد ع فصرت الی المدینة فسمعته
یقول حدثنی ابی عن ابیه عن جده ان رسول الله ص قال علی وشیعته هم الفائزون
ثم ودعنی وانصرف ایضا وحکی دعبل الخزاعی قال دخلت علی سیدی ومولای
علی بن موسی الرضا فی مثل هذه الایام فرایته جالسا جلسة الحزین الکئیب واصحابه من حوله
کذلک فلما رآنی مقبلا قال لی مرحبا بک یا دعبل یا دعبل مرحبا بناصرنا بیده ولسانه ثم انه
وسع لی فی مجلسه واجلسنی الی جانبه ثم قال لی یا دعبل احب ان تنشدنی شعرا فان هذه
الایام ایام حزن کانت علینا اهل البیت وایام سرور کانت علی اعدائنا خصوصا بنی امیة
یا دعبل من بکی وابکی علی مصابنا ولو واحدا کان اجره علی الله یا دعبل من ذرفت عیناه
علی مصابنا وبکی لما اصابنا من اعدائنا حشره الله معنا فی زمرتنا یا دعبل من بکی علی مصاب
جدی الحسین غفر الله ذنوبه البتة ثم انه نهض وضرب سترا بیننا وبین حرمه واجلس اهل
بیته من وراء الستر لیبکوا علی مصاب جدهم الحسین ثم التفت الی وقال لی یا دعبل ارث
الحسین فانت ناصرنا ومادحنا ما دمت حیا فلا تقصر عن نصرنا ما استطعت قال دعبل فاستعبرت
وسالت عبرتی وانشات اقول شعر [illegible] دعبل بن علی بن سلیمان بن تمیم الخزاعی شاعر [illegible]
است خواهش [illegible] از حضرت امام رضا ع [illegible] آن جبه را [illegible]
واز دعبل خواهش [illegible] دعبل [illegible] پس اهل قم [illegible] دعبل [illegible]
[illegible] دعبل گفت [illegible]
[illegible]
[illegible] امام رضا [illegible]
[illegible] دعبل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] از اهل عراق وخواند ما را قصیده ترا [illegible] آیات ما تا آخر [illegible] دعبل گفت
خواندم قصیده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] دعبل مرحبا [illegible]
[illegible] دعبل [illegible] ایام غم وحزن [illegible] وایام [illegible]

[illegible]

ومما من عبيد

ثابتا فيها كمن انفق من ماله في محبة ابن بنت نبيه طعاما وفيه لك درهما ودينارا
الا وقد ادركت لذة الدينا الدرهم بسبعين درهما وكان مكانه في الجنة وخلق له ذوجة
واسرع بغلك وجلالي عامن وجد او احزنه سال دمع عينه في يوم عاشوراء حتى
وغرقطرة واحدة الا وكتب له اجر ماتة شهيد حاصل حديث موسى انكه عرض كرد خدايا چرا
زيادتى داده برتو بيغمبر از ساير امتها خدا ميفرمايد زيرا فضيلت داده ام برتو يا وه خصال عرض كرد
خدايا آن خصال چيست كه عمل ميكنند تا انيكه امر بكنم بر بنى اسرائيل كه اينها عمل نمايند فرمود خدا
نماز وزكوة وروزه وحج وجهاد وجهد وجماعت وقران وعلم وعاشورا را عمل ميكنند موسى عرض كرد
كه چيست عاشورا خداوند عالم فرمود كه بر تن وكل يا بندى بر نوة محمد كه حسين است ومرثيه خواندى كردن
وعزاداري بر محزون در مصيبت فرزند مصطفى ام در معواى موسى ايچ بنده بنت از بندكان من راين دنيا
نگريد ويا بگريا ند وتعزيه دار كند بر فرزند مصطفى مگر آنكه بدهم او را بهشت كه هميشه در بهشت خواهد
وكسيكه نفقه كند از مال خود در محبت فرزند دختر پيغمبر خود طعامى وغير از طعام درهمى ويا دينارى
ميدهم او را در حنات دنيا يكدرهم بهفتاد درهم وسر بهشت مقام او در جنت ومن بخشم كنانى او را
كه ريشه قسم بعزت وجلالم كه هيچ مرد وزنى كه اشك چشم خود را جارى كند در روز عاشورا وغير عاشورا
بگفته يكه اشك نوشته ميشود براى او اجر صد شهيد پس بگفته اشك چشم مقابل بهفت بنواب صد شهيد
ويكدرهم احسان كردن معادل ثواب هفتاد درهم بسته پس اى برادران چرا نميكنيد ونفرستيد
نميكنيد ودر راه امام غريب مظلوم احسان ونفقه نميكنيد پس ناله كنيد مثل بيمار وگريه كنيد مثل
سحاب بهار ودر پيش چشم جستم نماييد روز عاشورا را كه اعداء دين بيكديگر ميگفتند كه
كه بكشيد كران فقيل جوان وجهارقتال است كما ورد في الخبر عن وصي سيد البشر صلعم
انه قال لاصحابه الزموا بيوتكم واصبروا على البلاء ولا تتحركوا بايديكم وسيوفكم
هوى المستكبر ولا تستعجلوا بما لم يعجل الله لكم فانه من مات منكم على فراشه
وهو على معرفة من حق ربه وحق رسوله وآل رسوله كان كمن مات منكم شهيدا
ووقع اجره على الله كما والتوجب ثوابها نوى من صالح عمله وقامت النية
مقام اصالته وجهاده بسيفه ويلا وان لكل شيء اجلا وانتهاء فعند الاطلاع
من اهل بيت الرسول فليبك الباكون وايام فليندب النادبون ولمثلهم تذرف
الدموع من العيون اولا تكونوا نوحن كبعض مادحيهم حيث عدة الاحزان والاشجان
فنظم وقال فيهم اني عذرلمهجة لا تذوب وحشا لا يشب فيها لهيب و
لقلب يضيق من الحزن وعين دموعها لا تصوب وابن بنت النبي بالطف مطروح
لقى والجبين منه تريب حوله من بنيه ابيه شباب صرعتهم ايدى المنايا شيب وحريم النبي
غير من الكحل وحسن خمارها منهوب ذلك تدعو اخى وتلك تنادى يا ابى وهو شاخص لا يجيب
لهف قلبى ولهفة يدريه يتلظى والغرمنه خضيب لهف قلبى لاخته زينب تادى اليتاوى وهو
مسكوب لهف نفس لفاطم خيرة البرية جاف وقتيلها مرعوب وتنادى يا واحدا يا شقيقى

يا مغيثى قد برحت بى الخطوب ثم تبكى الى النبى ودمع العيون فى خدها الاسيل وصيب
جد يا جد لو ترانا احيارى قد عرتنا بكربلا بالكروب جد يا جد لم يعد ذلك النصح
وذلك الرعب والترهيب جد لم يقبل الوصية فى الاهل ولم يرع الوحيد الغريب يصيح
الجاهد البعيد عن الحق قريبا منهم ويقص القريب اين عيناك والحسين قتيل وعلى مثل
مضروب لو ترى سبطك المقدى طريحا عاريا والرداء منه سليب لو ترانا نساق بالذل اسرى
العنا قد قست علينا القلوب لو ترانا حرى وقد ابرزت منا وجوه صينت وشقت جيوب
باب الطاهرة محمد بن العيس بين الملا وتطوى التهليب بابى راس بخل فاطمة يهوى للدين
دمع كعين يابن ازكى الورى بجارا لعد مثلك فيحسن البكاء والنحيب ما جنى لما اصيبت به
قرحى وقلبى لما رزيت كئيب ابن قلبى الشجى والفارع الباك وابن المحق والمتريب
لاهنا عيشتى ومبسمك الدرى باد وقد علاه قطيب ليت انى فداك لو كان بالعبد
يفدى المولى الحسيب النسيب سهم بنى الاولى اصابك من قبل وشلت عنك منهم مصيب
اظهروا ميلك حقد بدر ومن قبل دعوا للمهند ولم يجيبوا يا بنى احمد الم يحكم قتلت بغيا
متهام طروب كيف صبرى يرالوتد فى لقرى وجوبا وارضكم مغصوب انتم تحمدون الله
على الحق وانتم للطالب المطلوب يولاكم ويبغض اعداكم تقبل اعمالنا وتحى الذكرى
لشاكم ساءت وجوه ذوى النصب وشقت من الثعول القلوب فيا اخوانا كنا

لا يحق لنا البكاء عليهم واظهار الجزع والا كتئاب لديهم وهم اعلام الرحمن واصفياء
القرآن [illegible] فرقا فيا موسى ذرفت عينا على مصاب الحسين حتى
قبل على خده لا يواه الله فى الجنة غرفا يسكنها احقابا فيا موسى منه ازا فيناه

بعد لا يتول مجول آه على الدنيا على كثرة وتناحتها لما عليل لكل اجتماع من الخليلين

وفرز وان بقاء بعد قليل بريء الفتى ان لا يفاد وخلة وليل كما يلتقيه سيل وان ا

فقدك فاطمة بعد احمد قليل علان لا يدوم خليل عليكم سلام الله يا خيرة الورى وبن فضلهم

عند الاله جليل بكم فتح ميلاد وان ودادكم يا تم علما الامور دليل لانكم اعلى الورى

عند ربكم اذا لقرنتم الى ليوم الحاكيل وان موازين الخلق حكم خفيف لما فاق بر وثقيل

واصيفتكم ورثى وديت بحبكم مقيم عليه لست عنه احول وانكر يوم المنا وسيلتي

وما سواكم ان علقت وسيل تقمع لها بكر الغواني اذا بدت ثبت على اقرانها وتصول

منمقة الالفاظ من قول قادة على الشعراء دام القراض يقول لساحب حرف الحمد قاع

ورثاء سديد في الامور دليل وذلك فضل من الهي وطوله وفضل الهي للعباد جزيل

وتبغوره وتناسى ولوعه لكالي ما في الامور يؤول تشبه لي الشعر غرفضل نرى يكون

سواء عالم وجهول ولولا حقا العيد بينه وبينه لقلت ولكن الجميل جميل كفاك من

بكم غوان ارازل لئام تناشوه الخنا ونقول وان يحمد الله ما بين عصبة لهم مشيم

محمودة وعقول بحبكم يجزا بن حماد سوله ويعلو ظل في الجنان ظليل فضل الذي

يبغر عناك حسنه رويدا رويدا فالحديث يطول ايضا روى في الخصوص من طرق

الخم فما صح روايته عن ابي هريرة قال خرج علينا رسول الله ومعه حسن وحسين هذا عاطفر

الامين وهذا على عاطفة الاب وهو بلتم هذا مرة وهذا اخرى حتى انتهوا الينا فقال

له رجل انك لتحبهما قال ومن احبهما فقد احبني ومن ابغضهما فقد ابغضني خبر منتخب

طرق خصم

طرق خصم روايت كه بسند صحيح از ابي هريره كه گويد در خدمت جناب پيغمبر صلعم وخارج

رفتم در خانه بعضي حضرت امام حسن وامام حسين عليهما السلام در نزد آنجناب بودند وامام حسن بر دوش راست

وامام حسين در دوش مبارك چپش بودند وآنحضرت ببوسيدن حسن را وعده ميداد حسين را وميبوسيد

چندين التفات بريشان ميكرد مردي عرض كرد يا پيغمبر تو ايشانرا را دوست ميداري فرمود هر كسي كه

دوست دارد هم فرزندرا پس تحقيق مرا دوست داشته است وكسيكه بغض تا مرا برايشان كه فرزندم پس

تحقيق بغض عداوت ورزيده است بامن وبا طريق المذكور عن ابن عباس ان النبي صلعم

قال للحسن والحسين من احبهما كان معي في الجنة ومن ابغضهما في النار وبمن

باطريق مذكور از ابن عباس روايت كه است كه پيغمبر صلعم فرمود در حق شرافت

حسن وحسين عليهما السلام هركه ايشانرا دوست دارد خواهد بود بامن در بهشت وكسيكه بغض كند

با ايشان در آتش خواهد بود اي دوستان من دوستان كسانيكه برگزيده خداوند عالميان

پس محبت ايشان را پس دوستان خدا دل جاگير نميكند ومحبتي كه ترا رفيق پيغمبر خواهد در بهشت والبته

جاهل را نخواهي ديد بسبب محبت اين بزرگواران دنيا وعقبي پس زهي باضافيت پيروي

ايشان ممكن ودر روز شادي ايشان مسرور ودر ايام غم فرجام محنت آلام در مصيبت ايشان

بجاي اشك از ديده خون بارى ودل پاره پاره بايش چرا كه در ماتم حبيب حاجب عزا وخون خرابات

كه در زيارت حسين عليه السلام عليك يا ثار الله در مرثيه خوان در روز عاشورا در ميدان كربلا

حضرت جبرئيل بگريه چرا كه مسلمانان بعضي را حوال آن غريب مظلوم بگريد وبا بكرياند وندا ر صوات

دهد كه مردم بر تغسيل وتجهيز وتكفين وصلوة وتدفين حاضر نشدند پس بر والدت صحيح جبرئيل در عرصه

كربلا با طراف واكناف ميدويد وميشنيد كه ميگفت قتل الحسين عليه السلام وصدائيش زمين وزمان

ميگرفت وبنا لحي آخر وحزين لا اضحك الله سنك ان ضحكت وان احد مظلومون قد فجعوا

بسبطه كه نفوا عن عمر وارهم بركه خنان كنند خداوند اكبر هرگز بانكند حال انكه اولاد مغموم مظلوم خود را تحزين وگرياند

وبسبطه نبوت وعلامت رسالت كه كانهم قد جحدوا ما ليس بظنين ورد في بعض الاخبار ان النبي اجلس يوما

الحسن على فخذه الايمن وولده ابراهيم على فخذه الايسر وجبل يلتم هذا مرة وهذا اخرى من شدة

شغفه بهما فهبط الامين جبرئيل من رب العالمين وقال يا محمد ان الله لم يكن ليجمع لك بينهما

فاختر من شئت منهما فان الله فداء بقبض روح واحد منهما فقال يا اخي جبرئيل ان مات

الحسن بعدي علي وفاطمة والحسن وانا وان مات ولدي ابراهيم بكيت عليه انا وحده فسل

ربك ان يقبض اليه ابراهيم وان قال فمات ابراهيم بعد ثلثة ايام فكان النبي اذا راى

الحسن مقبلا اليه يقول لها مرحبا بمن فديته ابني ابراهيم ميزد بعض خبر چنين روايت

كه چون پسر پيغمبر جناب سيد عالم صلعم ابراهيم در دو روزيكه امام حسين عليه السلام در ان رحلت آن بزرگوار فوت شد وپس از ان ابراهيم

در ان چنين بلد وپيغمبر مرحوم سيد عالمين ابراهيم را در زير خاك دفن ميكرد بسبب اين حادثه جبرئيل نازل شده

وگفت اي محمد بدرستيكه خداوند عالم جمع نميكند ميان دو محبوب وآنها پس اختيار بكن هركدام را كه ميخواهي

بر اينكه خواهي امر كهن است بقبض روح يكي از اينها پس فرمود اي برادرم جبرئيل هركدام را كه ميبيني

على بن ابي طالب با برادرش وفاطمه مادرش وحسن برادرش ومن ميكريم دهركدام پسر فرزندم ابراهيم حزن ميكريم بر آن

از نكت مشتهرين

یعنی ای فرزند من در مصیبت حسین (ع) مرا مانند مرثیه مرسیم پس بسیاری از خواص خود را فرمود که بر او ندبه کنند پس زنان بنی هاشم بر او ندبه کردند پس امام (ع) فرمود که ای فرزند من در مصیبت حسین (ع) مانند مرثیه مرسیم پس بسیاری از خواص خود را فرمود که بر او ندبه کنند پس زنان بنی هاشم بر او ندبه کردند پس امام (ع) فرمود که ای فرزند من در مصیبت حسین (ع) مانند مرثیه مرسیم پس بسیاری از خواص خود را فرمود که بر او ندبه کنند پس زنان بنی هاشم بر او ندبه کردند

و مصابهم جسیم

والثواب الجزیل

از دیدار ای متوسل شکر را در مصیبت امام حسین (ع) تا جریان کند بر دیدش بنا کند خدا بیتم او را در بهشت عزفها و کنیزکها و دستگاهی که در آن مقصد بهاست و در مقصد بهشت و شصت درجه است و هر درجه مثل عرض دنیا است از اول تا آخر آن پس واللّٰه این نعمت بزرگ است و ثواب کوارا تر است و در امام محمد باقر (ع) مروی است که فرمود رحمالله شیعتنا هر آینه تحقیق تراکت کند بطول حزن بر مصیبتهای جدم حسین (ع) و سوختگی بر دیده بارش تا جاری شود بر دیدش در حالت حزن در مقابل محنتها و اذیتهای که بما رسیده از ناصبی ما در دنیا بنا کند او را خدا بیتم منزل صدق در بهشت مروی است از زید شحام که گفت حاضر شدیم در خدمت ابی عبداللّٰه (ع) و جماعتی از اهل کوفه و قبیله را داخل شد معتب غلام عثمان بن ابی عبداللّٰه پس نزدیک در خانه خود جایی داد و نشست بعد از آن فرمود ای جعفر گفت لبیک جعلنی اللّٰه فداک قال بلغنی انک تقول الشعر فی الحسین (ع) و تجید قال نعم گفت بگو چیزی از آن پس فرمود بر من بسیار میگریند تو شعر در حسین (ع) میگویی و جمع میکنی عرض کرد یا خدا مرا فدا قرار دهد گردانا حضرت فرمود بگو از این شعرها چیزی را و خاطر نشان کرد او را اطراف بهشت حتی صاری و جماری ستر هنگ چشمش بر دو رخسار او و ریش عنبرین ستش بعد از آن فرمود یا جعفر واللّٰه لتشهدن اللّٰه و ملائکته المقربون هیهنا یسمعون قولک فی الحسین و لقد بکوا کما بکینا او اکثر لقد اوجب اللّٰه لک یا جعفر فی ساعة الجنة باسرها و غفر لک و رحمک بگذار قسم هر آینه تحقیق شاهد شد خدا و ملائکه مقربان و در اینجا شنیدند سخن و قول ترا در مصیبت امام حسین (ع) و ملائکه که بسیار تر گریه کردند هر آینه تحقیق واجب کرد از برای تو ای جعفر همین رحمت بهشت را یا آفریده شده گان آن و بخشید ترا از گناهان تو و فرمود ای جعفر آگاه باش که هیچ مؤمنی شعری عرض کرد بر ای ستیزه من قال ماضی احل فی الحسین شعرا فبکی و ابکی به الا اوجب اللّٰه له الجنة و غفر له پیش از مردن کسیکه در حق امام حسین (ع) گریه کند یا گریه بر آورد یا بگریاند یا آن شعر آلیه را بخواند کرد اینده خدا بهشت را برای او و دیباچه او را که شعر است و ایضا عن الصادق (ع) انه اذا کان یوم القیامة نزل ملائکة من السماء و مع کل ملک قارورة من الیاقوت الابیض و بید و رون کل بیت و مجلس یکون فیه علی الحسین فیجمعون دموعهم فی تلک القواریر فاذا کان یوم القیمة فتلتهب نار جهنم فیضربون من تلک الدموع قطرة علی النار فتطفأ کما یطفأ الماء النار و عن الحسین (ع) ستین الف فرسخ حاصل آنکه حضرت صادق (ع) فرموده و فیکه دو ملائکه را محرم ساخته نازل میشوند و شتابان از آسمان و با هر فرشته شیشه از بلور سفیدتر در دست دارند و میکردند در هر خانه و هر مجلس میگریند بر حضرت امام حسین (ع) پس جمع میکنند اشک چشم گریه کنان را در آن شیشها پس چون قیامت بر پا میشود پس شعله زبانه کشد آتش جهنم پس میزنند از بین آن بر فور چشم یک قطره بر آتش جهنم پس می نشیند آتش جهنم و از امام غریب و مظلوم حسین (ع) شصت فرسخ پیش میگیرد و شصت هزار فرسخ ای شیعه المختار نوحوا المصاب المشهد و بالدموع الغزیر جودوا قطاه الجاریات

ويتفق عليه بعد ذلك صيحة * وقال رسول الله يسمر في الملأ * وقال ابن هند في الخلد تعود

ورأس الأمام السبط أسرى ذابل * طوبى على رأس الثنا يميد * ويكنه بالخير وان شماته به وصوبوا

كافر وعنيد * يرنت النساء الفاطميات حسرة * عليهن من نسج الثكول برود * نوار بخيل بشن

الوجوه تفجعا * وتلطم بالأيدي لهن خدود * وفاطمة الصغرى تعانق اختها * سكينة خوف السبي

وهو مكيد * وزينب بين النساء وقلبها * قريح فما الأحزان فهو مكيد * تقول والأحزان في القلب

مبلج * وسبط الأسارى لهمو معيد * اخي يا بن اخي يا شقيق وسيدي * ومن لي من دوي الأنام عميد

عليك عيون الداريات ذوارق * واما دموع المرسلات تجود * اخي ثلم عرش الدين واهتز

عرشه * وعطلت منه اذ صيد جاد اخو من يأتم الشمل بعد شتاته * ومن لبناء المكرمات يشيد

مصابك في كل فلب صيبة * سهام الخطوب الغلب فيه تبيد * وللهم هم والنوازل نوازل * والحزن حزن

زايد ويزيد * فقوموا باعبا العزاء فانه جليل واما غيره فزهيد * والسلام

عن كعب الأحبار حين اسلم في ايام خلافة عمر بن الخطاب وتجلد الناس ينقلون عن الملاحم التي تظهر في

آخر الزمان فكان كعب يخبرهم بانواع الأخبار والملاحم والفتن التي تظهر في العالم ثم قال واعظمها

فتنة واشدها مصيبة لا تنقضي ابدا الأبد بن مصيبة الحسين وهي الفتنة التي ذكره الله تعالى في كتابه المجيد

حيث قال ظهر الفساد في البر والبحر بما كسبت ايدي الناس واما فتح الفتنة فقتل هابيل بن آدم وختم قتل

اولاد علي اذا تفتح يوم قتل ابو اللؤلؤة وتؤذن الشمال بالبكاء فتبكي دما فاذا رأيتم الحمرة في السماء

فقد رتفعت فاعلموا ان السماء تبكي حسينا فعند ذلك يا كعب لم لا تفعل السماء كذلك ولا تبكي دما القتل الا

بنيا عم من كان افضل من الحسين فقال وبحكما ان قتل الحسين امر عظيم وابن ستيد المرسلين واشد القتل

علا يزيد مبارزة ظلما وعدوانا ولا تحفظ فيه وصية جده رسول الله وهو جارح ماشر وضعة

من لحمه يذبح بعد صبر كما يذبح الكبش فوالذي نفس كعب بيده لتبكينه زمرة من الملائكة في السماء السبع

لا تعقلون بكاءهم عليه الى آخر الدهر وان البقعة التي يدفن فيها خير البقاع وما من نبي الا وقد

وافى اليها وبزورها ويبكي على مصابه ولكثرة بكاء في كل يوم وليلة من الملائكة والجن والانس

فاذا كان ليلة الجمعة ينزل اليها قسعون الف ملك يكون على الحسين ويذكرون فضله واثر يستضيء

السماء حينا المذبوح وفي الارض ابا عبد الله المقتول وفي البحار الفرج الأزهر المطلوب وانه يوم

قتل تكسف الشمس بالنهار ومن الليل يخسف القمر وتتدهم الظلمة على الظلمة على الناس فليشرد

ايام وتمطر السماء دما وتتكدك الجبال وتخطط البحار ولي لا يعقبه من فتنته وطائفة من

شيعة الذين يطلبون بدمه ويأخذون بثاره تأتي من المشرق احرقت الأرض وعن عليها

فقال كعب يا قوم كأنكم تتحدثون بما احدث فيه من احداث وان الله تعالى لم يترك شيئا

كان او يكون من اول الدهر الى آخره الا وقد قصه لموسى عليه السلام وما من نسمة خلقت الا وقد

عرضت الى آدم في عالم الذر وعرضت عليه ولقد عرضت عليه هذه الأمة ونظر اليها

وعلى اخلاقها فهاؤكما بها على هذه الدنيا فقال آدم ما لهذه الأمة الزكية وبنيها الا

وهم افضل الأمم فقال له يا آدم انهم يختلفون فاختلفوا هم سيظهرون الفساد في الأرض كما

قابيل حين قتل هابيل وانهم يقتلون فرخ جليل محل المصطفى فتبت مثل آدم مقتل الحسين

ومصرعه وثوى يفتر جلا فنظر الهم فرآهم مسودة وجوههم فقال يا رب ابسط عليهم الا

تلفا كما قتلوا فرخ نبيك الكريم عليه افضل الصلوة والتسليم اذا ابصرك العين من بعد غاء

وعارض فيك الشك ايمانك القلب ولوان فوها بموك لقادم * نسيمك حتى تستقل بك الركب

مفوضه سئل انكه بروايت مصنف مجلد الى كعب الاحبار وقيكه سلطان شد در زمان خلافت عمر رض

وجرده پرسيدند از مدحم جلالت حضرت كه ظاهر خواهد شد در آخر زمان وكعب جزء مبدا و برزخ را از

اقسام خبر او علم دفتها را در عالم ظاهر ميكند نزد حضرت و بزرگتر بنم فتنها و سخترين مصيبتها كه ظاهر خواهد

شد تا ابد الآباد مصيبت امام حسين است وچون فساد بيت كه خدا در قرآن ذكر كرده ظهر الفساد في

البر والبحر انكار نحو در خشكي و دريا باشجار كه كسب ميكنند باشد مردمان و هست كه اين بيت كشاده شده

برقتل هابيل پسر آدم و آخر رسيد بقتل حسين مرتضى و ما نبدانند بدرستيكه كشاده كرديد درياهاى آسمان

و بشكافند مرآسمان را كه بر ايشان پس كرست خون پس وقتيكه مرينيند سرخ خواهد شد آسمان بلكه

پس بينيد بدرستيكه آسمان كريه ميكند بامام حسين پس كفته مرشد اى كعب چرا كه آسمان حسين

كريه ميكند و خون ميكريد در قتل يحيى زكريا و مرزكى خون ظاهر نشد پس كفت واى

برشما اى بدرستيكه قتل حسين امر بزرك است و فرزند آقاى پيغمبران و ديده بدرستيكه او كشته شد علانية و آشكارا

باظلم و عدوان و دشمنان او نكردند او را مكر بعد از آنكه ديدند چشم بزرك رئيس پيغمبران خدا الجوع و حسين سيد آيات

بركات و بضعه لحم او كوشت پيغمبر در عرصه كربلا پس قسم باو بكسيكه جان كعب در دست اوست

هر آينه البته بكريند بر او جميع ملائكه در آسمانها تا قطع ميكنند كريه خلق شان را تا آخر دهر بدرستيكه

بقعه كه دفن ميشود در آن بهترين بقعها است و ميت كه بيفتد در آن بهترين ميتها است

و بكريد بر و صاحب آن بزرگوار و بكه بجا ميكند در هر روز زيارت او را ملكها و جنها و انس

ذكر ميكنند فضيلت امام حسين در آسمان بدرستيكه نام او است حسين مذبوح در زمين نام او است اباعبد الله

مقتول و در دريا فرخ الازهر المظلوم و در روز قتل او كرفته ميشود آفتاب در نهار روز

و شب كرفته ميشود ماه در شب تاريك سه روز تا يك هفته مردم از آسمان خون بارند و نيلى كفت شود كوهها

و خشك آمدن درياها و هر كاه منبعث باقى مانده از ذريه او و طايفه كه از شيعيان او طلب ميكنند باخون او

مردی از حجاب با مقتل حضرت امام حسین را میخواند و باین روایت رسید که حضرت با زن فرمود که هر گز از
دیدن او در مصیبت حضرت امام حسین بقدر پرسیدن آب بیرون آید حقتم کنان او را بیامرزد
اگر چه مانند کف دریا باشد و در آنجا مجلس و حاضر شد عالی که قدر علم را حافظه و عقل ناقص خود اعتماد
تمام دارد گفت علیا این حدیث صحیح باشد و چگونه گریستن بر آنحضرت این قدر ثواب داشته باشد و با این حال
بسیار گریم و از ضلالت خود بر گشت و بر خواست چون روز شنبه بنزد ما آمد و زبان بمذمت حضرت
گشود و اظهار رنجش از گفتهای شب نمود و گفت که چون شب از نزد شما رفتم و در رختخواب خود
خوابیدم در خواب دیدم که قیامت برپا شده است و مردم را همه در یکجا جمع کرده اند و ترازوی اعمال
او نگذه و صراط را بر سر جهنم کشیده اند و دو ابتدای عمر او کفه اند از نور و کفه اند از ظلمت و کفه ظلمت او
بجاده در آمده اند و او تا وقت نشستن حقیر عالم برزخ عالم بود نظر کردم نجاب است خوض کوثر را
شناخته ام و در خوض کوثر مردم دیگران را دیدم که ایستاده اند و نور حال ایشان از چهره و روشنی
گفتار و جبهای پرسیده اند و میگویند از مردی پرسیدیم که ایستاده است و بر کنار کوثر سر بر تاده اند
گفت حجة المصطفی و علی مرتضی است و آن زن فاطمه زهرا است پس گفتم چرا سیاه پوشیده اند و میگویند
گفت بجهة اینکه امروز روز عاشورا است و روز شهید کربلا است پس بگریه افتاد حضرت فاطمه زهرا
رفتم و گفتم ای دختر رسول خدا از تو بسی شرم دارم از آنحضرت از روی عتاب بمن نظر کرد و گفت تو بایستی که
الان بر یکدیگر فضیلت کریمان بر مصیبت فرزند پسندیده ام و نور دیده ام حسین شهید مظلوم مرا
واداری بگفتن این خواب بیدار شدم و اکنون از شما معذرت میطلبم که
از تقصیر من درگذرید حقیقت واقعه دیدن مؤلف حضور شیخ جواب امام حسین؟ چنانچه مؤلف خاکسار
در عالم صدق و صفا دون این و بلا جفا نقد مقاصد و مآرب و جواهرات نفیس مطالب را که در عالم
خواب گاه بابین نوم و یقظه بکتب پرتو روح عالم آرا بچشم آفتاب عالمتاب در وسط سپاه بدل
متمکن و پرتو روشنایی آن سینه بجهات سته میکرد ناگاه خود را با جمع کثیر در ایوان خلد بنیان محفوف
بروضات رضوان منیع بگاه و طوفان زمین و زمان محتشم چه خوب میزبانی

∴

در آن مقام عدیم المثال دیدم و بعد از تقبیل آستان بلند بگ پاسبان وزیارت اذن
دخول یافتم بر سنگ وقت تنگ در رواقین امام غریب مظلوم قطیع الرحم جین داجی الوریدین
رسیدم و مسئول المتخلین آبا عبد الله الحسین بآن کردن یکدفعه صنوبر رسان گان حرم دست تعظیم و ادب بسینه
برالم مانند عدمان عاصی با دیده گریان و جگران طاغی دل سوزان بعد از خواندن آدخل
یا الله آدخل یا رسول الله آدخل یا امیر المؤمنین آدخل یا ابا عبد الله، داخل گی در عالم
غیب و سر خطاب مستطاب در رسید آلها الزائرون ادخلوا پس قدم جسارت بر دهلیز روضه
جنت مکان گذاشته دیدم که حرم خالی از درویش و ضریح و صندوق مطهر بر دوش اند فوجی
حقیر افزون تر کهتر و در نخه زوار رجال و نسا مشغول دست بر ضریح و صندوق او ضاع مجللت
روضه رضوان را از شمول فضل و فتح نوید و فرح فزاید و صندوق و ضریح مرصع فولاد و صندوق و ضریح
مقفل مانند اینها اصلا مذار دگویا که عمارت گهاند در گذشته قبه مبارک عرش نشان مهبوط

(الف) دهلیز است

یا حسین شهید آحسن الله لك العزاء ۞ فی آخیك القتیل والنفوة و بکربلاء ۞ الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا انا لله وانا الیه راجعون ۞ وعلی الجهاد والباذلوها الانفسهم ۞
وکانا فی القضا شاکرا علی الله المنان ۞ ثم الصادق والکاظم وعلی سمی المختار حسن الله
لکم العزاء فی جدکم الحسین بکربلاء ۞ ثم التقی والنقی اللذان هما البحران ۞ ثم الحسن
العسکری وابنه امام الثقلان ۞ ثم القائم المهدی صاحب العصر والزمان ۞ احسن الله
لکم العزاء فی جدکم الحسین بکربلاء ۞ اولئك علیهم صلوات من ربهم ورحمة واولئك
هم المهتدون ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان ۞ وللمؤمنین والمؤمنات انت تعلم الاحوالنا
ستما اصبك الرضا بحمد وآله یا الهنا ۞ واحسن لنا عزاء الحسین ۞ وارزقنا زیارة الحسین بکربلاء
بحق محمد وعلی ۞ فاطمة الزهراء ۞ والائمة الباقین من آل المصطفی

کیفیت ورود
زیارت حضرت امام حسین علیه السلام از عالم برزخ

سرآمد پریشانان عصمت وعفت علیه ما ران امت ولایت ۳ در تاریخ سنه ۱۳۵۱
زینب نام ساکنه قریه لاله کردین فرسخ دار الطبرز واقع است واز قدیم الایام از محلات
مشهور بوده بوجیت الان قابل اهل آن پیوسته بتربیت وارادت حضرات آل اطهار
راغب ومایل سعادت کوید دوضعه ماه فضها سلسال ۞ دوحته مجمع طیرها موزون
۲ چیز باعث مزید رغبت واشتهای طعام میشود نفع مرباینده ضعیفه کوید که در شب عاشورا بعد از
وقتیکه استعمال میکنند وبدن خوابش میبرد نفع مرباینده ضعیفه کوید که در شب عاشورا بعد از
تعزیت داری خواب برمن مستولی شده ودیدم که در مسجد همان قریه لاله تعزیت امام حسین ۲۴
برپاست وبعد از روضه خوانی چند نفر زنان سیاه پوش ودرست ایشان سفره ها پر از طبخ
پلو وگوشت پر غطر وافر جمعی خانه ندار که نشسته قرار گرفتند وبعد دیدم سه نفر زنان با عزت و
قار کرسیا پوشیده لحظه باخدام بسیار وارد گشتند یکی از آنها علیله ضعیفه منشخصه بود وقدری از
کمال وعصا در دست گرفته بود وبا حالت تکلاء وغدبه دکر به راه رفت پس قریب بعزاء داران تقسیم
نمایند این طبخ را بآن نفرزن یکه در طرف راست او دیگر در طرف چپش بود بنا بر تقسیم گذاشتند و
هر کس یک سیر سیدانه چنانچه یک سیر پر از التفات نخ بر دستمال گذاشتم وگذشت بکمر این قریه
قاسم نوکر خدا مرحمت بود که اهل خیر است وکاهی مطالعه کتب میکرد یا نبذ چون زحمت زیاد کشید

از انجمن ادبی

از انجمن ادبی

ز انجمن ادبی سیر علما کردم وکسیکه در حق ما هر قدر یکه زحمت بکشد اجرش افزون خواهد شد
ضعیفه گفت باحیاء ادب پرسیدم من شما را نمی شناسم وختمان را نشان بدهید قربان
شناسم همان زن سیاه پوش که مسجد ومنبر وهیئت وانس در ظاهر وباطن تعظیم آن نابانی
مکرر میکردند آنها گفتند پس زینبکه در جانب پرستش بود فرمود اسمیت مادر امام حسین علیه السلام فاطمه زهرا
دختر رسول خدا زوجه علی مرتضی صلوات الله علیهم در مصیبت فرزند خود قدرش کمان شده است پس عرض کردم
توکیستی فرمود منم مبتلا در رنج وتعب محنت دیده وغم کشیده زینب ۞ هر کرا بینی بلا کوشه عالم تمت
اندر آباد محبت صادق است ۞ هر کرا نقد محبت آزمود ست ۞ ابتلای این بلا معیار اوست ۸
عرض کردم آقا مکرر در اطراف چیز شنیده ولا کن باسه فرمود کنه مشوم ومحروم خواهد شد آکاه باشید
هر کرا در سرشت این شراب است ۞ با کوشتاکش میدان عشق خواهد شد ۞ هر که از چشمه میکا عشق
پس زن کوید عرض کردم آنطفل یتیم آیا کیست که با لف پریشان است فرمود عندلیب کلشن
مدینه نور دیده برادرم حسین سیکه نامش ۞ سرسبز همیشه

پس از دین نام نشان نامه وفرار از سطح زمین یا وم عبوق رسید
پس از آنکه پیدا نشدم وچیزی ندیدم وصبح روز عاشورا را تفأل این رباعی را خواندم که حقیر در همان شب
مهمان بودم واداء بل رجال جاز لهم وچند نفر کواه وخدا واهمه هدی علیهم السلام شاهد است که
همان شب نخوابیده بودم ورجوع بر کتب مصائب میکردم وخوابش صحیح بود ولکن همان زن صالحه
که مسنه شده ودر حال حیات است کرسنه ۱۲۷۸ نه تا سه روز شام وناهار میل نکرد وکفت
از عطر محال آن بانوان مکرر وبعد از خیر آن سیر شده ام میل ورغبت برا کل وشرب
ندارم الناس همجا تعون با عالهم فان خیرا فخیر فان شرا فشر میزد مردم جزاء مربا بنده
بسبب علمائی خودشان پس هر کاه عمل خیر بکنند جزاء خیر میابند چنانچه سبق اشاره شده کوه در شت
وارد شده خیر نام مهر بانیست در سدرة المنتهی کاهل بهشت آزار آن منجر نشده وحیوان نا میابند
در دور آن میرود نه وقتیکه بر میکردد یکی را اهل بهشت میبرد ودر جای آن حور دیکر خلق
عالم نیز خلق میکند کردن آنجا خلق نقص ندارد اللهم ارزقنا بمحمد وآله علیه وعلیهم السلام الیوم ۱۴ تمام
وکسیکه عمل شر نماید جزاء او جهنم است ربنا اتنا فی الدنیا حسنة وفی الاخرة حسنة
وقنا عذاب النار هر که با آل عبا در افتاد برفتاد وای بر احوال کسانیکه مخالفت
اولاد علی نماید برجهنم خواهد افتاد ۞ خلق علیه السلام چنانچه در کتب متعدده مذکور است در
ایام سلف مردی بود صالح که بتعزیت داری امام حسین ۱۴ قیام میکرد قضا را روزی ده من
برنج خریدا بر انحضرت حسان نمود پس شبی در خواب دید که حضرت امام حسین علیه السلام
بمردم میدهد ۱۹ ویرا بی برسم التفات فرمود ایدم که برات نه من است عرض کردم فدایت
شوم یکمن کم است ومن ده من طریا بودم فرمود آنچه که بمن رسیده بهیت چون بیدار شدم
از زن خود پرسیدم برده من برات نداد وبر نه من برات عطا فرمود اینقدر رسیده است
زن کریه نمود وکفت خواب نورست است یکمن را من بر داشته بودم که مصروف علیل
خانم پس آن توبه کرد ونیز حال برنج را با انحضرت حیرات داد ند کمر نخواهد داد آیه شریفه

فسیرا الله عملکم و رسوله و المؤمنون ت بقول مفسرین بعیر زود بعینید خدا بعلم شما را و پیغمبر خدا
مرینید عمل شما را و مومنین مرینید عمل شما را جناب صادق ع فرمود و الله المؤمنون ائمه ع مرجع مسئول الله آیه است
دو خصلت فرومین نیا در کمال بخل و سایر کتب عجزه مذکور است که در مدینه مقرره زن فاحشه با فحال اتفاقا
مشغول بفحشا بود همسایه دیوار بدیوار او بود همیشه مشغول فحشا بود روزی با جمعی مشغول و دیگ بار کرده بود
که بخورد آنها طعام حاضر شود ناگاه از قضا آن خانه آتش گرفت و آتش بسیار بلند گردید و دیگ آتش فرو گرفت و طعام غیر مطبوخ
گردید بنا نمود بر خاموش کردن آتش پس حرارت آن بساکن شد تا یکی چند قطره آب از دیده اش بیرون آمد و آتش
بر خاموش کرد و دیده چون آدم تا بستان بلد و آن زن فاحشه نیز بخواب فیلوله عادت دائمی نزد یک طلوع خواهیده بخواب
در عالم رؤیا دیده که ملائکه از سماء خلاط شده لعل و گوهر بگردش اند خته تشنه دیده تهدید میکنند و میگویند ترا با یه
بجهنم اندازیم هر چه فریاد کرد کسی بفریادش نرسید چون بگذاشتم رسیده خواستند که او را بدوزخ اندازند ناگاه
شخصی نورانی بر ایشان صیحه زد که دست از و بردارید ملائکه چون شنیدند عرض کردند یا بن رسول الله این زن
فاحشه و مرتکب افعال قبیحه است فرمود چنین است لکن چون امروز دا خلاص شده و مجلس عزا برپا شده و در یک طبق
روشن بجهت دیدار سبب پرستش نموخته و چند قطره آب از دیده اش بیرون آمده است لهذا او را برگردانید ملائکه
عرض کردند کرامت لک یا بن الشافع و الشفا آن زن روی آن حضرت کرده عرض نمود من امنت
فذالک ابی واقی قال انا الحسین بن علی بن ابی طالب پس آن زن از خواب بیدار شده بتجیل تمام
خود را با تمام رسانیده خواب خود را نقل نمود گریه دنا له سر کرد که چشم او نابینا شده بود بعد از آن توبه کرد
نصدق بلیت و خلوص عقیدت باقی عمر خود را صرف عبادت خدا و قیام داری و گریه و زاری جناب سید الشهداء
نمود فرحم الله امرأ قال امینا یکون او یقتلون علی الحسین خدا رحمت کند هر امرا که آمین میگوید یا میگریاند بر امام حسین ع
یکی از آنها نشسته و چهار زانو نشسته گوش برآه که درمانده گشته است شهزاده ما
بجهت آوردن بچه ها بخیمه گاه میرود و بهر خیال نشسته گوش برآه که درمانده گشته است شهزاده ما
جانب همیشه در گریه و ندبه است در منتخب و مجمع المصائب مذکور است که حضرت حیدر کرار ع
جانب احمر مختار ص فرمود با صحاب خود در خانها نخواهید نشست و در کنید و بر بلاد خواهید دوست
بر متنها نخواهید رسید و با نها خواهید محافظت کنید و حیله نمایید در اجیکه حقتم ادا و اجبیل نفرمود
پس بدرستیکه هر کس بر دارد شما بر فروش خود و بر معرفتی از حق پروردگار خود و حق رسول او
مرتکب شده میمیرد مثل کسیکه شهید مرده باشد و اجر او بر خدا ایست و بهشت جب میشود بثواب
آنچیز بگه قصه کرده است از عمل صالح و نیت او قایم مقام حمله و جهاد بدست و تیغ اولست و بدرستیکه
از برای هر چیز مدت و منتهائی است و در کتاب انیس المذاکرین از شیخ ادریس حروبت
که گفته کتابی از خزانه شما بیرون آمد که این حکایت را بخط کهنه بود جوان زاده
نقل کرد که مکتب در عالم رؤیا که رم بباغ زیبائی افتاده و چهار نهر جاری دید پس زنی سیاه پوش در کنار
یکی از آنها نشسته و چهار مرغ خون آلودی در دست گرفته هر وقت که آن چهار مرغ بآن نهر میزنند
و نالیدند آن چهار نهر کله خون میشود چون نزدیک فهمید دم که بدای مظلوم مادرای غریب او در خصا
یکشته گشته کان ترا مکرتر انشناخته پس چرا نگفتی گفت هم خانم الا بنیا و بدرم علی مرتضی و مادم
فاطمه زهرا و برادرم حسن مجتبی و خودم کوشوارده موسی چند ایام و فیکه ترا با لب تشنه و شکم گرسنه شهید کردند

آن جوان برگشت

دیدم جوانی در بهشت آن زن ایستاده که گویا دوباره سر انور بش بدن شریفش ملحق گشته
و یک خط سرخی بدور گردنش نمودار گفت ای مادر بخدا قسم قدر و منزلت خود و با نشان ثابت
دادم قبول کردند و صبر از قفا بر به نه پس از یک رفته عرض کردم بخدا که شما کیستید آن زن
فرمود منم فاطمه زهرا و این بیت نور دیده منم حسین سر جدا پس بقدمش افتاده گفتم ای خاتون من
میخواهم در مصیبت پسرت شعر جدیدی بگویم اما نطق ندارم فرمود این شعر را از زبان من
بگو پس با گریه و ناله فرمود و الله و الله و الله ابیت هذا لذبح کان بمنحری و بیالیت هذا السهم
کان بمهجتی پس گریان و هراسان از خواب بیدار شدم بیادی شیعه چقدر دلسیاه زبان
خامه منشکی ختام چنان توجیه بیان میکند که از شفق خون جامه در یک نهر آن
سه نهر دیگر از نگاهی بخون میشد ستر ایش بهت هر وقتیکه فاطمه در یکی از خامس آل عبا
گریه میکرد تا ثیر سیعه در آن دیگران و با نشان و هر تا دستخطشان یکی چشم فاطمه زهرا در نوحه عرضی
بگریه میشد عالم میگریه و از این تا ثیر خبر مجتبی میگریه و بیغمبر خدا میگریه و ائمه هدی میگریه چون
امام علیه السلام قلب عالم است و قتیکه گریست جمیع ما سوی الله از عرش تا بفرش از حق و ملک
و انس و سمک و جن و پرنده و چرنده بموجب احادیث عدیده میگریند گفته ذکر این یک خطه و ان جمله
وجه دیگر است چهار نهر حداق فاطمه زهرا است اول رود نیل دوم جیحون سوم نهر بلخ که سیحون است
چهارم فرات است شاید انتخاب عقل مستبصر در نظر آن جوان در نوع فرات بوجه سبب
که منبع این چهار نهر از بهشت است که مشیت بهشتی نوشت خون آلود نماید در فرات خود
باب بحسرت ای فرات ترا مانع شد نداز حسین تشنه جگر منم که آب ندادی باید با خون
فرزندم ترا لاله گون نایم هر کس بیند بر احوال فرزندم حسین بگرید و بر قاتلان او لعنت کند
پس چون از نوشتن آن سه نهر نیز لاله دار گلگون شدند الحاصل آه آه معنی ذبح مظلوم است
آیا بیچ حیدانید سهم کدام سهم است اگر عوض کنم آن سهم بطفلی که سه شعبه دشت ابر سه شعبه آتش زدند
و از عطش کشید و با آن تیر طفلی که از ناف مبارکش زدند بر گردنش را کشیدند و چنانچه در زیارت
مفجعه که بیاد حاجی لو بهلین و آن تیزه طفلی که از دیان مبارکش زدند و از حلقش بعیش بیرون آمد گویا رک گردن مبارکش را
و با آن تیر طفلی که باز هر سیراب کهنه از جهین مبارکش زدند از پشت سر مبارک بر گشید و با نکه
تیر ابو الحتف ملعون طفلی بر حلقوم نازکش که بوسه گاه رسول خدا بود وارد آمد تفصیل مذکور خواهد شد
انشاء الله از انجا یکه رسول خدا فرمود القلب یجذب الی القلب و حدیث دیگر وارد شده مردم را در حساب و شمار
مذ بینند که ایشان شما را نیز دشنام دهند هر چند فاصله بسیار دیگر کم تا ثیر میکند چنانچه جیحون و فرات
عدیده بنجر بر سانیده است از جمله یکی بیت در تاریخ مقتل و الدا ماجلدم با برادرم من را
علی محمل جوان خوش خط عالم و عامل مؤدب آزاد و طوطی دا الوف دا السلطنه بود یز عادم جادم بزیارت
عتبات عالیات و سایر اماکن مقدسه علی ساکنهم السلام متشرف شد در سنه ۱۰ از سوال لکدم
در منزل با سیخ بیتوته کردیم جلدا زادار فریضه صبح کوچ کردیم چند فرسخ طی نمودیم اسبان را چنین
دراه کردیم و راحت نمودیم چند بجادر یا غات رضوان جایگاه حاجی زاده اسمعیل شیخ الله سلمه
طایفه قراه رسیدیم مترنم چند بیت شده با شدت گریستم خلاصه بعد از ده روز بزیارت مولایم طایفه

نوشته فرستاده بودیم نوشته است چنین بنیم فرسخ کاروان سرای شیبلی رسیدیم ناگاه در فراق
شما متمسک بر چند بیت شده خواندم و گریستم باشد که تمام دارم که شما هم گریه کنید و
بتاریخ ساعت بخوانید ملتمس کهم صحیح نوشته بود در اینجا ساعت منگریه کهم او نیز گریه نمود که
و یا بعکس پس نیت معنی اشرعوا فجر چیزی در نماز رعیت چنین تاخیر بسند ای شیعه بدانید
امام زمان ۴۳ که قطب عالم است در مصیبت جد پدر گوار بخلد بنالد و گریه نماید پس جمیع فرزانه
کائنات میگریند

فی مفتاح البکاء عن التهذیب فی زیارات باب الصیام عن الباقر یخرج القائم یوم ۱۲ لست
یوم عاشورا الیوم الذی قتل فیه الحسین ۴۳ و ایضا فیه فی الباب المذکور عن الصادق
کان رسول الله ۴۳ کثیرا ما یتفکر یوم عاشورا فی آفواه اطفال المراضع من ولد فاطمة
من ویقره ویقول لا تطعموهم شیئا الا المیل وکانوا لا یرون فیه رسول الله
قال وکانت الحسن یصوم یوم عاشورا علی عهد داود ۴۳ یعنی قبل از ۴۳ فرمود طوع
میکند قائم روز شنبه یوم عاشورا را روزیست که کشتی نوح در آن روز جودی و نیز روز توبه آدم حضرت
صادق ۴۳ روایت کرده است که بود حضرت پیغمبر خدا ۴۳ بسیاری آیا جایز میشود روز عاشورا در دهان کودکان
شیر خواره از اولاد فاطمة ۴۳ و میکنید اطعام نکنید بایشان چیزی از خوردنیها مگر
در شب و بعد از عامل بفرمود حضرت رسول الله ۴۳ و فرمود و بعد و حسینیان روزه گیرند در روز عاشورا
در زمان رسالت جناب داود پیغمبر ۴۳ و فی زبدة الریاض فی الخبر ان البکاء والحزن
لا یرتفعان یوم عاشورا ولا یرتفعن اولا دهن ویرتفعن داود سهن الی السماء
الی السماء بدستیکه درندگان وحشیها مرتفع نمی باشند روز عاشورا و شیر نمیدهند بچگان
البته و بلند میکنند سرهای خود را بسوی آسمان وجاء فی الخبر ان رسول الله ۴۳ مر علی
ظبیة وقعت فی شبکة یوم عاشورا فتکلمت الظبیة بان یشفع لها حتی ترضع اولادها
وترجع الی المکان بعد ذهاب النفس یعنی وحشی حرص آمده بدستیکه جناب پیغمبر عبور میکرد روز
آهوی کرآن آهو در دست صیاد گرفتار بود در روز عاشورا پس آهو عرض کرد شفاعت کن مرا تا رضا
عرصات از پس صیاد تا بگذارد مرا بچگانم شیر بدهم و برگردم بگذار
غروب آفتاب فقال الصیاد قد لها حتی ترجع فی الیوم فقالت الظبیة هذا یوم عاشورا
فلا ترضع اولادنا فیه لحرمته فقال الصیاد وهبتها منک یا رسول الله فاخذ الظبیة
فاوسلها پس عرض کرد صیاد بگو بپیغمبر مرا آهو که در این روز مرا حبس مکن پس آهو عرض کرد این روز
روز عاشورا است پس شیر بدهد بچگان خود را و در این روز بزرگ حرمت روز عاشورا
باظلم شهید خواهند نمود پس صیاد عرض کرد که بگذارم برگردد بپیغمبر خدا ایشان آهو را پس گرفت حضرت پیغمبر ۴۳
و رخص نمود و برگشت بچگانش فرستاد که آزاد کرده پیغمبر آخر زمان ۴۳ و منهم ست خط سیاهی که دلیل آزادی است
در گردن سلف آن آهو که صیادان آزاد را صید نکنند بلکه شیعه محمد ۴۳ پسر فرزند بچگان خود مرا آورده و عرض کنند
یکی هست آهو عرض کرد بچگان خود را شیر بدهد باینمعنی که اطفال شهدای عطشان بفهمد
آه آه از تشنگی عطش آب بفهمد و شیر دیستان مادر خشک نشود که بمکد و بعضی آب شیر خورده طفلان باشد سیراب نشود

اردا دیلده

ای وادیلاه و وا مصیبتا پدر مهربان چنین دید تیر بلا از کمان ستم بر گلوی علی اصغر کسید خون ناشنا دوان
خوب مظلوم گریه حضرت با کف مبارک گرفته بآسمان انداخت قطره بر زمین باز نگردید ملائکه ضبط کردند
اللهم تنها همین نزد تو عوض آنرا بس که تنها همین کس که نداد پیکان تیر سه پر و دیگر جواب داد
آهن بغرت قدر بر صفر آب داد از کشت کین چو تیر ستم از کمان گذشت بگذشت چون زحلق
علی اصغر صغیر بر پشت ناز پرور زهرا نشست تیر پیکر علی آب داشت هر لب تشنه در میدان انصاف
ده کدام از ایشان توان گذشت آنچه با حلق علی اصغر کرد قضا با کبوتر نکند پنجه کرپا نتابد بآن
آن طفل چون ندانست زبان تکلم بر روی پدر باب کرد بحرمت تبسم پیکان کجای دی چه در آغوش
باب رفت پستان جان کرد مکیدو بخواب رفت غریبانه تنها نیست فدا اکنیک العین و قد
کثرت علی قلة الامواج والزمر دعمقوا لتقرب این نصرکم واین ماخطت الاقلام
والزبر هل من مغیث یغیث من ظماء لبشر بتر من بمینا ما لها خطر هل الهم یرحم
الطفل الرضیع وقد جف الرضاع وما للطفل مصطبر وتفصیل این مطلب مجمت آغاز
جان گداز در مجلس چهارم مطلع اول مذکور خواهیم نمود انشاء الله تعالی

گفت وفات حضرت امام حسن علیه السلام

در کتاب عیون از علی بن ابراهیم خزاعی مروی است که گفت چون پدر بزرگوارم
وفات رسید رنگ او متغیر شده در زبان او لکنته و در پیش سیاه کبود پس نزدیک شده با نگه من از مدت او
رجوع تمام تا آنکه بعد از سه روز پدرم را در خواب دیدم که با پیشانی بود جامهای سفید و قلنسوه سفید
پس گفتم ای پدر در وقت مرگ علامات عجیبه در شان تو ما دیده شد پس خدا چه با تو چه کرد گفت
ای فرزند بدستیکه آن سیاهی که در روی و لکنه زبان که در وقت وفات در من دیدی
عقوبت بود آن قدح که من در دار دنیا شراب میخوردم و بنها طور روی من سیاه شد تا آنکه بخدمت جناب
مستطاب حضرت امیر علیه السلام فایز شدم و بخضرت و الا منزلت متلبس شدم بدیباهای سفید پس فرمود که
دعبل را تا آنکه شهید شد اهل بیتی یعنی توی دعبل که مرثیه در حق شهدای اهل بیت من گفته عرض
کردم بلی ای پیغمبر خدا فرمود انشاء کن از برای من آنچه را که در مرثیه اولاد من گفته پس من این
کلام نغز را انشاء کردم بیت

لا اضحک الله سن الدهر اذ ضحکت وآل احمد مظلوما مقهورا

قد قصدوا یعنی هرگز خندان نکند خدا دندان ایام و دنیا را تا وقتیکه خندد و حال آنکه اولاد پیغمبر
مظلوم و ستم رسیده بودند و همگی خوار و زار گردیدند مشتت بین قتلوا عن عقر دارهم کانهم قد
جنوا ما لیس یغتفر ایشان بجبر و ستم از خانواده و دیار خود آواره کردند و این قدر بلاء بسر
ایشان آوردند گویا از ایشان جنایتی صادر شده که آن بخشیدنی نیست پس دعبل گفت
که من تا آخر ابیات میخواندم و حضرت رسول ۴۳ تحسین میفرمود میگریست و چون ابیات
تمام شد حضرت پیغمبر ۴۳ این جامه سفید را که در بر داری از بر خود کنده و نزد من افکند و مرا
شفاعت کرد حقیقتا مرا بآن بر دیگر آنحضرت بیامرزید و تقصیرات مرا عفو فرمود و مرا بمراتب
عالیه ببرکت عترت طاهره رسانید فلیعمل هذا برا و لی الالباب و صاحبان محبت و مودت لازم است
که در قربت داری و زیارت خوانی و لو در بلاد بعیده بوده باشند نگاهی نورزند و پیوسته
بقدر امکان بلکه صبح و شام علی الدوام شما رخصه سازند تا بخشش بمراتب عالیه و رفعت عظمی برسند

در تحفة المجالس مذکور است که در آثار آمده که در روز قیامت بنده حاضر کنند که گناه بسیار کرده چون نامهٔ عمل خود بخواند خجل و شرمسار سر در پیش بیافکند و محو و مبهوت و ناامید گشته راه فرار پیش گیرد ناگاه ندا از جانب حضرت رب العزة در رسد که ای بندهٔ ستمکار اگرچه گناه تو بسیار و حجاب تو بیشمار است اما امانتی از تو نزد ما هست تو قف کن تا امانت را بر تو ترد نمائیم پس ملک موکل امانت بحکم رب العالمین مال امانت را باو تسلیم کند چون بنده امانت را بگشاید در نهایت صفا و نهایت روشنی و ضیاء مشاهده کند که آنرا نیکوترین چیزها دیده آنگاه بنده گوید خدایا کریما این امانت کی سپرده ام که در خزانهٔ هیچ پادشاهی مثل آن نیست در دار دنیا کسی مثل آن ندیده و نشنیده و مرا بر آن اطلاع نبوده پادشاه عالم فرماید که این امانت آنست که روزی در دنیا ترا رسیده بجائیکه ذکر مصیبت حسین بن علی میکردند از شنیدن مصیبت و محنت آنحضرت متألم شده گریه کردی و چند قطره اشک از دیده تو فرو چکید ما خداوندیم نخواستیم که اثر اضطراب کرانیم زیرا که نزد ما مظلومی بیمار عزیز است ما آن قطرهٔ اشک تو بگرفتیم و در صدف شرف پروریدیم و از برای تو امروز محافظت نمودیم که در اینجا لیاقت درماندگی و عاجزی دیگری نیست بیاریم اگرچه لقمهٔ عبادت نداری و سرمایهٔ طاعتی بیارا قیامت نیاوردی اما بدین سرمایه گرفته بحقیقه بهتر بتو سرمایها ست ترا تو انگر و سرافراز کردانیم از برکت حسین علیه السلام اکنون این در را بین بفروشی بهر قیمتی که بخواهی که قدر آنرا بغیر از من کسی نمیداند پس انبیاء الکرام علی نبینا و علیهم السلام حاضر شده تا آن در را قیمتی نمایند آدم گوید خداوندا قیمت این در آنست که صاحبش از حرارت آفتاب نگاه داری حقتعالی بفرماید که چه قیمت کردی حضرت ابراهیم گوید خداوندا قیمتش آنست که حساب او را آسان کردانی و او را در سایهٔ عرش جای دهی انبیاء هر یک از پیشگاه آن در را قیمت مینمایند تا نوبت بحضرت پیغمبر ما رسد حضرت رسالت پناه داد خواهد است روسیاه عرض میکند که بار الها این بنده فقیر این در را از جهت آن ستی فرزندم حسین مظلوم انداخته و حاضر ساخته بهر قیمت که خود قیمت نماید پس خطاب در رسد ای حبیب برگزیدهٔ رسول ثقلین هر چه قیمت نمائی ما خداوندیم خریدار نمائیم جناب سید شهداء عرض میکند که بار الها چنانچه این در نفیس باقیمت است که حضرت خداوندی خریداری بفرماید پس باید من این در را قیمت نمایم بقیمت تمام پادشاه عالم فرماید که هر چه بیشتر قیمت کنی ما بیشتر خریداریم امام حسین عرض کند قیمت این در آنست که حساب حاضرین را آسان کنی و از صراط بگذرانی و از آتش دوزخ نجات دهی و از بهشت برین سیراب نمائی و از نوا بی شهداء او را بهره مند گردانی و در بهشت او را رفیق من گردانی و به نعیم مقیمش برسانی حضرت عزت فرماید که ای حسین آن در را که قیمت کردی خریدیم و از تو قبول کردیم و حاضرین محشر از هر دری که خواهی او را داخل بهشت کن و اینچنین بر غریبی و بیکسی و تشنگی تو هر کس گریه کند بهشت شفاعت تو را در حق او قبول کردیم و او را بر تو بخشیدیم و اشک چشم او را باین قیمت خریدیم

در کتاب محبوبه نقل کرده که ملائکه ها بیال خود اشک چشم تعزیه داران را در روز قیامت بمیزان اعمال میبرند فیکال میزان یوضع فیه قاروره و فیها دمعة علی الحسین فتوجد کفة المیزان علی الجبال من الذنوب فی الدیوان پس ترازوی اعمال ثواب که کم باشد در مصیبت سید شهداء که گریه کرده است در دار دنیا ملائکه ها در پیشگاه

ضبط کوانه پس آن پیشه را بگفتهٔ میزان میگذارند زیادتی میکند آن شیشهٔ اشک چشم اگر گناه عزادار مسکینی که همه عمر بار ثواب بیشتر میبرد چه ثواب بسیار عظیم خداوند کریم بتعزیه داران حسین مظلوم قرار داده است از آنجاست که گروه را بیکبار بهشت میبخشند و گاه میباشد بسبب یک آه جان گاه که در مصیبت آن حبیب الله کشند و میشود چندین هزار هزاران بخشیده میگردد چنانچه در مسکن المروت که چون روز قیامت شود جهنم را باز پنجاه هزار نفر از شیعیان آن حضرت عاصیان بسیار بهمراهان میگشند چنان زبانه میکشد بسوی اهل محشر که از هیبت او عقلها حیران و دعا صیان همت سرکران و از خوفش دیده ها گریان و ابدان واله و انفاس بیان هر مضطرب و نالان میکردند و تذهل کل مرضعة عما ارضعت ناگاه در آن وقت جناب خاتم الانبیاء محمد المصطفی و امیر المتقین کویان پای شفاعت بر زمین کنار جهنم میگذارد و خطاب میکند ای جهنم ترا قسم میدهم بآنکس که در دنیا باولاد من تحکم داده اند و بآن کسانیکه بایشان احسان کرده اند دور شو و آتشان مرا زیاده از این مترسان جهنم باکمال مهابت میایستد و دور میشود بار دیگر آن سرور گوید ای جهنم ترا قسم میدهم بآنکه در دار دنیا زکوة داده اند و در راه خدا جهاد کرده اند که از امتان من دور شو که پیش از این امتان مرا در بیم و خوف میدارند از جهنم تا بش و حرارت آه هایشان زیاده میشود و پیش آید تا بانگه کرده خلایق از مشاهده آنحال مضطرب میشوند دست از جان و دل بردارند در آنحال رسول ذو الجلال مضطرب الحال جاسیم تر فیقو ریسر داره خطاب فرماید که ای زنا بره غضب ترا قسم میدهم بآن قطره اشک که در عزای فرزندم ریخته و بآن آه دردناک که از سینهٔ چاک مست در مصیبت اهل بیت من بلند شده است دور باش که مهمانان حسینی تاب دیدن تو ندارند و از مشاهدهٔ تو بر خود میلرزند چنانکه مروی است که چون جهنم اسم شهید کربلا را میشنوند یکنعره میکشند که تمام اهل محشر بر روی افتاده و جهنم هفتاد سال راه از نظر خلق دور میشود پس اگر عزاداری این قدر قرب و منزلت در درگاه احدیت دارد پس چگونه محبان در عزا رشحهٔ شهیدان با دیدهٔ خشک حی نشینند کما قال الصادق اما جعلوا العین من قساوة القلب یعنی دیدهٔ خشکیده که اشک نبارد از سختی قلب است مکن بحب دنیا لا تحب الدنیا و اسن کل حطیئة یعنی دنیا را دوست مدار که سرآمد همه خطاها است قال الصادق ما من شیء احب الی الله من دمعة خرجت من خوف الله حتی تسیل علی الخد فیصیب شیئا من الوجه الا حرمه الله علی النار یعنی فرمود حضرت صادق هر سرشکی که از دیده بیرون آید از خوف خدا و بر رخسار جاری شود هر آینه خدا آتش دوزخ را بر آن عضو حرام گرداند حکایت کنند از عبد الله بن عباس که مردی آمد از بنی امیه بر پیش من و گفت مسئله دارم از تو بپرسم گفتم بپرس هر چه خواهی پس گفت ای عبد الله چه میگوئی در خون پشه لا بمیشکند وضو را یا نه و آیا او پاک است یا نجس است پس گفتم او را در ما تم تو مادرت گریه کند ای بی عقل بپرس از خون پشه پس چرا نمی پرسی از خون امام حسین علیه السلام دختر پیغمبر خدا فکیف صفکتم دمه و قطعتم لحمه و کسرتم عظمه و قتلتم اولاده طفلا بعد طفل و اضاعه و سبیتم حریمه و منعتموه من شرب الماء یعنی پس چون ریختید خون حسین و قطع کردید گوشت او را و شکستید استخوانش را و کشتید اولاد و اطفال او را و نخشید که بر شما اهل حرمش را و منع شده بر او نوشیدن آب فرات که گاهی مادر او ان بزرگوار لعنة الله علی القوم الظالمین

بعد از آن التفات نمود عبدالله بر اهل مجلس خود و گفت بنگرید بجانب این لعین چون سئوال کند
از من در خصوص خون پشه و تمیز سند از خدا از خون امام حسین ع که فرزند دختر پیغمبر ص بعد از آن گفت
جبانه بر اصحاب خود بخدا قسم بد پرستیکه شنیدم با بین او گوش خود از حضرت رسول الله ص میگفت حسین
کثیرة الحی الجمیل و یجانبنای من الدنیا و هاتمنی و انا منها یعنی هیچ مومن مکرر بسیار بسیار که حسین
و حسین هر دو سبحانه قلب من هستند در دنیا و ایشان از من اند و من از ایشان هستم و هست و میدارد
خدا کسیرا که دوست دارد ایشان ع و دشمن میدارد کسیرا که ایشان ع دشمن میدارد و اذیت میکند
خدا کسیرا که اذیت کند ایشان ع و وصل الله من وصلهما و قطع الله من قطعهما پس بد پرستیکه حسین
پسران من هستند و نور چشمان منند و سید اشباب اهل الجنة من الخلق اجمعین و آقایان
جوانان اهل بهشت از جمیع خلق پس عرض کردم ای پیغمبر خدا کدام یک از اهل بیت تو دوست تر
در نزد تو پس فرمود حسن و حسین محبوب ترین خلقند در نزد من و انتخاب فرمود فاطمه را علیها السلام دعوت کن
بنزد من پسران مرا چون حسنین حاضر ساختند جناب رسول خدا صلعم ایشان را میبوسید و میبوشید پس میفرمود
دوست دارد خدا کسیرا که ایشان را دوست میدارد و کسیکه اولاد ایشان ع را دوست دارد و کسیکه دوست
میدارد ایشان را نمیرسد جسد او و آتش جهنم و هراسان نمیکند او را بعد در یک بیابان عالج و تغیر
مولینا مجلسی ره عالج نام صحرائیست که در راه مکه بمدینه واقع است و گویند خضر و الیاس ع هر سال
که او را دیدار میکنند و در این کتاب ابو حمزه ثمالی روایت کرده که قال الصادق ع ما من
قطرة احب الی الله من قطرة الدموع فی سواد اللیل خوفا من الله لایراد بها شیئ من الدنیا
یعنی قطره آب چشم در سیاهی شب از خوف خدا نیست چیزی از دنیا که اراده آن دیگر نباشد و حجاب حائل نگردد
فرمود یا علی وصیت میکنم ترا بسیاری کردن از خوف خدا و در الصدوق ره
باسناده عن ابن عمیر عن رجل من اصحابه قال قال ابو عبدالله ع اوحی الله عز و جل الی موسی ع
عبادی لم یتقربوا الی الا بشیئ احب الی من ثلاث خصال قال یا رب وما هن قال یا موسی
الزهد فی الدنیا و الورع عن معاصی و البکاء من خشیتی قال موسی یا رب
ما لمن صنع ذا فاوحی الله الیه یا موسی یعنی بروایت صدوق ره جناب خلاق عالم فرمود کرومی
عموه خدا نیست موسی بد پرستیکه بندگان من نزدیکتر نمیشوند بر من با چیزیکه دوستر باشد بر من
از سه خصلت عرض کرد پروردگار چیست آن سه خصلت خدایتم فرمود زاهدی در دنیا نمودن
در معارج الیقین روایت کرده است از حضرت امیر المومنین ع سئوال کردند از معنی زهد فرمود کلمه زهد
سه حرف است حرف اول زاء است یعنی ترک کردن دنیا نباید که حرص بهم رساند عبارت از ذکر خدا است
دنیا سه حرف است حرف سیم دال است عبارت از ترک خود دنیا است الحاصل شخص زاهد در بهشت است
و آتا بر هر کاران زعصیت کنند پس من تفتیش خلق میکنم و از پیر هز کاران تفتیش میکنم
و آتا کریم کردن از خوف من در مقام بلند تر خواهند بود لا ینازعهم فیه شریک میکنم آنها را در مقام
ایشان و بیع کسرا فاضل جزائری سید نعمة الله قدس سره در مقامات النجاة ذکر کرده است که لا ریب
ان البکاء علی الحسین افضل من بکاء خشیة الله یعنی شک نیست بد پرستیکه گریستن بر امام حسین ع
افضل است از گریستن در خوف خدا یتم پس بر ارباب معرفت واضح است از خوف خدا گریه کردن ممدوح
و مستحسن است گریه کردن از خوف آتش جهنم و آزادی از دوزخ و لکن گریه کردن بر امام غریب
و حضرات آل الله اعانت بر جناب فاطمه زهرا و سیدا تقدیم داشت و بهر حال مطلب و دلایل عدیده
بسیار است و متوجه بدلایل شدن گنجایش حوصله تالیف این کتاب نیست و عارفان احادیث مذکوره
میدانند که بکاء بر حسین ع ترجیح بر بکاء از خشیة الله دارد گریه بر حسین ع از شرط محبت است
و آن از خشیة است و نزد محیقه تا معرفت بر امامت و ولایت حضرات علیهم السلام نباشد گریه بکاء
از بکاء در خشیة بموجب احادیث معتبره که در سرور الاحزان که جلد دوم این کتاب است مذکور شده
ام بلکه جمیع عبادات ذکر و یاد و اوراد بدون معرفت و محبت امام علیه السلام مبدل بر بکال و عذاب
است آنوقت نجات چیا بد که متمسک بر حبل المتین باشد سبا تعزیت داری امام مظلوم
که بر فاطمه ملتفت است چنانچه در حدیث جابر دکا وارد شده که روز قیامت چون فاطمه زهرا س
با جلال عدیم المثال فاطمه را ببرد بهشت بر ستر حظاب میشود سر سر با فاطمه بر عتب لطائف
جمیع اهل محشر را در حالت اضطرار بیند بخدا یتم عرض میکند خدا با شان مرا با بان
معلوم کن حکم میرسد یا فاطمه باز مرحمت محشر تا هر که بر تو و پدر تو و شوهر تو و فرزندان
تو و اولاد تو خوبی کرده از مشقاعت بکن پس فاطمه س برگشته محشر شان و شیعیان اولاد خود را از
میان اهل محشر میچینند چنانچه مرغ دانه خوب را از بد سوا کند میچینند و شفاعت کنه با بهشت
میرسانند و ایشانیز باز بار خدا یتم محشر میکنند هر که با یشان خوبی کرده بهر نوع در محبت
فاطمه علیها السلام شفاعت کنه تا داخل بهشت میشوند تو بهطه حرمت فاطمه س و ابن حدیث
در مطلع که مشتمل بر احوالات انجنابست تا شنوند گان خواهد شد انشاء الله پس باید جهات گریه
بر حسین ع افضل است چنانچه حدیث ابن شعیب که فرمود ان کنت باکیا لشیئ فابک للحسین
و هم چنین گریه انبیا و اولیاء و اوصیاء چنانچه شنیدی و بزودی انشاء الله شنوند گان خواهند شد
از در یافته بر سر نه قبه کما قال رسول الله ص الا و صلی الله علی الباکین علی الحسین
چنانچه جناب پیغمبر ص فرمود اگاه باش و صلوات و رحمت میفرستد بر گریه کنان حسین علیه السلام
گاه مجرد ذکر از الصادق ع و ما من باک یبکی الحسین الا و قد وصل فاطمة و
سعد ها علیه و وصل رسول الله و ادی حقنا و نبتل یکه تر شود چشمش و بگرید
بر حسین ما تحقیق وصل کند و نیکو کاران بر آن و وصل که پیغمبر خدا و ادا کرده حق مرا
و من امیر المومنین ع اصعد المنبتات من الغشرات بالمهلات من العبرات
و نقل البعض الی رایت فی بعض الکتب ان رجلا یوتی به یوم القیمة فلا یوجد
دیوانه کثیر خیر فیؤمر الی النار فتنادی شعرة من اشعار عینیه فیقول ای
رب اشهد علی ما جی انک ذکرت یوما بین یدیک من خشیتک فیلی فیقول الله
صدقت الشعرة ثم یامر به الی الجنة بعض از علماء نقل کرده اند که دیدیم در بعض کتابها که شخصی
در محشر حاضر سازند روز قیامت پس نمیابد در دیوان اعمال خود بجز یکی پس امر میشود که آتش
جهنم ببرند پس خود را میکند موس از موهای چشمش پس میگوید ای پروردگار شهادت میدهم بر صاحب
بد پرستیکه تو یاد کرد بودی در روز قیامت که برای خواهد آمد پس گریست از خوف تو پس مرا ترحم نمود پس امر

خداوند تبارک و تعالی راست گفته ای موسی که از خوف من گریست بعد از آن خطاب مستطاب مرحمت آمیز از مصدر
حضرت الهی میرسد که این بنده از خوف من گریسته ببرید به بهشت ٢٣ و کلا الا وصل الله علی آ
لباکین بالحسین و المقیمین عزائه و نیز مرویست که الا بخش و رحمت میفرستد خدا بتعالی بر گریه کنان
حسین را نشسته کان مجلس آنحضرت و قال العسکری فوجدنا اشیاعنا یبکون علی الحسین
او یتباکون امام حسن عسکری ع فرمود پس رحمت خدا بر شیعیان ما که میگریند بر امام حسین
و یا میگریانند مسلمانان را در مصیبت امام حزین و ایضا قال الرضا ع من تذکر مصابنا
و بکی لما ارتکب بنا کان معنا فی درجتنا یوم القیمة و من ذکر مصابنا فبکی و ابکی لم
تبک عینه یوم تبکی العیون و من جلس مجلسا یحیی فیه امرنا لم یمت قلبه یوم ٣ یم قال الصادق
تموت فیه القلوب و ایضا نفس المهموم فی ظلمنا تسبیح و همه لنا عبادة و کتمانه
سر ما جهاد یعنی نفس کشیدن اهل غم در خصوص ظلمیکه بما کرده اند ثواب تسبیح میدهند از شیعه روضة الابرار
تنها میدهد ثواب تسبیح چیست و تفصیلش را در کتاب روضة الابرار که جلد سیم این کتاب است
مذکور نموده ام از جمله ثواب تسبیح یعنی سبحان الله گفتن اینست بروایت صاحب معارج الیقین
که جناب رسول خدا صلعم فرمود سبحان الله را کسیکه بگوید نزد من بهتر است از کوه فرقه یعنی
جبل فضه کبرا باشد و در راه خدا نفقه آن بدهد تا تمام شود و الحمد لله گفتن افضل است از کوه زر در
راه خدا انفاق نماید تا تمام شود لا اله الا الله گفتن افضل است از کوه یاقوت در راه
خدا انفاق نماید الله اکبر گفتن افضل است از دنیا و آنچه که در دنیا است پس اگر نفس
مهموم این قدر ثواب دارد الحاصل غصه در حق ما کشیدن عبادت است و بزبان داشتن سر ما ثواب
جهاد کردن دارد ٢٤ و ورد عن الصادق ع انه قال رحم الله شیعتنا او ذوا فینا و لم نؤذ
فیهم شیعتنا خلقوا من فاضل طینتنا و عجنوا بنور ولایتنا رضوا بنا ائمة و رضینا
بهم شیعة یصیبهم مصابنا و یبکیهم اوصابنا و یحزنهم حزننا و یسرهم سرورنا
و نحن ایضا نتألم لتألمهم و نطلع علی احوالهم فهم معنا لا یفارقونا و نحن لا نفارقهم
لان مرجع العبد الی سیده و مولاه و معوله علی مولاه فهم لا یخرجون من عادانا
و یجاهدون ~~من عادانا~~ بمدح من والانا و یباعدون من ناوانا اللهم احیی شیعتنا
فی دولتنا و ابقهم فی ملکنا و مملکتنا اللهم ان شیعتنا منا مضافین الینا فمن ذکر
مصابنا و بکی لاجلنا استحیی الله ان یعذبه بالنار یعنی حاصل محصول این فقرات
عاید در حق شیعیان فرمودند اینست کسیکه ذکر کند مصیبت ما را و بگرید در احوال ما حیا میکند خدا بتعالی
بر اینکه عذاب کند او را در آتش جهنم ٢٥ و در کتاب الخصال عن علی بن ابی طالب قال ان
الله تبارک و تعالی اطلع علی الارض فاختارنا و اختار لنا شیعة ینصروننا و
یفرحون لفرحنا و یحزنون لحزننا و یبذلون اموالهم و انفسهم فینا اولئک
منا و الینا مرویست در کتاب خصال از علی بن ابی طالب ع فرمود بدرستیکه خدا بتعالی مطلع شد
از زمین پس ما را برگزید و برگزید برای ما شیعیان را که یاری میکنند ما را و شاد میشوند در فرح ما
و غمگین میشوند برای غمگینی ما و بذل میکنند مالها و جانهای خود را در راه ما آنها از ما هستند

و بسوی ما رجوع میکنند

و بسوی ما رجوع میکنند ٢٦ رحم الله اقواما یبکون او یتباکون علی الحسین رحمت خدا بر قومی که میگریند
یا میگریانند در مصیبت امام حسین ع نظم دایم ز جوی دیده ما اشک میرود شهر نهال نشسته هجر تو گریها
ای دل فغان برآر که در ماند کشته است شهزاده دو کون لب آب کربلا ٢٧ مشهور است حکایت در زمانه
نابیجه که آن زن بعد از وفات اطفال مردم در تعزیه ایشان نوحه خوانی و بشکاری مینمود و میگوید
که شبی در عالم خواب حضرت فاطمه را در خواب دیده سلام دادم روی مبارک را از من گردانید التفات
نفرمود پس با عجز و انکسار عرض کردم قربانت شوم چه تقصیر دارم که التفات نمیفرمایید فرمود
ای ذره که حسین من از اطفال مردم کمتر است که در عزای فرزندم نوحه نمیکنی که بعد از فرمایش آنحضرت
پشیمان شدم و بعد از بیداری عزاداری و نوحه گری اقدام نمودم ٢٨ و حال زن کوید نیز شبی
حضرت شفیعه روز جزا را در خواب دیدم در زمین کربلا در سر قبر مطهر جناب سید العاشقین ابا عبد الله
الحسین ع بکا میکرست و فرمود این اشعار را بخوان در حلقه گوشه من گریه کن و مضمون اشعار اینجا
بود که ای دیده اشک حسرت ببار برگشته که در صف کربلا شهید شد و سینه او را بضرب
تیر و نیزه خورد کرده و من در بیماری او حاضر نگردیدم و در ماتم او اشک حسرت از دیده
نباریدم ٢٩ و نیز بعضی از ذاکرین شنیدم و در فوق منبر فرمود زنی صالحه عازم زیارت
امام حسین ع بود و در منزلی از منازل فرزندش محمد نام جوان جان خود را بجان شبیه پیغمبر علی اکبر
فدا نمود مادرش گفت جوان من قربان علی اکبر جوان شد بعد از دفن بزیارت امام عرب
فایز شده و در مراجعت زن صالحه بسر قبر فرزند خود رفت دید زنیکه سیاه پوشیده و در
سر قبر فرزند او گریه میکند و میگوید وا محمداه عرض کردم فدای قدمهایت شوم تو کیستی در سر قبر
فرزند غریب من ناله و گریه میکنی فرمود ای زن چون تو بر فرزند من ناله میکنی و بزیارتش رفتی
واحسیناه و وا علی اکبراه گفتی من نیز آمده وا محمداه و وا ازدا اولادی الحسین بگویم و بگریم است
زن معوض تو من بفرزندت میگریم پس ای عاقل کامل چنان خیال نکنید حضرات از زوار و سیاهان
غفلت دارند بعد اول احادیث کثیره شیعیان حدیث ابو بصیر گوید بر امام رضا ع عرض کردم فدایت
شوم اولاد ذکور ندارم دعا کن تا خدا اجرا از میق دعا است فرزندی بر من کرامت فرماید فرمود
مگر عهدا نی همه تراد دعا کرده ام و خدا فرزندی به تو عطا خواهد فرمود عرض کردم ای فرزند پیغمبر خدا آیا
بکار عرض نکنم فرمود اعمال شیعیان را ملائکه موکل شب و روز در صبح و شام بر آل و ائم ما عرض میشود
و ما در هر شب جمعه طواف عرش الهی را میکنیم و با بعضی هزار علم جدید بدر زمین مراجعت میکنیم
و از احوال شیعیان غفلت نداریم فسیری الله عملکم و رسوله و المؤمنون و نحن المؤمنون
پس هر جمعه آل محمد سیزده معصوم اند علیهم السلام پس ایشان خواب و بیداری و حیات و ممات
و پیش سر و پس سر تفاوت ندارد بعد اول احادیث غامضه و صریحه و اخبار کثیره و تحقیق
کرد جز از اینها در محل خود ذکر خواهم نمود انشاء الله ٣٠ و بعضی از صلحا ثقه نیز در خواب دیدند
که حضرت خیر النساء با جمع از زنان بهشت در کنار حوض نشسته و در سر ضریح سرور شهیدان ایستاده
زار زار گریستند و برای نوحه گری تا آنکه حضرت رسول الله ص در آنجا حاضر شد و فاطمه علیها گفت ای پدر
مهربان و ای پیغمبر خدا حضرت سبحان ببین که امت جفا کار تو چه ظلمها بر فرزندم حسین ع کردند که آب فرات تشنه

بر دوش بستند و باظلم دستم او را کشتند دست مبارکش را بین یدیه دیده عزیز او را پاره پاره کردند الله
بکدام یک از اولاد انبیا داد و صیا رسید مثل ظلمیکه بحسین من کردند چون پیغمبر خدا صلعم شنید شکایت
خواهد نمود قیامت پس گریان شد و صدا بخدا بر داشت که خدایا امت من بامن چه خواهد کرد و گفت وای بحال امت
یا فاطمه واحسیناه فاقتیل بالغاضریات و لمثیعه ابوه کاشف الکربات وای بر من
در مصیبت تو از فاطمه وای بر حسین من پس بر سینکه او کشته شد رو بمن عاضر تیه که
گریه باشد و حاضر نخواهد بود بر اشک که گشته کشنده او نده ها است و کم من دم فی ذلک
الیوم مسفوک و صدر من حرمة الاسلام مهتوک چه خونها که آنروز ریخته شد
و چه حرمتها که آنروز هتک شد و کم من شیبة بالدماء مخضبة و کم من النساء
چه محاسنها که آن روز بخون خضاب گشته و چه زنان که آن روز برهنه و اسیر شده پس
حضرت رسول بسیار گریست و فرمود ای فاطمه غم مخور که داور فرزند ترا خواهد گرفت
منتخب از بعض الحین روایت شده که صباح یکشنبه یا دوشنبه از شهادت جناب امیر صلعم فاطمه زهرا
در گریه و بیتابی در عالم رؤیا با لباس سیاه و پیراهن خون آلود حضرت را در دست گرفته میگریست و بدیدار شان
خطاب میکند که یا آباه ما خلقنا الا للبلاء ای پدر خلق نشدیم مگر برای بلا و هم مصیبت زده میشویم
میگوید بعد از آن حضرت رسول گریه کرد فرمود چه بسیار خون را ریختند و حرمت مرا سلب کردند
سلوا اشیوخ محمد محمد هذوا بها هامات آل محمد فکانما عترة احمد اعدائهم فکانما آل
آل محمد یعنی کشندگان شیوخ محمد صلعم شیوخ آل محمد بین بر اکنده کردند کلمات آل محمد صلعم
پس گویا که عترت احمد دشمنهای احمد است و گویا که دشمنهای احمد مختار عترت او است انا لله
در مقتل کتاب بحق قرة العین علی بن محمد شفیع که نوه است که عین دعا را دیدم که بسیار گریستم و دو سیاه
دسیله بهم دنا خوش بودم ده بستر بیماری افتاده در مرض بطول انجامید و اطباء دست از معالجه
بر کشیدند و قریب بمایوس شده در عالم بیهوشی دیدم که حضرت امیر المؤمنین با فاطمه زهرا علیها السلام تشریف
آوردند و من مسائل چندی از حضرت مولای متقیان سؤال نمودم و بجواب آنها فایز شدم بعد
آنحضرت فرموده آمده ایم شبی تو از بر ما شفاداون تو واز جمله مسائلی که سؤال کردم واقعه
کربلا بود در جواب آن جناب فاطمه علیها السلام بیشتر بستن فرموده گفت بقدری که ماتم حسین
مرا بپا دارد که بعد هر اشکی که از چشم تو بر میاوری و یا از چشم اینان اشکی بر میآید
یعزیز یداران بر سند خدا امضاء بیشت ترا میآمرزد و مؤلف گفته بنده کوچک بحال خود هم
قسم چون این کلمات را از آنحضرت شنیدم دانم خود بر گردم از بر ما تا لیفیکه مشتمل
باشد بر بعض از ستمها که صادر شده از این امت ملعونه بر حسین مظلوم و ذریه مظلومه او
و چون مهموم مردم را در هر شب طایفه و این واقعه موحشه را بر ما اینان میخواندم دانک
چشم اینان جاری میشد بر حسارهای منوره اینان لعنت کسیکه در قتل او شریک بوده
حیی نباشد چه خاک بر سر خود میکند بروز قیامت کسیکه در غم این تشنه آب دیده نبارد
ز خاک قبر بیرون خواهد آمد چون محمد دانی حدیثه معلم حقیقت است بر اکثر علما و شعراء
و صلحا در وقت معطل و منتظر از تشنگی قلم میاید در عالم رؤیا چنان که میرزا نظر که

از رده بیلی الاصل اولاد در رشان جناب رسول الله صلعم که از جمله یکی از آن منم لب
او دست بر دامن آن پیر زدم و مصراع ثانی جویا شد که بگوید از قضا مدتی فکر نمود چیزی بخاطرش
نرسید تا آنکه شبی از شبها در خواب حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را فرمود مرا نظر که مصراع اول آن
در حق پدر بزرگوارم خوب گفته پس چرا مصراع ثانی نگفتی عرض کرد یا بنت رسول الله نتوانستم بگویم
بخیالم نرسید مطلبی که بر ازنده لب باشد چنین بگوید دست بر دامن آن پیر زدم حیف صد حیف چرا دیر زدم
پس کسانیکه شعر فهمند وقت خوانند که چقدر در مصراع ثانی طراوت و حلاوت دارد لهذا ارباب معرفت
ازین قرار کلمات که مذکور شد و نیز در محل خود ذکر خواهیم نمود که حضرات چهارده معصوم علیهم السلام از این
مقدمات بیچاره رو سیاه غفلت ندارند پس عجب با اضافیت که تمسک بر فضیلت و مصیبت آن
بزرگواران دین و دنیا و عقبی نزنیم و آب نور چشم را که از دریای دلایت بر قرع صدفهٔ عین
جوشیده و این دره اشک از نور دیده نبوت پیدا و این قطره از پستان سحاب محبت چکیده
که سبب نجات از مشکلات دارین خواهد شد چنانچه جناب آخوند ملا عبد الله شوشتری
البزرگی که از اعلام عصر بود در ریاض المصائب مؤلف محقق نقل کرده است بعد از زیارت امام
رضا علیه السلام و بستر خاص مراجعت دارد دلبنهر تون رسیده شخص فاضلی ملاقات کردم که اسم او
ملا عبد الکریم نام تونی بود و گفت حاجی محمد نامی از اهل قریهٔ دلواز من اعمال جنابد
ملقب بقلندر فاضل بود از جملهٔ ملازمان یکی از حکام آن ولایت بود از قضا روزی در حمام
آب دوا میدان پرزین زده بود و بستخوان دست راستش خورد شده بود چنان
که شصت و چهار ما یعنی پنج سال و چهار ما معالجه نمود از استخوان دستش قدری ریخته و ما نقی
دستش پاره پوست و استخوان بیهلو نیش چسبیده بود و آن استخوان آنقدر افتاده بود در میان
کفیش جمع گشته بود که بیکی از مشاهده مشترفه بفرستد پس از گذشت شش سال بدین منوال
و نکست استعفا کذاران نمود و چون از تجار و شیعیان خاندان رسالت و ولایت بود
لهذا همیشه حاضر مجلس عزا و مشغول تعزیه داری جناب سید الشهداء میشد تا آنکه وقتی
از ایام روز سیزدهم محرم الحرام سنه ۱۱۱۶ هزار و صد و شانزده و شش هجری داخل مجلس
عزاداری امام حسین شده و چون بحد طوفان رسیده و دیگ آش خورده میخورد و میچشید
و با دست چپ بر سر خود میزد و مینالید پس در آن اثنا مردی از روی تمسخر و ناخوشی گفته
قلندر چرا با هر دو دست نمیزنی ملا فاضل مزبور از سخن طعن آمیز آن شخص طاعن مهموم و
مغموم گشته لکن متعرض جواب او نشده گریه و زاری کرده تا پاسی از شب گذشته بخانه
خود مراجعت کرد و از قضا همان شب چهاردهم ماه میز منخسف شده بود ملا فاضل طعام طلب
کرده میگوید که اطفال را بیدار کنید تا با من طعام بخورند شاید که سبب کدورتش بخشی نشی گفته بود
که کودکان بجهت انخساف ماه قرآن و حواسان و خوفناک و پر فریاد حال شده حضه طعام
و خورش خود شان بقدر داده و اینام داده باشکم گرسنه بلکه تشنه لب خوابیده اند از اینجای این مقدمه
نیز مکدر شده حضه خود را از آن طعام بر داشته از خانه بیرون آمده و در دل خود مخمر نمود که اول کسیکه
ملاقات نماید آن طعام را باو بدهد پس در میان کوچه عمر و جبر را دشن ظریف رسیده تکلیف

طعام نمود و قبول نکرد بعد از اصرار زیاد قبول کرد بعد از چند ساعت خدا بیامرزد گفت بعد از چند ساعت
روا کند چنین مدد فاضل برگشته و ناله و زاری نمود و خوابید پس در عالم خواب جناب امیرالمؤمنین
دید که آش برداشته که در مسجد با جمعی مشغول عزاداری امام غریب مظلوم شده و با فرقه مشغول
است که از ناله ایشان زبان و دهان لرزان و حروف نورانی حضرت که از سر تا پا پر از نور فرا گرفته
و عمامه سبز بر سر گذاشته از جانب قائم کوید که ای عزاداران گریه بسیار پس جوان نورانی بر
خواسته با آواز بلند خطاب بجمع که میفرماید ای قوم توبه کنید و از خدا بترسید که خسوف ماه را بعقوبت از
معصیت و گناه سبب شده اگر من شده باز گشت نسبت بخدا نمایید تا خدا رحم بکند چون این نوع کلمات
شنیدم پیش رفته حسین نشستن را پرسیدم فرمود منم اسد الله الغالب غالبا علی بن ابیطالب چون
چونکه خود را نشان داد نمود دیگر از کثرت شوق رجوع از زیدم مفارقت نماید پس یا علی کریان بجانب
آن امیرمؤمنان روان شده هرچند دست را دراز کرد که آن جناب را بآغوش کشم که از خواب بیدار
شدم دیدم که کلبه حزن من مانند روز نورانی روشن است چون آن نور را از صحن و سرا روی
بجانب صحرا گذاشت من با اختیار یا علی گویان از عقبش روان شدم تا از نظرم غایب گردید
بعد از افاقه دیدم اهل عیال و همسایگان از صدای من بیدار شده بعقب من می آیند چون بمن رسیدند
مژده بمن دادند که بشارت باد ترا بجهت صحیح و سالم شدن دست معبود چون مدتها گذشت بهتر
از اول دیده حمد الهی بجا آوردم و آن استخوانها که در کیسه نگه داشته بودم انتری از آنها
ندیدم در آن شب ماده گاوی در در خانه بسته بود چون از پیر تو آن نور با و تابیده بود لهذا آن شب
مدتی از برکت آن نور فیروزان بعوض شیر کاهی روغن میداد و گاهی دو بار در یک شبانه روز
شفای عافیت و خاک آن خانه از برکت آن نور پاک چندین جا بجهت مرض میداد و آخر مرض
اکبر تو نی چند نفر دیگر از ثقات چنین گفته که آتش بر آن بود تا اثر نمیکرد و حتی ایام عاشورا
مشعلها را بهمان دست روشن میکرد پس ابدا آتش با و اثر نمیکرد و همان دست را بدن مریضی
که میکشید شفا می یافت و جمع کثیر از ثقات آنوقت این حکایت را بهمین قرار مذکور نقل کرده و تواتر
رسیده است پس کسان خوش فطرت چونکه متوسل شوند برحمین فیض عظیمی رسیده و در دنیا
و دین بحبل متین باید متمسک بدامن حضرات ائمه هدی شده تا بهره دارین را دریابند و فائز
نخواهند شد و خصوصا از عقاب ملائکه رهانیده بر سفینه نجات سوار شوند و از طریق ضلالت
بشاهراه هدایت بر سند و بیان کرامت دشمن سرا فکنده بگوش دسرا فتخار رسیده با اوج عیوق
افراز نه چنانکه حقیر محنت کشیده عمر میکنند در اوایل جوانی دنیا را ساخته اند و از دنیا و آخرت بی نصیب
در روز عرفه بعد از زیارت امام مظلوم در منزل باید رد مادرم و خاله ام و خاله زاده ام و عموم
نفر از سایر اقوام با کمال رد و شوق حالی که زیارت عرفه نصیب ایشان شود رحمة الله علیهم پس بعد از
صرف نهار تحریر کرد سید محمد خاله زاده ام دیگر در رقعه کاغذ نوشت یا علی و در رقعه دیگر نوشت
یا حسین گفت باید امتحانی نمائیم که بسوادمان کدام یکی را برگزینیم که نام حق پسندد و قبول نمیکند
چنین والده حقیر سواد ندارد گفت ای خاله مهربان ترا قسم میدهم بقبر مطهر و منور امام
شهید کربلا کدام یک از این دو نام که نوشته ام گرامت تر میدانی مادر مرحومه ام بعد از مدتها فکر
کرده گفت

دل من چنین حکم میکند این شخص در بالای تختی با تمکین و وقار نشسته حکم
میکند صاحب این اسم مبارک و لقب بسیار بسیار عزیز و محترم میدارم یعنی غلبه علی بود که عاشقانه
چنین گفت بعد بنام غاصب حق را مد نظر کرد نرفت که شبیه بر سیکیت که دوم خلیفه برداشت حق
انداخته است و بجز دیگر دیدم عداوت و دشمنی او بعضی صاحب این نام در قلب من افزون کرده
صداوت خدا بر صاحب نام اول باد و لعنت خدا بر صاحبش نام باد اگر اصدقات عبدالرحیم این کس نیز
محبت خاندان امامت با شد خواه با سواد باشد یا برعکس او را با دیده عزیز میداشته در هر حال و هر شدت
و رخا و کرباتش را رفع میفرمایند چنانچه دشمنی ضعیف با سواد چنین مشخص دیده بین تفاوت
ره از کجاست تا بکجا پس حکم ذالک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم بر احوال
سینیان ناطق وَلَوْلَا فَضْلُ اللهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ
در حق بجان صادق است و مغتنم چنین فرصتها هر گاه بنبود فضل جناب حق ما و رحمت
خدا هرآینه میشدیم از زیان کاران یعنی مراد از فضل جناب محمد مصطفی و عبارت از رحمت
حضرت علی مرتضی است هر گاه شفاعت ایشان و اولاد اطهار آنها نباشد احدی را برحمت
مغفرت نخواهد رسید الخاصل تمام عرق کتابیم اما یک حسین داریم خدا که روحم بحسین
داده لاورد و اترداد بمالی یا عبد الله محسن لجام توسن خامه ها را از قهقهه میدان خیرت خاتمه
معطوف ساخته سزاوار نمیباشد لهذا انیز عطف عنان کرده اینم بسبک تعزیه داران
از چاپک سواری قلم محنت رقم جولت شیم در عرصه فضیلت بکاه و تعزیت داری خطه ظا باشنه
وسیل و شوق و رغبت را بعزا سینه شق چنانچه جناب صاحب کتاب گرد با انتساب فخر العلما المتبحرین
والمجتهدین مروج الحق بین المحسنین مشتهی ملقب بشیخ آقا شاه علی قزوینی غفرله و علیهم
شیخ الاسلام ممالک آذربایجان نخبه حسب و نسب و منصب شخص بی جلیل القدر و متمر خیر خواه رعیت
راغم بد خواه ملت و دعا گو سرباز شاه جم جاه کیوان مرتبت خدا آله ملکه و سلطانه که در روز نامه سنه ۱۲۲۱ از
ناخوشی وبا و آزار الفزور اسرار سرور رحلت فرمود در خدمت اجداد اطهار خود بر نعیم سرمدی
فایز گردید اعنی آقا محمد الخاصل جناب معظم له روزی در ملکه عدلیه خوی چنین فرمود که شخصی در آن مشهد
سالها بسیار شقی و فاسد العمل بود چون وفات کرد بر عالمی تکلیف نمودند که بر نماز شش
حاضر شود لهذا عالم ابا و حاشا نموده که بنماز جنازه او حاضر نباشد از سبب آن پرسیدند
عالم گفت بسکه این شخص متوقی را فاسق میدانم بر جنازه اش نماز نمیکنم ارام خدا علما
سایر مسلمانان نماز کردند و دفن نمودند همان شب که او در عالم خواب دیدم که مرا بر باغی تکلیف
کردند تا بقصر عالی رسیدیم دیدم که شخصی در بالای تختی با جمال تمام تاج عزت بر سر و لباس
فاخره در بر نشسته است گفتم تو کیستی که ترا اینقدر شاهانه می نشاسم گفت من همان شخصم که
بر نماز من حاضر نشدی گفتم بگذار علل باین مراتب عالیه رسیدی گفت روزی بتعزیه خانه
حضرت امام حسین ع وارد شدم دیدم هر کس بکاری مشغول است لهذا من خاک روبه آن
برداشته بیرون ریختم این خدمت را که بعلوم چون وفات کردم مرا با زنجیرهای آتشین
سی ذراع الموت کشیدند چنین مرا بکنار جهنم رسانیده خواستند بجهنم اندازند از عقب صدائی

رسیده که آنم عاصی را برگردانیده گرداورا احقر درنزد ما هست ملائکه غلظ و شداد عرض کردند سبحانک و طاعة جنس مرا برگردانیده نمی دیدم شخصی بزرگوار ایستاده است که بدو تعظیم و تکریم او مینمایند فرمود حق تو اینست که روزی از تعزیه خانه خود قدری خاک روبه برداشته بیرون انداختی درعوض آن ترا شفاعت کنم داخل بهشت نمایم پس بفرموده آنجناب مرا داخل بهشم قصر نمودند از زیرکست آنجناب از عذاب خدا استخلاص شده باین نعمت عظمی که سرمه ای فایز شده اند پس چنین عاصی را بیک خاک روبه برداشتن بخشند پس ای شیعه کسیکه بگرید یا بگریاند و تعزیه دارشده احسان و خیرات نماید برمسلمانان از غریب و بومی فقیر و غنی اناث و ذکور پیر و برنا بسیار زود آرعایت مقدار بدین که خدا چه میسید هر پس ارباب بصیرت بهوشیار توجه انگشت را بر پا دارد تا مخلوق بر فیض عظمی برسانند

(ع) در منتخب احادیث مذکور است که جنت واجب شود از وصی حضرت بپرسیدم که با اصحاب خود در خانقاه چه بنشینند باهم و هر بلا نازل شود دوست بر شیفها نگویند و زبانهای خود را محافظت کنند و عجله منمایند در آن چیزیکه حقیقتش او را فضیلتی پس بدستیکه هر کس بیمبر داز شما برفروش خود بر معرفتی از حق پر درد کار خود و حق رسول او مرتبه بلند میبرد مثل کسیکه شهید مرده باشد واجر او بر خدا بیشتر است دستور جهت طلبیده ثواب انچیزیرا که قصد کرده است از عمل صالح و نیت او قایم مقام جمله و جهاد بدست و تبع او است و بدستیکه از برای هر چیزی مدت و نهایت

(ع) حدیث دیگر در بحار الانوار و در سعد السعود مسندا از حضرت ابا عبدالله روایت کرده که آنحضرت فرمود بدستیکه حسین بن علی در جوار و در برابر دکان خود نظر مینماید بسوی زوار خود و او داناتر است بایشان و بنام پدران ایشان و بدرجات و منزلت ایشان در نزد خدا پس از شما التماس بغفران خود پس بدستیکه آن بزرگوار هرآینه می بیند هر کسیرا که گریه میکند از برای او پس انچه طلب آمرزش میکند از برای او و سئوال میکند از پدران بزرگوار خود که طلب آمرزش کنند از برای او و میگوید که اگر علم بفران بردن انچیزیرا که تو میکنی از برای او هرآینه بریکرد و بسوی منزل خود و حال انکه برادر بیچ گناهی نیست

(ع) در بحار مسندا از حضرت صادق مروی است که خطاب بمسمع کردبن عبدالملک بصری فرمود ای مسمع تو از اهل عراقی آیا بزیارت قبر امام حسین میروی عرض کرد من مردی مستم مشهور در نزد اهل بصره و در نزد طایفه کسانی هستند که تابع برای این خلیفه اند و دشمنان ما بسیارند از اهل قبایل از ناصبها و غیر ایشان و ایمن نیستم که بیایند حال مرا در نزد او تغییر دهند پس میل کنند بسوی اذیت من حضرت فرمود آیا بخاطر میگذرانی ظلمی را که باتجناب واقع شد گفتم آری بخاطر میآورم فرمود آیا جزع میکنی عرض کردم بلی قسم بخدا و اشک از چشمهای من جاری میشود از برای این مصیبت حتی آنکه متاذی میبینند اهل من از غزا آزاد و من پس از طعام خوردن باز میمانم و اهل من دلتنگ میشوند تا آنکه ظاهر میشود آثار حزن در روی من پس آنجناب فرمود خدا رحمت کند اشک چشم ترا بدان بدرستیکه تو از جمله کسانی هستی که شمرده میشوند از اهل جزع در مصیبتها و آن کسانیکه شاد میشوند در رضای او و محزون میشوند در محزون ما و خایف و ترسانند در خوف ما پس ایمن میشوند در وقتیکه ایمن می باشند

مابدان بدرستیکه

مابدان بدرستیکه ترا رخواهد بود که خواهی دید در وقت حزن بدران مرا که در نزد تو حاضر میشوند وصیت میکنند ملک الموت را که برفیق و مدارا با تو رفتار نماید و بشارت دهند ترا بچیزیکه چشم تو روشن خواهد شد پس ملک الموت مهربان و رحیم تر خواهد بود بتو از مادر عمر بر تو نسبت بفرزند خود پس آنجناب گریان شد و من نیز گریان شدم و گریستم باو و بعد از آن فرمود حمد میکنم خدا را پس او که تفضیل داد ما را بر خلق برحمت و تخصیص داد ما اهل بیت را برحمت ای مسمع بدرستیکه زمین و آسمان هرآینه گریسته در نزد قتل امیرالمؤمنین از جهت ترحم بر او کریه ملائکه بر ما بیشتر است پاک نشده است اشک چشم ملائکه از زمان قتل یا بد نمیکند ابدا از روی ترحم بر ما و از برای انچیزیکه ملاقات نخواهیم کرد ما ملائکه ای آمرزنده خدا بیشتر از انکه بیرون بیاید اشک از چشمهای او در وقتیکه جاری میشود اشک او بر روی او پس اگر قطره از او بر جهنم وارد شود هرآینه حرارت او را فرو مینشاند حتی آنکه حرارتی از او باقی نمیماند و بدستیکه آن کسیکه دل او بدرد آید از برای ما هرآینه شاد میشود در روزیکه می بینند ما را در وقت حزون آنچنان شادی که زایل نمیشود از قلب او تا آنکه وارد میشود بر مادر کنار حوض و بدستیکه کوثر هرآینه خوشحال میشود بملاقات ما در وقتیکه وارد میشود بر او حتی آنکه میچشاند باو از قسام طعامها آنقدر بیرا که خواهش نمیکند که رجوع کند از او ای مسمع کسیکه بیاشامد از او یکمشربه تشنه نمیشود بعد از او و هرگز مشقت نمی یابند بعد از آن و هرگز او بر سرش مثل کافور است و بوی او بوی مشک است و طعم او طعم زنجبیل است شیرین تر است از عسل و سرد تر است از مسکه و صاف تر است از اشک چشم و پاکیزه تر است از عنبر و بیرون میآید از چشمه تسنیم و جاری میشود در نهرهای بهشت و عبور مینماید بر ریگهای دُرّ و یاقوت و در او است قدحهای که بیشتر است از عدد ستارگان آسمان است در یکه کمتر است قدحهای او از مسافت هزار سال قدحهای او از طلا و نقره و الوان جواهر است در وقت بیاشامد هر دوستی خوش از برای عضام میرسد آنکه آشامنده او میگوید کاش کاش مرا در همین جا واگذاشته طلب نمیکنم و بدل از این جا جای دیگر را و در انتقال از این موضع را بدان بدرستیکه تو ای مسمع که در عبدالملک از جمله کسانی خواهی بود که سیراب میشوند از روی تو چشمهای که گریسته بهتر از برای او گریه بر روی تو و نظر کردن بسوی تو کوثر و سیراب میشوند از روی کسانیکه از هم بستان او باشند و بدرستیکه آنکه گریه می آشامد از روی هر آنچیز عطا کند مرسوم باو از لذت و طعم و شهوت آن قدر یرا که بیشتر است از انچیزیکه عطا کند میشود بآن کسیکه پست تر است در بهشت و بدرستیکه امیرالمؤمنین بر حوض کوثر ایستاده در دست او ست عصائی از چوب عوسج که ریسکند از آن چوب دشمنان ما را پس وای از این میگوید که من اقرار نمیکنم باین دارم امیرالمؤمنین میفرماید که بر روی امام خود که قدمت آیا پس سئوال کن از او که شفاعت کند از برای تو پس او میگوید آن امامی که ذکر میکنی بهتر از من حضرت امیرالمؤمنین میفرماید بلی ایشت سر خود کن بسوی آنکسیکه در دنیا او را اطاعت میکند و مقدم میدانستی او را بر خلق زیرا که او در نزد تو بهتر از من خلق بود پس سئوال کن از او که شفاعت کند از برای تو بدرستیکه بهترین خلق سزاوار است که رد کند شفاعت او را و شفاعت کند پس آن مرد گوید بدرستیکه من نگاه میکنم از اشکی جانب امیرالمؤمنین میفرماید که خدا بیامرزاد گریه از اشکی را مسمع که بریخت عرض کرد من خدا تو شوم چگونه نباشد که آمرزیده نشود یک چشم بزهد و خراد و ذرت

اتها الشيعة ابكوا على من قد بكوا الحور في مصائبه في السماء والبر
والسماك في الجار وقالملك في الافلاك والجنة والنار والرضوان والعرش
والكرسي واللوح والقلم والارض والجبال وهو مدفوع من القفا ومقطوع
الاصبع واليدين وفي مناذر واذا لموءودة سئلت وباي ذنب قتلت
غريب الاوطان مولينا ومولى الكونين ابا عبد الله الحسين اركبه كريمه بر كسيكه
تحقيق كرده اند وخواهند كريست وحشيان بيابانها ومرغان درشت خار درختان وماهيان
در دريا وملك در فلكها وبهشت وآتش درضوان وعرش وكرسي ولوح وقلم وآدمي زبان وانس
وجنان وآن كسيكه سر مبارك ويرا ازپس گردن بريدند وبگشت اورا بريدند بطع الحنجره
دست مبارك وي بحكمت طمع بشويد چه بريدند وبرستان اين مولاي مظلوم ميفرمايد اورا زدند
بقبر كه داشتند وبه گناه سر اورا بريدند وغريب وطنها به آقاي ما وآقاي دنيا واخرت كربلا
پدر عبد الله حسين مظلوم است ودر حجالس وسايركتب مذكور است پس جناب خليل بحكمت تعالي شان
بنفوس وحوالوان كليه همه واقعات كه مشاهده نمود از انجمله حال فرياد دان مظلوم كربلا از صدمه آرين برف كه
بالبه پاره پاره وخروج زينب سيده واراز خيمه گاه امامت تا آخر حكايت واز جدايي آمدن شير در وقت كه آزاد
كرخواستند كه برادران مظلوم شهدا بتا زند فضه نزد جناب زينب رفت حكايت را عرض نمود پس عبد الله ازان برد
بپيشه شير نهاده گفت يا ابا الحارث انعم صباحا ما يريدون بك ابو عبد الله الحسين يريدون ان يوطؤا
بالخيل صدرك وجسد شهداء آل محمد صلى الله عليه وآله ارادت عبد الله اين است كه شير را بترساند
كه اراده دارند كه تشكنند وپايمال نمايند در زير سم اسپان استحوان سينه مبارك تو كه صندوق علم خدا بيتست وچنين
ستمديده كريده كرا زاد داده وجناب حجة الله بتفصيل اين شير را ماند كور خواهم نمود دوم وشكر ذراع علقمي در شب سيد
كه شيري از جانب قبله داخل كشكر يكي ميشود وگاهي خيال ميبرد كه مبادا بجهت خوردن جسد اين شهيدان بشد
ليكن مطلع نبود از حقيقت احوال شير از اينكه شيران هم مامور بودند بر عايت جسد پيغمبر زادگان وحسين خدا تا
چنانچه كاشف اين حال طالب عالية مذكوره از صد يعني اميد است از حضرت ابراهيم خليل اگر همراه شده كه آنجناب تا
مهمان نيافتي طعام نخورد تا اينكه سه روز كسي نماند چون مهمان نرسيد خود بجوار رفت تحقيق حال خليل الله
ميفرمايد تا آنكه برا مهي رسيدم چون از دور مرا ديد گفت اقدم اگر چه باد برسيدم وسلام گفتم جواب داد پرسيدم از بيت گفت
گفت سه تا بله كه روزه گشوده نخورم مگر با تو مهمان باشم گفتم كليد كه مهمان باقتم تا روزه بگشايم
خليل متعجب شد چون شيا نخاسته آموئي بديد آمد راهب زبان بگشا نيده ديد آهو بريان شده پيش مانهاد
مرا گفت بخور اما استخوان نكن آنرا خوردم چون فارغ شديم استخوانها را در پوست او ريخت بدعا راهب
زنده شد چون روبصحرا نهاد گفتم مرا به عايد نما گفت از دعا چه مي خواهي كه چهل سال است دعا ميكنم لقاي ابراهيم خليل را
عين بقا ميستجاب نشد پس بقسمي بروي عابد مغموم گفتم دل خوش دار كه مستجاب شد چون راهب اين
كرم ابراهيم ميبيند گفت اي پيغمبر خدا صد زحمت دارم كه كسيا نحي مغموم انگاه ويرا اين پاكيزه پرسيد ودرخواست ودور گفت
عازم كه دعاي مرا مستجاب بفرمائي الان بديدار خود روشنم نما چنانچه مرا نزد تو قبض غائبانه ابراهيم خليل ميبيند راهب سر در گريبان تفكر
جانب قبله در قلب خود متوجه شدم كه كار دكجا ديم وبجيزد ر تنهائي در اين بيابان چكونه سازم كه در اين حال ناگاه شيران بكرد
من در آمدند ترس عظيمي بر من ظاهر شد شيران نبش آمدند وگفتند تو پيغمبر خدائي وگفت پيغمبران برما حرام است

وما كاشفان حالم

وما كاشفان حالم خدائيم تا كار اين راهب بسازيم پس بحكما لهما كودال بكنند نه تلاكه چند برادر كفن
آوردند داد داشتند ودر كفن پيچيدند پس پيش رفتم وتلاكه افتاده ديدم چنين در تجهيز او تلاكه
باستادند بره نماز كرديم وبخاكش سپرديم اي شيعه ما كجا بت مقام راهب وكجا بت مقام مظلوم
حيف كه شيران درنده حراست نعش راهب بچنكا لها خفه قبر او را مسكنند ند اما بدن اين مظلوم
اشقيا است نه بجدي پاره پاره نمط طهر كه قابل دفن وكفن باشد چنين هر ذره كوشتي وعضوي در سر
زميني بلكه در زير سم اسپان كافران مانده اي شيعه با كرا عتقاد وبروايت معتبره در وقت از
بابت اتمام حجت شيران حراست آن ابدان لطيفه نمودند در آنجا حضرت خليل الله با شيران ميگويد
بدن راهب شه ند ودفن كه مبادا زخوردن سباع محفوظ فرمودند مكر نشنيده شير غراني در كنار
نهر علقمي ظاهر شد وابدان لطيفه وتنها مطهره شهيدان كربلا را سه روز وشب بروايت صحيح
حراست نمود تا اينكه امام عليل وبيمار سيد السجاد زين العباد بدنهاي پاره پاره شهدا را دفن نمود
در ميان حيوانات تميز دارد وكيف تميز حيوان زياده است يكي سهب ديگر عديد
دكري شير است وميان علما اختلاف دارد در خصوص شير يكه محافظت نمود سهداي كربلا
كفته خفه جناب سهد اكر الغالب لجه چنين شير خوانيم مردم انكفرت ع در صورت شير ميبايد از جهت
صلابت اين بوجب دلايل معتمده باطل وخلاف است كه ولي حضرت سبحانه متمثل بصورت
شير وغير صور عنيا شند پس كما يكه قائل شده اند اين جهت مادي قائلند اين مذهب خلاف
وتفصيل ع در اواخر دوجلد آن بواد جليم است نوكر نمط ام وبرخي ردكه اند وفرمط نمود كه شير لجه وشير لجه
بسايرسباع ودرندكان باغيرت وهاجب تميز است استمالة نظر باذن جناب زينب كبري بايت على رغم
فضه بتبليغ رسالت نمط پس بسباع ودد وكاه اينان آهاي نغمهاي پاره پاره سهدا وكرتعدد نمط واين قول اصح
واقبل است چنانچه در كتاب سجوة الابرار از زمخشي روايت كه دعا كامل فاضل آنوقت سه كلب جبلي در كنار
خيام خفه كلاه است چون جناب سول المرا يا علي عالج از دعا يا بل مراجعت بكوفه فرمودند در عوض راه
بچه شير خوارة شير ريزان خفه عوض نمط حضرت فرمود با صحاب كبار يعني سلمان ومقداد وعمار وتيم كه برزه
در دامنه اين طل كرمكه زائيده سته بچه دارد كرك بكريند اميرالمؤمنين مرا ميخواهد كوئيد چون رفتيم ديديم
كرك بر بچه اي خفه شير سيد ه چون سفارش انحضرت را رسانيديم كرك عديكه شنيد غلطيده بخاك كرديد
وپيشي افتاد چون بخدمت آن سرور عالميان رسيد باز بان فصيح لام راد وبخاك افتاد وغلطيده
بخاك كه يد حضرت چيزي فرمود ما نفهميديم كه چه فرمود پس كرك بچه شير را بعد از مرخص شدن باخود برد
پس عرض كرديم اي مولاي ما حكايت اين ۴ حيوان را بيان فرمائيد حضرت فرمود بچه شير عرض كرد
كه نوي بحجت خدا مادرم مرده است بايد شير بخورم تا زندكاني كنم وكرك را خواستم كه او را ببرد
شير بچه را بزرك خايد وتربيت كند وقتيكه شكار كرشد عين بپيارد ميثم كويد بعد از سه سال ديدم
غوغائي در كوفه بلند شد وحضرت بعد از نماز صبح در دكة القضاء ماننده بدر منبر امام نشسته لجه نمد
برسيديم اين چه غوغا وست كفتند كرك با شير غراني داخل مسجد شده مردم ميترسند
مبادا ضرري از اينها برسد كس جرات نمود راه بدهد ومانع بنا شيد تا بحضور برسند
مردم راه كشادند تا آن ۴ حيوان نمكنان بخدمت مبارك امام مفترض الطاعه رسيدند

مطلع دوم

پس شروع میرود بتحقیق معنی و اجابة الله تعالی تحت قبته چنانچه فاضل در بند رحمه الله در کتاب بعد ادات ناصریه ذکر کرده و بباید دانست آنچه در اخبار و آثار متواتره وارد شده است در حیات متوفات زائر بنزد قبر آنحضرت و در اجابت مضیفت کردن کنندگان در مصائب آن بزرگوار از امور است که بطور حقیقت و واقعیت صادر شده است نه بنهج اغراق و مبالغه زیرا که هر چه از متوفات در حیات بزوار و گریه کنندگان میرسد نسبت بحضرت سید شهداء رسیده است بلکه در حقیقت بجناب سید شهدا رسیده است پس انکار و استبعاد نمیکند آنچیز را که در اخبار متواتره و آثار متکاثره رسیده است در باب زیارت و گریه کردن غیر شخص غیر کامل و قلیل الیقین پس متأمل باشد و التسلیم ذکر جزء مفضل بن عمر را در اینجا که مفضل روایت میکند از حضرت صادق علیه السلام که فرمود والله حتی بینم که ملائکه تراخم نمودند بر مؤمنین زائرین در قبر جناب سید شهداء یعنی افتاده بودند بر قبر شریف بر روی مؤمنین و ایشان بر روی ملائکه مفضل گفت عرض کردم که ملائکه دیده میشوند بر ایشان از زائرین پس آنحضرت فرمود هیهات هیهات والله ملائکه زائرین را دوست میدارند بمحبت طبیعی آدم حتی آنکه ملائکه دست ها بر روی ها بر ایشان میکشند از بابت تبرک نمودن و بعد حضرت فرمود حتم نازل میکند از بهشت وقت صبح و وقت عشا از طعام جنت بر ایشان و قرار میدهد که خدام ایشان در کربلا ملائکه باشند و اسم یکدیگر را زائر بن حاجت خویش را از حوائج دنیا و آخرت سؤال میکنند از حتم مگر آنکه حتم حاجت او را برآورده میکند مفضل گفت عرض کردم فاقه ها این بسیار و کرامت عظیمی و موهبت کبری است که حتم قیم بزوار جناب سید شهداء علیه السلام عطا فرموده است پس آنحضرت فرمود با مفضل میخواهی که مرتبه بلند و درجه عظیم بیابی گفت بلی ای آقای و سید من پس فرمود می بینم بصیرت ملکوتیه و نور امامت که در قبر شریف جناب سید الشهداء علیه السلام سر بر تخت از نور گذاشته شده و در بالای آن سر بر زده شده کنبد و قبه از یاقوت احمر مکلل بدر و جواهر و جناب سید الشهداء علیه السلام نشسته است با قیر و در اطراف آن زده شده نود هزار قبه خضراء و سبز و مؤمنین و زائرین می آیند در تحت قبه و آن امام مظلوم را زیارت مینمایند و آن امام سلام میدهد پس از حتم با ایشان خطاب میرسد و میفرماید ای اولیای من و ای دوستان من بسیار بسیار در راه ها آزرده شده اید و ذلیل شده اید پس دشمنان آل محمد صلی الله علیه و آله قطاع الطریق و احتمال اینها و بهمه صبر نموده اید پس امروز روز آنست که سؤال بخواهید نمود حاجتی از حوائج دنیا و آخرت مگر او را برآورده خواهم نمود برای شما پس باز صادق علیه السلام فرمود اکمل و شریف تر زوار از همه بهشت خواهش بعضی از اینها میکنند در کربلا و در بعضی از اخبار باین طور است که جناب سید الشهداء علیه السلام کنندگان زوار خود نموده میفرماید که اگر درجات خود تان را باینها بدهید فرح و سرور شما بیشتر از آن خواهد بود در درجات شما خواهد بود درجات شما مثل درجات ما اهل بیت است و در بعضی اخبار باین طور است که چون امیر المؤمنین علیه السلام بزیارت جناب سید الشهداء علیه السلام بیاید پس امام مظلوم یا امیر المؤمنین علیه السلام عرض میکند یا ابتاه برای زوار قبر من استغفار کن و برای ایشان از حضرت درجات عالیه و مثوبات عظیمه طلب کن تخفی نماند که از جزء مفضل بن عمر اشکال عظیم متخیل شده و طلب بزرگ معلوم شده و آن اینست که آن کنبد و قبه که در تحت آن دعوات نزدیک مستجاب میشود آن قبه ایست از نور و یاقوت احمر و مکلل بجواهر و در اطراف آن نود هزار قبه خضر و سبز از نور و از روز شهادت آن امام مظلوم اینها تا آنکه قبر شریف زده شده است بلکه قبل از

شهادت آن

شهادت آن امام مظلوم آخر این قبه ها را خلق حالیها خلق نموده است پس این اشکال عظیم نخواهد بود در باب تحت قبه بحمد الله تعالی مضمحل شد و جواب صریح مرحوم شیخ الأعظم قدس سره از این اشکال سوال محفوظ دیگر بیان تقریر کرد که قبه و کنبد از زمان نادر شاه طاب ثراه زده شده است پس چه طور میشود که حتم و ختم طاهرین او خبر داده باشد که دعوات نزدیک تحت قبه مستجاب میشود پس اختصاص این بزمان بعد از زده شدن قبه نادر شاه باشد علی هذا و از سؤال معزز الیه مدت یکسد و پنجاه سال گذشته لکن باین حدیث مفضل بن عمر مطلع شدم و آن معزز الیه حقیقت حال را اظهار نمودم پس از فرمایش شما معلوم شد و کفی الله المؤمنین القتال و الحمد لله که اشکال متخیل شده پس این حدیث مفضل بسیار بسیار مراتب و درجات زوار آن مستفاد و مستشعر میشود بر الواح برادران دینی و اخوان روحانی چنین عرضه لکلک مرقوم گردان قلم درجات و حیات حقیر عرض میکند چنانچه از حدیث مفضل مرحوم قبل از شهادت حضرت امام مظلوم در زمینی که بنده خلق کرده است بحسب ظاهر لاوی است یعنی دیده غیبتو و حفظ عالم باطن بری است و قبه ظاهر سر او که مطرز بطلاء است نادر شاه و الله مصحف ساخته است که در بالای سر شهداء که سنگ سیاهی است که از تحت قبه مرتفع کسیکه در بالای آن سنگ بایستد و دعا کند دعایش مستجاب خواهد شد مجوب است پس توصیف حرفه مذکور شد یکی خاک دیگری سنگ باطن بین در الحقیقه قبه عبارت است از تحت قبه ولایت و امامت پس شخصیکه با ایقان کامل و ایمان شامل بر تحت قبه ولایت داخل شد نجات دنیا و آخرت خواهد یافت لهذا در حال شیکه بهشتی روی بنیاز بسوی آنحضرت میکرداند و دست قدرت بر حبل المتین محبت و مودت آنجناب برساند بگوید صلی الله علیک یا اباعبدالله و آب حسرت از حدقه عین بر صفحات خدین جاری نماید و دعای عالی یقین که بر تحت قبه مبارکه داخل شده و دعا مستجاب و کما ان معقود خواهد شد در عرصه کبری و موقف عظمی خواهد رسید چنانچه از احادیث مذکوره گذشته و اخبار آینده معلوم و مبرهن است که ملائکه بازدار بچهار سان رفتار دیدار میکنند و الله حتی است بلا شک چنانچه حقیر گوید کرات در راه بعقبات خطرناک افتادیم و نجات دادند و لکن چهار مطلب را ذکر میکنم

بزیارت عتبات میبودند و الدم فرمود اگر تو با ما بودی رفاقت حاصل میشد عرض کردم اگر چند بزیارت آن بزرگوار مشرف شده اید لکن با هم رفاقت شما اصلح است الحاصل اسبهای خویش رفتار و تدارک شایان فراهم کردم که در شهر شوال اقدام عازم دفاز زیارت باشند چون شب بست و یکم مبارک رمضان

وقت سحر در دم میکریستند چون کلام فصاحت انجام حقیر تمام شد

برخوان غم چو عالمیان را اصلا زنند اول صلا بسلسله انبیاز نند
دست باو کبیاء چو رسید آسمان طنبه زان ضربتی که بر سر شیر خدا زنند صد ای
ناله و افغان مردم بعوج عیوق رسید و حقیر را از کثرت گریه مدهوشی حاصل شده

گفت ای مرد تا چه بسیار بدبختی اندک مانده بود حیوانات دریا مرا بلع نمایند پس
مرد تاجر گریه کرده عرض نمود یا امیر المؤمنین از مایه تو کل من بجز عدد اشرفی باقی نیست
باید با من شریک بخشی هرچه که عطا می‌کنی با هم نصف قسمت میکنیم بازی اموال سیلغ
معین بود احوت داد و غواص بدریا فرو رفت چندان نگذشت دیدند که صدف بسیار
بسیار بزرگ آورد تا جوانرا که فرق بیکدیگر داشتند صدف دیدند که چهارده عدد
لؤلؤ آبدار درخشان از رحم این صدف دربزرگ بمثابه بیضه مرغ پیدا شد اظهار دشته
شکر الهی بجا آوردند و بر فقایش اعلام نمودند همه از خوشحال شدند تا اینکه بکشتی سوار
شده طی منازل میکردند روزی ملتفت ملاحظه میکردند ناگاه دیدند تاجر چشمش
عدد لؤلؤ را از بغل خود بیرون آورده تماشا میکند نیز بر بغل خود گذاشت طلوع نموده و گفت
لکن تو قف بینداز ید چیزی چنین گرفته در مدت عمر خود چهارده عدد لؤلؤ
تحصیل نکرده طبع از من سرقت کرده اند باید تفحص تمام جنس بای تفحص کرده شده
و مردم را جستجو کردند تا بفهمند که این اوضاع چیست گرسنه جواهرات از بغل
بیرون کرده خواست که بدریا افکند گفت یا امیر المؤمنین با من شریک بوده بلکه سپرده
لعب نیز بخود سپردم الحاصل همان مرد را مدتها اذیت کرده نذر گفت مال را اصلا چیزی
سپردم و حمل بمن نرسانید بالآخره بصره رسیدند از انجا بنجف اشرف رسیدند چنین بخود آمده
گفت یا امیر المؤمنین امانت را از تو نمیخواهم قدس کردیت و متوسل شد و خواب اورا ربود در
عالم خواب دید که آفتاب بلوغ بایه برخیز حکم کردم کیسه جواهرات بمن آورده امر در زیر
خاک نهاده اند و بهمراه آب شور دریا از موجه چشمه پیدا شده بر فقا و یاران گفت که حضرت
چنین فرموده برخاستند با همان صفت در آنجا دیدند خوشحال شده صلوات بر جدش
فرستادند وای مردصاحب آنها را بچهارده هزار اسلان فروخت و در نجف اشرف بفقرای
خیرخیر و صرف نمود اصل آنها از کدام است و این حکایت را در تذکره
ذکر کرده اند حکایت آنکه چون بر منزل فراشه رسیدیم حاکم بلد را بخانه ندادند
قرار شد که بمنزل علی آباد برویم چنین بتزیه دلیل عباس از منزل گاه بنجف با کجا
بردند و شب در آنجا با مشقت تمام بسر بردیم بعد از آنکه کوچ کردند وارد منزلهای عمیق
عبور نمودیم تا اینکه بمنهری رسیدیم و پل آن از دو رخت هزار و دو زکرت عبور نمودار
رخت یک شکسته و اسب من بنهر فرو رفت و اندک مانده که غرق بشویم و حضرات
زود تر متوجه شدند کاری بسازند و مرا و اسب را بیرون آورند دست امید از حیات
مردم کوتاه شده تو کل بخدا و توسل بر حبل المتین نمودم فورا که با آب رفتیم بقول
الله قوة خودم را با اسهل وجه بکنار انداختم و دوال لجام اسب در دست من بود
چون اسب هم دیگر زدم اسب را کویا هزار نفر از آن نهر عمیق بکنار انداختند
شکر خدا را کردم و نذر آمد و شده صلوات خواندند و لیکن ساعت بنظر مانده تا یا
رد کردانند برادر عبد وفی فرج و قتیکه نصف النهار شده از حرارت آفتاب لمن بیابان ماشنه

کوره حداد

مثل تیر پرفت گاه از کره یکوه خوش میزد و گاه از دره بدره میدوید و حرص سلطان از رسیدن
بآن و شکار نخوان آن عیش ساعت زیاده میشد و از کثرت حرص و حدت و تشنگی خویش
فراموش نخصه و از حال شخصه و حال آنکه خلقت و زیدا نمیدانست در چه حالت هستند امر
باز عنوان داد تا آنکه آهو از نظر سلطان غایب شد و از شکارگران آن مایوس گشته ملتفت
دید نزدیک غروب آفتاب است و در احوال خود و اسب خود تامل نمود دید هر دو نزدیک بمقام
رسیده اند و حزن و غش بسیار شد و بهر طرف که نظر میفرمود اثر آبادی نمیدید بلکه نه اثر برف
و نه از چوپان نظر شان نمیرسید پس ظن قوی بهلاکت رسانید و استغاثت از حضرت بیمونه کرد
و زاری بسیار نمود ناگاه از دور رکوهی از حشیش دلی بنظر بادشاه رسید پس اسب را تا آنجا خوش
بآنجا رسانیده از اسب پیاده شده داخل کوخی شدند در آنجا یک نفر عجوزه اعرابیه دیگر جوان
احوال بسته جوان برخواست اسب بادشاه ما بجا بست و سلطان مدهوش و مغمی علیه افتاد
و هر دفعه که بحال میآمد میدید که بسیار گرسنه است پس آن جوان بمادرش گفت برخیز و بزرا
بدوش بیار آن چه دارد و آن شیر بخیل تا آنکه بپیش مهمان بگذاریم که بسیار گرسنه است مادرش گفت بلکه این حیوان این قسم غذا را نمیتواند بخورد ولیکن آنچه داریم
باید از مهمان مضایقه ننمائیم برخیز بین بزرا ذبح کن تا او در راه مهمان صرف کنیم هر چند از مال
دنیا جز این بز چیزی دیگر ندارم و معیشت و غذای ما از شیر این بز است ولیکن دور از شیمه انسانیت
و دور از انصاف بروت است که این را در راه مهمان صرف نکنیم و سلطان از شدت تعب و جوع
و خستگی دراز کشیده گاه در خواب و گاه در بیداری بعض کلمات عجوزه و جوان را میشنید و میفهمید
و جوان امتثال امر مادرش نموده بز را کشت و از پوست او سفره ساخته پس آن بز را در دیگ سفالی مثل سنگی پخت و نصف دیگر شرا در روی آتش انداخت مثل کباب نموده و در پیش سلطان گذاشتند و جوان بسیار گرسنه بود از هر هر قسم بقدر ثلث همه خورد
و بعد از آن باستراحت تمام آغاز خواب نمود و تا صبح گرد جنود و عمال سلطان گردیدند پادشاه
را جست بگرد لشکر گاه نیامد و صدای دشمنان و لشکریان بگوش سلطان نرسید پس از خواب
و جست برآمد غالب آمدن و اسیر شدن در دریای غرم و احزان شد و در همان شب سوار بر اسب
بود چهار طرف طلب جستجوی پادشاه خود نمود و قت عصر فراسعد نفر از سواران کار بابت بخت و اتفاق
خود شان را بآنجا رسانیدند که پادشاه در آنجا بود و بعد از حمد و ثنای الهی تعظیم و تبجیل سلطان نموده بعجل
آوردند و زبان بمدح و تعجب پادشاه گشودند سلطان برخواست سوار اسبش شده و امر نمود تا تمام
کوهرا نفر عجوزه و جوان را نجوزه و نفی سوار اسب خود شان نمایند پس آنعجوزه و جوان را رد لیف خود شان
کوه عازم شدند تا هیکله پادشاه با غلمان وارد معسکر لشکر گاه شدند پس جمیع لشکر و فقرا و
آن شهر یار بسیار فرحناک و مسرور گشته شاد و مانها کردند و چون شاه بپای تخت خود
برگشت و بعد از چهل روز در سریر سلطنت خود قرار گرفت و امرا حضار جمیع ارکان دولت
و اعضاء سلطنت و اجزاء و رؤساء و اصحاب مناصب فرمود و چون حاضر شدند وظایف تبجیل و تعظیم
سلطان بجا آورده از سلطان متوجه شوارکان دولت و اعضاء سلطنت شده فرمود چه سبب است که در شان این عجوزه اعرابیه

و این جوان اعرابی بجل بیاورم این چند نفر از خواص مقربان سلطان زبان ثنا و دعا گشوده هر یک از ایشان
نظر بهمت و حرارتی که در تعیین عطیه و انعام سلطان چیزی عرض نمود آنکه همت مروتش از
حد گذشته و بلند طبع بایشان نهج عرض نمود که سزاوار است این جوان اعرابی بایسته شهنشاه اعظم
انعام فرماید بآن حکومت بلدی از بلاد عظیمه و این حکومت بلدیه قوارش در درجه این جوان اعرابی
نسازد بعد از آن جوان چون سلطان با مروت عزالیض این چند نفر از ارکان محفل تشنیع شنید
بغضب آمد و فرمود ای وای بر شما ای دنی همتان دانی پست طرتان دانی تنگ چشمان
دل خراب آورده که کلمات شما باعث حزن و غم و اندوه و الم شد زیرا که همت مروت جوان
بسیار بالاتر و کرمش مشهود و عاطفه عالمگیر بوده و تاج و کمر بخشش سلطنت خیمه را مانند
هیچ میداند آن وقت با همت و مروت من مساوی و برابر همت و مروت ایشان خواهد شد زیرا که بنیاد
جمیع اساس معیشت کذران خوشان را یعنی بز شیر ده و بنده را در راه من حرف نخواهد پس ساده
و برابر بودن در این صرف نخواهد و در همت و مروت سخا بخواهد شد مگر بنیاد سلطنت را لقمه اوش تسلیم این
جوان نمایم پس آن پادشاه عادل و عالی همت و حری دانست که نسلش منحصر بآن ابو او در آینده بجوانان
اعراب نخواهد و آن جوان را ولی عهد خویش قرار داده تا آنکه سلطنت بعد از وفات گذران پادشاه بآن
جوان قرار گرفت و منتقل شد و چون جناب شیخ جنید طاب ثراه این قصه غریبه را بجناب سید اجل
سید جواد ذکر نمود و گفت سید نادولیا اگر در این قصه خوب تامل و تدبر نمایند اشکال که از همت
و خطورات جلیه حاصل شده است زائل خواهد شد بعد از آن شروع کرد بانطباق میان مثال
و ممثل و گفت آیا جناب سید الشهداء بآن نمیکند در راه خدا ایثار بذل جان و عترت و اصحاب و اهل
و عیال و طفل شیر خواره نمود و بعینه جمیع آنچه که متعلق بامظلوم بود با آن تفاصیل و کیفیاتیکه
در شهادت خویش و شهادت عترت طاهره بآن تفاصیل کیفیاتیکه در اسیری حرم رسول الله
در اخبار و احادیث و آثار و سیر و تواریخ وارد شده است آیا ما فوق این نخواهد بود و این طور
حضرت در راه حقتعالی مقبول و متصور میشود یا نه و آیا جمیع انبیاء و اوصیا و صدیقین و شهداء
از خلقت حضرت آدم تا انقراض عالم مصایب و نوائب اینان و ابتلای آنها جمع شود و نسبت داده
شود بعبید بهار و ابتلاء شما جناب سید الشهداء پس این نسبت مثل نسبت قطره خواهد بود بدریای
محیط و نسبت ذره خواهد شد بآفتاب عالم تاب پس در اینمقام تامل تام و تدبر تمام خواهد
بفهمید که مناسبت میان قصه سلطان عادل با مروت و میان مطلب زیرا که مجازات و مکافات
یک بند و حقتعالی بآیک بنده دیگرش بنحو سلطان منصف و با مروت و آن جوان اعرابی آن نحو باشد
کرده گردانند پس مجازات حقتعالی که اکرم الاکرمین و ارحم الراحمین است و مقدور الش غیر متناهی است
در باب زوار قبر سید الشهداء و اکرام و خدمتی که میکنند کان در مصائب و کیفیت شهادت آن مظلوم
باید تا چه نحو باشد که در اجر و ثواب وارد شده است زیرا که تعظیم و تبجیل جناب سید الشهداء آنست
باز جناب شیخ مرحوم اعادة الله علوم فرمود که سید نادولیا جناب سید جواد آن بند که حقتعالی له
جناب سید الشهداء کرد و آن نحو خدمت که در راه حقتعالی از آن مظلوم صادر شده آیا ما فوق
آن مقبول و متصور میشد یا نه جناب سید مرحوم گفت حاشا و اقعد و بالله ما فوق

آن معقول و ماتصور میشد بعد از جناب شیخ گفت حاصل مطلب من و منتهی کلام من اینست که اگر محال و ممتنع
بنود که حضرتش مرتبت ربوبیت و الوهیت خویش و اگذار بخلق تفویض بجناب سعید الشهداء علیه السلام
در مقام مجازات چنین نماید پس جناب سید جواد مرحوم بعد از شنیدن این کلمات بسجده شکر رفت
و بسیار سجده برخواست گفت با شیخ وسوسه و شبهه از پیش بود بلکه بجمله از اسرار نیز مطلع شدم
والسلام علی من اتبع الهدی

ترتیب این مطلب عالی حکایت دجعل سقایه

حواشی است جناب در جلد چهارم کتاب منتهی الامال مذکور ساخته است که اجل کوه مدینه شیخ ابراهیم
در منزل خود نشسته با جمعی از فضلاء مشغول مذاکره مضمون فقرات قصیده مشهوره خود میکردم ناگاه دیدم آقا
کفعمی گفتم لیتنی گفت من برادر تو ام در رؤیا دیدم که پیغمبر صلی الله علیه و آله داخل شد و در گوشه منزل من
فرمود که چرا فقیه را نمیخوانی گفتم یا رسول الله از بدن او بوی خون میآید فرمود که چون او در راه زیارت
من کشته شده بهشت بر او واجب است گفتم یا رسول الله من او را نمیشناسم فرمود که او برادر تو است
گوید از خواب بیدار شدم و بسیار متفکر بودم که چگونه برادر من باشد و من او را نشناسم تا آنکه
او را دیدم و حال خود را با او گفتم او گفت ای دعبل بدانکه مفوض بعداوت من بیش از همه کس نیست و هیچ کس
دیدم که بکلی چنین مورد لعنت ربانی و محل غضب سبحانی و ملتکه چنین نباشد و از رحمت الهی دور نیست
باشم دانستم که این بجهت شرافت مکانیست که قصد کرده زیارت آمرا پس از عقیده خود برگشتم و دوم
کردم و با آنقوم بزیارت آنحضرت مشرف شدم و با ایشان دعا کردم و بحج رفتم و در آن سال در زیارت
قبر پیغمبر را کردم و دگر شتم عبد یکی دو روز با او ملاقات نمودم پرسیدم که علت کشته فرزند پیغمبر حضرت صادق
علیه السلام چیست گفت شنیدم از پدرم که میگفت هر که زیارت کند قبر امام حسین را و عارف بحق آنحضرت باشد
بهشت بر او واجب است نام او در دیوان اهل علیین ثبت شود قال ع و قبر او بین الف ملک شعثا غبرا
ایشان علیهم السلام الی یوم القیمة بعد از آن فرمود بر سر کبه در اطراف قبر مبارکش چهل هزار ملک که آنرا بسیار میدارند روز
قیامت عن علی بن موسی الرضا عن ابیه عن آبائه عن موسی بن عمران ع سئل ربه دنا قرب قبر
ای موضع قبر الحسین ع فاجابه ربه جل جلاله انی اخبرت ملائکتی و حججی من خلقی بانی قد غفرت لزوار قبر الحسین
بعددهم و اسمائهم و قبائلهم و فصلهم فاذن له فزاره فی بعض الفاسز اما الا ان کل ما
مضی از امام رضا علیه السلام با شد و گفته از جناب پیغمبر که زوار حضرت موسی بن عمران ع پرسید از خدا بیشتر زیارت
قبر آن یعنی جای قبر امام حسین و نمیگفت قبر او خدا ایشان را از قتل او و فضیلت او پس از آن او را دو بار پس زیارت نمود
موضع قبر او را با هفتاد هزار ملک و باسناد او عن الصادق قال قتل الحسین و ستون الف ملک فصعدت
الی السماء فاوحی الله الیهم یا ملائکتی مرد تم جابن نبیکم قتل فلم تنصروه اهبطوا الی قبره فهم عند قبره
شعثا غبرا یبکون علیه الی یوم القیمة حاصل انکه حضرت امام رضا ع روایت کرده که فرمود بعد از شهادت
امام حسین ع صعود نمود هفتاد هزار ملک و شصت هزار صعود کردند پس وحی کرد خدا بایشان که ای فرشتگان من
مردم بد از پسر پیغمبر من کشتند او پس باری نکرده اورا نزول کنید بسوی قبرش پس نازل شدند
و ایشان در منزد قبر نشستند گرداگرد او تا روز قیامت بسیار بر امام غریب مظلوم تا روز قیامت عن
ابن فضل بن سنان قال قلت لابی عبد الله ع اقرب من قبور الشهداء افضل قال ع او لیس
افضل الشهداء عند کم الحسین ع قال فوالله ان حول قبره اربعین الف ملک شعثا غبرا یبکون
علیه الی یوم القیمة بنی ربیع گوید عرض کردم بامام جعفر صادق کدام از قبرها شریفتر و افضل است حضرت فرمود

صادق ع فرمود اگر بیان کنم فضل زیارت او را هر آینه حج را ترک کنید و بلکه تمنا برید دیگر بیان کنم
حدیث را بشان آن که ذکر شده و باخواهد شد معلوم میشود که بیان فضل و آثار اخبار غایت فضیلت آن جناب را نمیکند
در خبر صحیح وارد شده که حضرت حسین علیه السلام در زیارت کند دیگری و جناب او را فضل
ستر و هفتاد زیارت آنشخص می آید و میفرماید تو زیارت من کردی و کریستی در من ستر و هفتاد حزن اول
قبر ترا ننهاد مگذاشتم و خوش تو شدم و زیارت تو آمدم ای خوش بحال کسیکه زیارت کند آنحضرت ع
و دیگر چهار هزار ملک غبار آلود و گریان در نزد قبر امام حسین علیه السلام پیوسته مجاورند و همه آن ملکها
در تشییع و دفن زیارت کنند گان آنحضرت و الا منزلت روحا و ریحان و روح العالمین قول میآیند و میگویند
ای شخص تو زیارت امام حسین کردی و ما هم بزیارت تو آمدیم چنانچه مثل امیدوار و اوراق سابقه
مذکور شد و بعد از هزار سال نیز همینها یا مثل همینها خواهند آمد ان شاء الله تعالی
الحمد و از اعظم کارها سید بازلی
گوشه فضائل و مصائب بضمه و از علماء و حفاظ ان لجه ضمه و حدیث صحیح دیده ام کسیکه فرزند
از دو بجه میاید اول او بدعای فرزند کور است کتب احادیث مذکور است دیگر او مرد و هم کسیکه فرزند
پانصد دجه مذکور ساخته ام عمل نماید بعیده تعویذی کوزان باید نگذارد و تعویذ کند و نذر ام تا بوده
آن نذر مضاعف نماید بعیده سال اول یکجا رک بریخ پخته بفقراء بدهد سال دوم چهار رک سال سوم
همچنین چهار رک بفقراء بدهد خداوند عالم نذر او را قبول کند فرزندی کرامت میفرماید مجرب است
در کتاب معارج الیقین مذکور است سئل الصادق ع عن زیارة قبر جدی فقال اجعلوا له قال
من زار قبر الحسین عارفا بحقه کتب له العلیین بعد سوال کردند از حضرت امام جعفر صادق ع از زیارت
قبر امام حسین ع فرمود که گفت پدرم فرمود هر که زیارت کند قبر امام حسین را و عارف بحق آنحضرت باشد
بهشت بر او واجب است نام او در دیوان اهل علیین ثبت قال ع و قبر او بین الف ملک شعثا غبرا
ایشان علیهم السلام الی یوم القیمة بعد از آن فرمود بر سر کبه در اطراف قبر مبارکش چهل هزار ملک که آنرا بسیار میدارند روز
قیامت عن علی بن موسی الرضا عن ابیه عن آبائه عن موسی بن عمران ع سئل ربه دنا قرب قبر
ای موضع قبر الحسین فاجابه ربه جل جلاله انی اخبرت ملائکتی و حججی من خلقی بانی قد غفرت لزوار قبر الحسین
بعددهم و اسمائهم و قبائلهم و فصلهم فاذن له فزاره فی بعض الفاسز اما الا ان کل ما
مضی از امام رضا علیه السلام با شد و گفته از جناب پیغمبر که زوار حضرت موسی بن عمران ع پرسید از خدا بیشتر زیارت
قبر آن یعنی جای قبر امام حسین و نمیگفت قبر او خدا ایشان را از قتل او و فضیلت او پس از آن او را دو بار پس زیارت نمود
موضع قبر او را با هفتاد هزار ملک و باسناد او عن الصادق قال قتل الحسین و ستون الف ملک فصعدت
الی السماء فاوحی الله الیهم یا ملائکتی مرد تم جابن نبیکم قتل فلم تنصروه اهبطوا الی قبره فهم عند قبره
شعثا غبرا یبکون علیه الی یوم القیمة حاصل انکه حضرت امام رضا ع روایت کرده که فرمود بعد از شهادت
امام حسین ع صعود نمود هفتاد هزار ملک و شصت هزار صعود کردند پس وحی کرد خدا بایشان که ای فرشتگان من
مردم بد از پسر پیغمبر من کشتند او پس باری نکرده اورا نزول کنید بسوی قبرش پس نازل شدند
و ایشان در منزد قبر نشستند گرداگرد او تا روز قیامت بسیار بر امام غریب مظلوم تا روز قیامت عن
ابن فضل بن سنان قال قلت لابی عبد الله ع اقرب من قبور الشهداء افضل قال ع او لیس
افضل الشهداء عند کم الحسین ع قال فوالله ان حول قبره اربعین الف ملک شعثا غبرا یبکون
علیه الی یوم القیمة بنی ربیع گوید عرض کردم بامام جعفر صادق کدام از قبرها شریفتر و افضل است حضرت فرمود

آیا بیت افضل شهداء و نزد شما حضرت امام حسین علیه السلام پس فرود حضرت صادق قسم باد خدا سیم بدر سکه
و راطراف قبر حضرت امام حسین جبال قرار ملک کرد الود تولید سور سیکر سند بجناب امام حسین
عن الباقر قال من اتی قبر الحسین بن علی علیه السلام فاق اتیا فقد عرف
علی کل مؤمن بقبر الحسین بالامامة من الله عز وجل مرویست از حضرت باقر که فرمود هر که
شیعیان ما بزیارت قبر حسین بن علی و در زیارت آنحضرت نفاق واجب است بر همه مؤمنین کزاد
برامامت آنحضرت در نزد خدا و امام گردانیده است
وعن الحارث عن الحسین لا تشد
ولا بطا ولا ریاء ولا سمعة مع طهور نویسد کا تحمل الثوب فی الماء فلا یبقی علیه دنس
ویکتب له بکل خطوة حجة مبرورة وکلما رفع قدمه تکتب له عمرة
حضرت صادق هر که زیارت کند امام حسین را که نماند نه گناه نه ریا نه سمعه مگر آنکه بشوید آن را
کما ان او چنانچه میشوید جامه را در آب پس باقی نماند در آن چرکی و نه چیزی که میشوید بر قدم او
یکی قبول و هر قدم بسته بر سید او رو آنحضرت نوشته میشود برای او ثواب عمره
الهم وعنه قال ما اتی قبر الحسین بن علی کل یوم قط الا فتح الله تعالی کرته و قضی
حاجته
یعنی مرویست از حضرت صادق که فرمود نمیاید بزیارت قبر امام حسین هیچ روز مگر
اگر کرم فرج میدهد خدا بسوی او از آن عزم خشنود و برآورد حاجت او را و گشاده میشود درهای بهشت بر
وعنه قال حدثنا محمد بن جعفر عن محمد بن احمد عن علی
بن ابراهیم الجعفی عن محمد بن الفضل بن داود الکرخی قال قال لی ابو بقاع خبت الی
من العراق ایام الطوفان بیت المعمور فرفعه الله الیه والغرقی وکل ماء وطوس
یعنی روایت کند محمد بن احمد بن علی بن ابراهیم جعفی از محمد بن فضل بن داود کرخی گفت گفت مرا ابو بقاع
جعفی از محمد بن فضل بن داود کرخی که گفت مرا ابو بقاع که بیت المعمور بر آسمان چهارم است
غرق شدن در روزهای طوفان نوح اول آنها بیت المعمور بود که بر آسمان چهارم است
پس بلند کرد او را خدا غرق نمود و دوم تل طوس شرف
عن ابی الحسن الرضا قال من زار قبر الحسین عارفا بحقه کتب الله له ما تقدم من ذنبه وما تاخر
از حضرت امام رضا مرویست از حضرت امام رضا که فرمود هر که زیارت کند قبر امام حسین را عارف بحق او
کسی که زیارت کند او را در وقت عرش او میریزد گناهان گذشته و آینده او
عن ابی الحسن الماضی قال من زار
قبر الحسین بن علی عارفا بحقه غفر الله له ما تقدم من ذنبه وما تاخر
از حضرت کاظم مرویست که فرمود هر که زیارت کند قبر امام حسین بن علی را عارف بحق او بریزد
و نامه اعمال او پاک شده خدا بیامرزد گناهان گذشته و آینده او
وعن هارون بن خارجة قال قلت لابی عبد الله ما یرد ان من زار قبر الحسین
کانت له حجة وعمرة قال ومن زاره والها عارفا بحقه غفر الله له من ذنبه ما تقدم وما تاخر
یعنی در کتاب مصباح الزائرین ذکر کرده روایت از هارون بن خارجه که گفت گفتم از برای حضرت امام
جعفر صادق هر که زیارت کند قبر امام حسین را و امید ثواب خدا داشته باشد میکند خدا برای او
هر که زیارت کند آنحضرت را عارف بحق او میریزد گناهان گذشته و آینده او

روی عن الحسین بن محمد القمی قال ابو الحسن علی بن موسی بن جعفر علیهم السلام ادنا ما تثبت به
زائر ابا عبد الله بقطع الفرات ان یعرف حقه ورحمته وولایته ان یغفر له ما تقدم من ذنبه
وما تاخر
یعنی جناب امام رضا علیه السلام فرمود کسیکه زیارت کند ابا عبد الله الحسین را در کنار فرات و بشناسد حق او را
و توسل جوید و فادار بولایت او آمرزیده خدا بیامرزد گناهان گذشته و آینده او و سوم الیوم از همان گناه
عن الحسین بن محمد القمی قال قال ابو الحسن من اتی قبر ابی عبد الله عارفا بحقه غفر الله له ما تقدم
من ذنبه وما تاخر
یعنی روایت کند حسین بن محمد قمی که گفت امام حسن عسکری فرمود هر که زیارت کند پدر امام
ابا عبد الله را زیارت کند او را امام حسن عسکری که گفت گفت ابو الحسن بن جهم قال
لابی الحسن ما تقول فی زیارة الحسین فقال لی ما تقول انت فخلت بعضنا تجزو بعضنا عمرة
مبرورة
یعنی بسند معتبر از ابو الحسن بن جهم که گفت عرض کردم بحضرت امام رضا علیه السلام که چه میفرمائید در زیارت
امام حسین پس فرمود تو چه میگوئی در این عرض کردم بعضی ما تجزو بعضی عمره دارد عن ابراهیم بن هرون قال
دخل اباعبد الله وانا عنده فقال ما لمن زار قبر الحسین فقال انا الحسین وکل الله به اربعة الف
ملک شعث غبر یبکون الی یوم القیمة فخلت له بابی انت وامی روی عن ابیک انه قال نعم حجة
وعمرة حتی عد عشرا
یعنی بروایت معتبر ابراهیم بن هرون گفت مرد سوال کرد از امام جعفر صادق علیه السلام
و من در خدمت آنحضرت بودم پس عرض کرد فدای تو شوم چیست ثواب زیارت کند قبر امام حسین را پس فرمود
هر که زیارت کند او را دویست هزار فرشته ژولیده گرد آلود میگریند تا روز قیامت بر او پس عرض کردم فدای تو شوم
بدرستیکه روایت کرده اند از پدر تو که فرمود یک حج و یک عمره ثواب دارد
عن صالح النبی قال قال ابو عبد الله
من اتی قبر الحسین عارفا بحقه کتب له اجر من اعتق الف نسمة وحمل الف فرس فی سبیل الله
سرجه بلجمه قال قال ابو عبد الله ان اربعة الف ملک عند قبر الحسین شعث غبر یبکون الی یوم القیمة
ویسلم ملک یقال له منصور فلا یزوره زائر الا استقبلوه ولا یودعه موذع الا شیعوه ولا یمرض
احد الا عادوه ولا یموت احد الا صلوا علیه حتی یرجع الزائر واستغفروا له بعد موته
یعنی جناب صادق فرمود هر که زیارت کند قبر امام حسین را در زمان غیبت امام زمان او را چهار هزار ملک
در کربلا بدرقه امام حسین در زمان زندگی او عیادت میکنند او را چون بمیرد نماز بر جنازه او میخوانند
و در زمین در راه خدا با او همراهی میکنند و فرمود بدرستیکه چهار هزار ملک در نزد قبر امام حسین گریه میکنند تا روز
قیامت و سرکرده آنها ملکی است منصور نام پس زیارت میکند او را زیارت کننده مگر پیشواز مینمایند او را و در باز گشتن
مشایعت مینمایند او را و مریض نمیشود کسیکه عیادت مینمایند او را و هر که از زوار بمیرد بر جنازه او نماز
میکنند و طلب مغفرت مینمایند بعد از وفات او
عن الحلبی عن ابی عبد الله انه قال وکل الله بالحسین سبعین الف ملک یصلون علیه کل یوم شعث غبر
یبکون الی یوم القیمة فمن زاره وتمسح به مسح ملائکة الله وما فاز زائر الحسین افضل منهم وافضل منهم
یعنی بروایت معتبر زراره

روی عن حنان بن سدير عن ابيه قال قال لی ابو عبد الله ع يا ابن سدير تزور
قبر الحسين ع في كل يوم قلت لا قال ما اجفاكم افتزوره في كل شهر قلت لا قال افتزوره
في كل سنة قلت قد يكون ذلك قال يا ابن سدير ما اجفاكم بالحسين ع ... تزور قبر الحسين ع في الجمعة خمس مرات وفي
كل يوم مرة قلت فداك بيننا وبينه فراسخ كثيرة قال لي اصعد في السطح ثم تلتفت
يمنة ويسرة ثم ترفع راسك الى السماء ثم تتحول نحو قبر الحسين ع وتقول السلام عليك
يا ابا عبد الله السلام عليك ورحمة الله وبركاته يكتب لك لكل زيارة زورة والزورة حجة وعمرة وهذا حديث طويل
المحدث وقيل قتل بطف كربلاء من ارض العراق يوم السبت العاشر من المحرم وروی
يوم الجمعة قبل زوال الشمس سنة احدى وستين من الهجرة وله يومئذ ثمان وخمسون سنة
وقبره بطف كربلاء من ... بين قريتي النهرين وقاتله سنان بن انس النخعي لعنه الله
عليه واتباعه وقيل شمر بن ذي الجوشن لعنة الله عليه واتباعه مضمون معنی این حدیث شریف
صحیح ... روایت از حنان بن سدیر و او از پدر خود که گفت فرمود حضرت صادق ع ای پسر سدیر
زیارت میکنی قبر حضرت امام حسین ع را در هر روز عرض کردم هر روز زیارت نمیکنم فرمود چه قدر
ظلم کرده اید شما پس آیا زیارت میکنید آنحضرت را در هر ماه عرض کردم نمیکنم فرمود آیا زیارت میکنید
در هر سال عرض کردم تحقیق چنین است فرمود ای پسر سدیر چه قدر ظلم کرده اید شما بر امام حسین ع آیا ندانسته اید
هزار هزار ملک ... میگریند و هرگز ... باشند ای پسر سدیر
باکی نیست زیارت کنی قبر امام حسین ع را در جمعه پنج مرتبه و در هر روز یک مرتبه عرض کردم میان ما و میان
قبر آنحضرت فرسخهای بسیار است پس چه باید کرد فرمود برو بر بام خود بعد از آن بر جانب راست
خود و جانب چپ خود بعد از آن بلند کن سر خود بسوی آسمان بعد از آن قصد کن بسوی قبر آنحضرت
و بگوی السلام علیک یا ابا عبد الله السلام علیک ورحمة الله وبرکاته تا نوشته شود برای تو ثواب هر زیارتی
زیارتی و زیارت حج و عمره است و این حدیث طولانیست پس بدانکه کسیکه ... زیارت
باید متوجه ... و سر خود را بآسمان بلند نماید توجه ... حضرت امام حسین ع ... درمیان
گروه کفار ...
که ... زیارت خواندن متوجه باشد ...
...
...
...
...

مطلب ... در باب اخبارات

مطلب ششم در بیان اخبارات که دلالت بر وجوب زیارت امام حسین ع ...
... زیارت نباید کرد ... زیارت آنحضرت ...
از حضرت امام محمد باقر ع منقول است که امر کنید شیعیان ما را بزیارت حسین بن علی ع ... زیارت آنحضرت
رفع میکند خانه خراب ... زیارت آنحضرت فرض است بر هر کس که اقرار
نماید بر آنحضرت بامامت از جانب خدا و بسند موثق از حضرت صادق ع ... زیارت کنید حسین ع را و ...
ملک ... زیارت ... شهید است و بسند معتبر دیگر از آنحضرت
منقول است که زیارت کنید قبر حسین ع را ... هر که ... انکار
کردن حق او ... بهشت ... خدا ... بدرستیکه حق
موکل کرده است بقبر حسین ع چهار هزار فرشته که ... هر که زیارت آنحضرت کند
تا باهل خود ... بیمار شود او را عیادت میکنند ...
و بسند معتبر دیگر منقول است که شخصی بحضرت صادق ع عرض کرد ... کسیکه ترک زیارت حضرت امام
کند ... زیارت ... رسول خدا ... است و ...
نافع است و هر که زیارت کند آنحضرت را خدا ... کفایت ... زیارت آنحضرت
برای ... زیارت کننده ... خدا ...
...
... ملائکه ...
سال ...
ده هزار درهم ... ذخیره کند چون ... خدا ...
... و در حدیث دیگر منقول است که آنحضرت ... زیارت حضرت امام حسین ع را که زیارت
آنحضرت ... و در حدیث معتبر دیگر منقول است که ...
زیارت امام حسین ع ... حقی از حقوق رسول خدا ص زیرا که حق امام ... فریضه است
خدا ... بر هر مسلمان و بسند ... از امام محمد باقر و امام جعفر صادق ع منقول است که هر که زیارت امام حسین ع
... شیعیان ما ... ناقص ... و در روایت دیگر از حضرت صادق ع منقول است که هر که ...
امام حسین ع ... شیعه ما نیست ... اهل بهشت خواهد بود
و بسند ... از حضرت امام محمد باقر ع منقول است که هر که خواهد بداند که او از اهل بهشت است عرض کند ...

تقریر بنام زبان لال و هر گاه بنویسم گفتم بقلم از آنش نهاد و گاه بدل خواهد نوشت والسلام علی من اتبع الهدی

والذی دار دلیل الکبا و لعنت علی الاشقی و اوکل الاعدا ایضا خواهش مؤلف عاصی چنین است

که در عالم خواب یا بیداری بتکلیف او شده بدیدم چه باعث چیست روضه رضوان جنات بجمل من تحتها الانهار خالی

فیها گر زبان و اصفی از وصف قاصر بلکه لال الملاد چنین از تمدیح آن لال و خامه گر زبان

از او صاف تقریر را تحریر بر نیاید و دفتر الیش از فوق عجوق و بلندی مرتبه کوشت است

الحاصل تقیح کن ان نظاره دیدم ناگاه دیدم کلید خانه عطا فرمود که این باغ باید در دست

تو باشد عرض کردم حقیر را چه یارای دارد که امور چنین باغ در دستم باشد مکرر باغ گفت

فرمود از این باغ از باغهای حضرت امام علی علیه السلام و در این باغ وارد نمیشود مگر زوار آنحضرت

و تو نیز وارد آن نخواهی شد چند زمانی گذشته احادیث و اخبار در خصوص زیارت و فضیلت

واردی جمع میکنی از این جهت است اختیار این باغ را بتو دادند از این سبب نمانده در این

وقت از کثرت شوق بیدار شده شمع را روشن کرده و عیالم را با حالت دیگر

گون یافت گفت چه حالت بتو داده که بچنین حالت افتاده نقل بنو با کردم

و شکر خدا را بجا آوردم صلوات فرستادم و دانستم این ارشاد غیبیست که فصل زیارت

مختصر بنویسم میان این هر واقعه حرف فاصله دالشت منتظر باشید

عاجلا پس حقیر در اهست که شب و روز بقدر فرصت قلیل را روا ندارم شاید که

بتوفیق الاحسان بالاتمام داخل شوم ایجاد دنیا و عقبی برای حقیر و ناظرین و قارئین

و سامعین از دولت حضرت والا نشان عاید گردد ان شاء الله تعالی چندان که بنا کرده

نیز شروع میکند اگر احادیث زیارت بجهت آنکه از بسیاری احتیاط ظاهر میشود که تقیه و خوف سبب تضعیف

در زیارت آنحضرت دلیل نشود مشهور میان علماء مناقی عموم احادیث تقیه است و در زیارت که مراد این باشد

که خوف نماید سهل که بعضی بر احتمالات بعیده کنند یا خوف فوت منافع دنیویه باشد خوف مالی یا ضرر سهلی از خفت و اهانت

ایشان مانع نباشد گردد والله اعلم و بسنده معتبر از علی زرگر است که حضرت صادق فرمود که با علی شنیدم که جمعی از

شیعیان ما هستند که یک سال در میان میکنند زود بزیارت امام حسین میروند گفت خدا تو را شوم جمعی میشناسم

که چنین نمانند فرمود والله که ایشان بهشت بی حساب خواهند رفت از نواب جمیل که انشاء الله از مجاورت محمد و آل محمد سرشته

گفت خدا تو را شوم در هر جمعه گاه زیارت حسین باید کرد فرمود که اگر تو انی در هر ماه زیارت آنحضرت بکن گفت علیتو انم بزاکه

بدست خود کار میکنم و کار آم مردم در دست دیگران و خراب اوقات بسیار میشود نمیتوانم شه فرمود که تو دهر که بهتر خود کار

کذا معذور است و مقصود آنست که بهر که بدست خود کار نکند از آنها که کار بهر جمعه برود ضرر بزیارت ایشان

ایشان نرسد خدا و رسول خدا در روز قیامت نخواهد پرسید که چرا زیارت نرفتی بلکه اگر شخص را بعنایت خود بفرستد جایز است فرمود که

بلا آمار فلان بخوش تو این بشارت و نشر و پرواز کار نیست بهتر است که خدا او را بیامرزد شاید که بیکدیگر و شبهای دیگر

میکند پس حقیقت نظر حقیر بسوی او میکند که فرمود که بر تو واجب نیست که هر جمعه بروی بلکه گاه گاه بروی

پس عنایت کنند چنین تو ابی از اهل آن نباشی و بسنده صحیحه معتبره دیگر از آنحضرت منقول است که حق و

لازم است بر مالدار که هر سالی حد اقل یک مرتبه بزیارت امام حسین برود و بفقیر آنقدر که یک مرتبه برود و بسنده صحیح دیگر از آنحضرت مرویست

که بروید بزیارت قبر امام حسین که هر سالی یکمرتبه و بفقیر میگویم که اگر میتوانید هر ماه بروید یا هر جمعه بروید و از حضرت امام

رضا علیه السلام منقول است که هفت مرتبه حضرت امام حسین مالدار هر چهار ماه یکمرتبه بزیارت برود و فقیر هر ماه و از حضرت صادق

بسنده معتبر مرویست که از حضرت صادق پرسیدند که در چه هنگام یکمرتبه بزیارت حضرت امام حسین بشارت فرمود که هر مقدار

که خواهی و بسنده معتبر از صفوان جمال منقول است که گفت حضرت صادق فرمود در مابین مکه و مدینه پس عرض کردم که مابین

چرا شما نگفتید و الکبر و دلتنگ میشدم فرمود که از بسیاری آنچه که من میشنوم هر آینه سؤال نمیتوانی کرد از عرض کردم

که چه چیز میشنوی فرمود که تقدیس ملائکه در روز گاه و لعنت کردن بر قاتلان امیر المؤمنین و بر قاتلان امام حسین و

گریه جنیان بر سر او و گریه ملائکه که در روضه حضرت امام حسین اند بسیار آنده ایشان کسیکه را میدانند که

میخواهد زیارت کند و خواب کردن براو کوارا میشود که کفتم کسیکه بزیارت آنحضرت بیاید و برگردد

و دیگری بجای او برگردد یا بزیارت و چند گاه گاهی دارد ترک زیارت آنحضرت کردن فرمود که از ترک یک زیارت

از یکجا باید ترک زیارت نکند کسیکه خانه اش هر سال یکمرتبه بزیارت برود گر از زیاده از سال ترک

کند بسنده و علت حقوق حضرت رسول گذشت و قطع رحم آنحضرت گفته است و اگر بدانند زیارت کنند امام حسین علیه السلام

و بسنده که حضرت رسول حضرت فاطمه و امیر المؤمنین حضرت فاطمه و امامان شهید اهل بیت حقوق مقدار بشارت و بسیار

بیکبار زیارت آنحضرت و چه دعاها در حق او میکنند و چه فوائد حقیقی در دنیا یابد و چه اجرها برای او

ذخیره میکنند که در آخرت بار سنگین او را سبک کند تا زنده باشد و در حوالی آنحضرت بر بستر کشته زیارت کننده

آنحضرت چون از خانه بیرون رود بر هر چیز که قدم میگذارد و بر آن دیگر نه چون آفتاب بر او مسی تابد گناهان

محو و چون باد بخشش بر او میوزد و بر میگردد و آمرزیده باز میگردد که هیچ گناه بر او نباشد و در خانه چنین بر او باز کند که گناهان

در همان ساعت که در راه می بیند شسته باشد و در خون خود دست و پا زده باشد و حقیقت علیه

موکل گردانند که در آن روضه مقدسه قایم مقام او باشد و از برای او طلب آمرزش کند تا او بزیارت

برگردد یا سالی یکبار زیارت کند یا بمیرد و بسنده موثق از عبد الله جعفر منقول است که گفت آنحضرت صادق

پس فرو نمودند بر ایشان زیاد و بر ایشان داشت آنچه داده شده و حضرت صادق ع فرمود که حضرت
جبرئیل از اذن میداد هر آینه بر ایشان صیحه میزد که ارواح همه ایشان از بدنها ایشان مفارقت
میفرمود لکن خدا مهلت میدهد ایشان را تا زیاده نمایند گناه خود را و از برای ایشان است عذاب دردناک
و سعید بن طاوس یاد کرده است بطرق بسیار نافع روایت کرده که گفت مرد از اشراف عرض شد بحضرت سجاد ع که
مرد فریاد زند الغیاث الغیاث اهل عالم چه قسم تخلیص یابند از شر او حضرت فرمود که بگو یا غیاث المستغیثین
این کلام را شنیدم رفتم در میان دو صف ایستادم و نظر کردم تا ظالم را ببینم که روح مقدسش از بدن مطهرش پرواز نماید
بخاطر شکوه کند که هرگز نکشته که بخون خود غلطیده باشد یکدفعه نوره نوراء تر از آن ظلم عرض شد ایستاده قدم زنان
بحال هیئت عن الفکره فی غفله یعنی بحیثی که لایق است او و بحال بهیئت او را متحیر گذارده و نمیداند که چه کند
تمام در قتل او کرنا کاه اعظم در انحالت آیه طلب پس شد که مرد در حرکت آب گفت بخدا قسم که آب بخواهی چشید
تا دانا شود هر شخص که کافر شد از او بگیرد از دنیا جهنم و از جهنم و آب کرکان بنوشی اعظم در دوزخ آب خواهی چشید
و دست بر سینه دارد جهنم آن نخواهم نوشید بلکه وعده شده بخدمت جدم رسول خدا و ساکن میشوم با او در مسکن او که اهل بیت من
نسبت عین نزد صاحب بلکه کرنا در است برفقه بنیاد و میاشام از یکدیگر بسیج متفرقیت و نکاح بسکن بالجمله آن چیزی
که مرتکب شده نسبت عین و آن افضال ع و کجل آورده و راوی بگوید پس آن یهودیان آن مقدار عجز بگریه کردند که گویا هفتم دوزل
یا بچه از بیت ان بر همی قرار نداده بست و سر آن مظلوم را بریده و حال آنکه آن مظلوم را بنیان کنی میکشت پس من تعجب کردم
از قتل او بنیاد و گفتم نه بخدا قسم که از کرکان باشما نخواهم شد در سجیع امری از امور و حضرت امام محمد باقر ع فرمود که قتل
بالسیف و السنان و بالحجاره و بالخشب و بالعصا یعنی انکاه آن کشتند آن مظلوم بشمشیر و نیزه و سنگ و چوب
و عصا و لفاه او خلوه او طوه با الخیل بعد ذلک یعنی بعد از اینها بدن مبارکش را پایمال ستم پنهان کردند در بیابان
جایی که بحار هفتم امر فرجه یکی از ملائکه فرود آمد نازل شده بدریا و با آنها خوابیدن نطفه صحیح برآورد که گویا اهل البحار
اللبسوا اثواب الحزن فان فتح الرسول ملائکه بحر یعنی اهل دریا بپوشیدند بر نحو لباسها حزن را بدرستیکه سبط پیغمبر خود را
سر بریدند عبد آنملک باید آنحضرت را از تربت آن مظلوم بر داشت و بر دارد نطفه باسمانها بس بگذارد بگریه آن تربت ع
بوسید و اثری از آن تربت نخواهد ماند و لعنت کرد بر قاتلین آن مظلوم و متابعین قتل پس بروایت طهوت عبارشده ع
سیاه تاریکی کرد آن سرخی نیز فرح و نفع و بلند گردید بحیثیکه شبها که ع دیده میشد در روز گان نخواهد که عذاب الهی نازل شد
و بروایت دیگر جهان تاریک شد و زید که خلق بسیار از شدت آن باد تر سیدند و در همان روز بهلاک رسیدند و باغ ع اعوذ الله ع
با محاورات و بنیان تضیع و گذارشات شهر ملول در آنحضرت فصل حرم مکرم خواهد شد ع الا لعنت الله علی القوم الظالمین
مطلب ع شصت و یکم در خروج آدم و حوا علیهما السلام از بهشت و دویست سال گریستن ایشان و دیگر احوالات ایشان
و گفتن قابیل با هابیل اشتعال بر مقدمه گردیدست و بر دانایان رموز اسرار الهیه از موجبات اعتبار گردیده و احادیث صحیحه
و نصوص آیات قرآنیه قصه خروج آدم و حوا علیهما و علیها السلام از بهشت برین بحکم خداوند متعال واضح و مبرهن است
و چون تفصیل آنرا در ستر دوازدهم الاخبار که جلد چهارم است مذکور ساخته است جوینده کان در آنجا میابند ولکن قطره از دریا
کیفیات آن برداشته در اوراق این کتاب باب چشم چکانیده شد تا ناظران آینه جمال دقت
کنان گلشن کمال بارید عبرت نگرند و شاه مشاب را بافادی تقریر دارد ایام عزیت بکار نگیرند
که فرح و نجات جمیع پیغمبران و اوصیای ایشان از زمین درست خصوصا بر حی اظهار از مستفاد احادیث
و اخبار مستند الیخ است هیئت که چون حضرت آدم علیه السلام در هیئت بر تخت کرامت نشسته تاج

بسر و لباس ش کرده

بسر و لباس نوکرت در خلدمان پیش رو و خدمتکاران رضوان و حوران بهشت جلد مرصع
مقرر شده تا آنکه از تلبیسات ابلیس پر تدلیس و مکاسده غریزه او بخلد و لا تقربا هذه
الشجرة الآیة پس نظر بحکم تقدیر بوی دانا خورده فی الحال تاج از سر و حلهای دنیا کهای
فاخر بهشتی از بدن ایشان ریخته شد و برهنه و عریان ماندند و خدمتکاران و غلمان و حوران
از خدمت ایشان فرار نمودند پس آدم و حوا از تجلیات سر بزیر انداخته در عقب درختان پنهان
و بیرکا الخیر عورت خود پوشانیدند و خطاب عتاب آمیز رسید قلنا اهبطوا بعضکم لبعض
عدو و لکم فی الارض مستقر و متاع الی حین پس آدم علیه السلام از دست چرا عاصیا ایدم
گرفته وقت رفتن گفت بسم الله الرحمن الرحیم پس جبرئیل گفت ای آدم کلمه بزرگی بر زبان
جاری ساختی باش شاید که خداوند رحیم ببرکت این بسامی بخشد خطاب آمد رسید
ای جبرئیل بگذار بروند زود اگر امروز او را رحمت کنم بیک نفر رحمت نخواهم کرد فردا آدم و
بهشت آدم چندین هزار بنده عاصی از فرزندان همراه دارد که رحمت کنم تا سه رحمت
منم آشکارا شود باین جهت او را از بهشت بیرون کردم مولف گوید این یکی از شواهد است
باینچه اشاره شده که قهر و عقوبة الله مسبوق بسبق است برحمت و نهایت او اما چون آدم و حوا از زمین
هبوط نمودند آدم ع در سراندیب بست و حوا در ساحل جده که جده بمناسبت پس آدم ع دویست سال
در سراندیب میگریست و هر وقت میشد که ترک او بنماید آنقدر گریه و زاری کردی مدادش
شد و جبرئیل با مرالله نازل شد بر آدم در آغوش گرفتی پس آدم در خواب دید که حوا
در کنار دریا چیکرد و نالها میکشید که ای دوست من آدم آیا در کجائی و بدنت برهنه نیست
است و آدم خواست که جوابش گوید بیدار شد چنان دهشت عارض شد او را نالها بلند کرد
که جبرئیل سالها آمد منتظر بدرگاه الله گردید عرض خواهد ابن غریب در مانده رحم فرما
خطاب الله رسید در عالم معنی بشارت بقبول توبه او بشرط توسل بانوار خمسه طیبه
چون حضرت آدم را بعد از آفریدن که بآسمان برانه نظر نمود بر ساق عرش دید اشباح
انوار خمسه که اسم هر یک بر آن مکتوب بود فقال الهی هل خلقت خلقا افضل منی فقال
لا فقال فمن هذه فقال هؤلاء ذریتک لولاهم لما خلقتک فقال جبرئیل یا آدم
هل نسبت ما رایت من الاسماء المکتوبة علی ساق العرش فلما سمع ذلک رفع یدیه
و توسل بهم یعنی گفت آدم الهی خلق که خلقی را پیش از من خطاب رسید نه پس گفت ایدها
کیستند خطاب رسید ایدها ذریه تو اند اگر ایشان نبودند ترا خلق نمیکردم پس جبرئیل گفت ای
آدم آیا فرا موش کرده آنچه دیدی از اسما نهائیکه نوشته شده بود بر ساق عرش چون شنید بلند کرد
دستها خود و توسل بخمسه بایشان پس گفت الها بجاه محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین اینکه باسم
همین مظلوم گردید رسید خطاب مستطاب از رب الارباب رسید ای آدم قبول توبه تو نمودم طرفة العین
بحوا رسید ای شیفته جبرئیل از در مانده که این همه غریب یکه مرد ابو البشر و دیگری زن آدم البشر
گریه و نالها بدرگاه الله و استغاثه نمایند چیکنند روز جزای که بقتلگاه نظر نمایند که غریبی و تنها مظلوم
که بقتل رسیده باز نان بیکس و در مانده را چنین صدیقه صغراء بنت علی ع و غریب جانب غالب دام کلثوم و

بانوان حرم امامت و سایر زنان صاحب مصیبت و عفیفه کلثوم مدینه و قرار باغ عزا سکینه و
فاطمه عروس نا شاد و با مادر قاسم تازه داماد و اطفال خورد عطشان میکشیدند ناله وافقال
آب چشم صغار دکبار از ارض بلنده اکویا فواره مرا به جهت بفلک دوار لی لی خول سمند آه در میدان
بسیط مانند بحر قلزم بر بین کربلا محیط و از هر طرف دیگر ملیا چی بلا گرد غبار رستم ستوران گرفت
ریشمان آواز نای و لی صدای شیهه برگرآی از بلندی نیزه ها و در آن دشت بحر ابت
آل الله افزون بود و شت و دهشه این قوم ناپاک نماند ریشه بذر از صاحب لولاک اهم بر قتل امام عرب
بریراق بر آن حال میگریست سکان ارض و سه رواق در آن بیوقت امام الثقلین ابا عبد الله
الحسین اگر میگو مو تو آحدی غیاند بغیر از او چون بود سبط رحمة للعالمین را حاضر شدند با بلا و پیرند
ناصبیها پس این زمان بچه شیر بزدان قرهای خیر نشا مردان بالا بوقت شهادت نزدیک آمد
و جام بلا پر از خون حزن نزدیک ست یا اخا بازبلنا ایلیتنی متوت عتیق لا یوعقب الیه
اهل بیته ای یار کار ما در خواهر بزنگار زینب بیاور بجهت من پیش گذر که بیوسم که عبد ارت
شهادت من زعجبت بکند بر آن توبه از بدن من بر دن کند چرا که اکثر بت بفراست علم امامت
بلد سکت میدهست که چه ظلمها خواهند کرد چنانچه سبق مذکور شد جمیع اطفاله را گرسنه و
بیرون کرند و حریمان گذاشتند آه صد هزاران آه جمال ملعون بطی سبنه زینب ها از اری هر حرم دست جابر
جناب بلا الله را گرامیته بغیر از او سایکان دما دهین و مطلقین دایتام دار امل دیه زنان در آنا ذلیل و نهار
انتقام چگیان میکرد و در سها نها بوسیدند بوجه فرشتها عالم ملکوت دیه بیسته با هان دست بدر راه خدا جهاد
و قتال و جهاد میکرد پس آن شقی ناپاک پا پاک در شب شام غریبان قطع نمود نظم ثم در ورود رسول زاده امین

شد فریاد رس جمیع امور حسین شد از ظلم و جفا دچور جعب لبین شد و زشام غریبان کلا منقطع یه بین

الحاصل جناب سکینه با ناله و فریاد عرض میکرد ای پدر بزرگوار یه برادر دیه مادر دیه مادر الی حرم جگیر رسول الله صلی الله علیه و آله
بزرگوار ما را بمدینه متوره که حرم حیدر کرار خدمت و سایر طایفه انا نیته هر یک با نوعی عرض حال میکرد نه
که زین و زمان و عالم و عالمیان را بنا له می آورد و مدار کشیده همیشه دیده اید چشم مسافر وداع اهل و عیال و
خویش و اقوام و اطفال و دختران و رفقا از پیر و برنا میکند بچه سان هم هم با نک بجوان شده با شیون
زنان خلط میکرند و حال آنکه امید مراجعت بجیر دارند پس علیه ایم اهل بیت طهارت بچه سان هم بر فرقت امام عصر فرزند
مرکز دایره کون مکان طفل و حال آنکه میدیدند در یکطرف ابدان شهدا را که غرقه بخون و طرف دیگر صد هزاران هزار
سپاه روسیاه و امام مظلوم صنع عبرت و سپید باز کشتن ندارند و بغیر آن بزرگوار پناه گاهی هم ندارند چه چاره جز
گریه از شهادت آن سرور و زان حیام امامت و غارت کهآتش خواهند زد و با نوان و مخدرات اسیر خواهند کرد سنگ
بشیشه و دو بار بر بار مانند اسیران دیلم و ترک بر ناقها بی جهاز سوار کنند و خواهند کرد اینه نظم

حضرت کلثوم آنکه جبرئیل امین از روحانیان بهشت و زیر آن بجهت او هم آورد و در حضیش نهاده داد لالا سیما
از رشده تا آنکه دختری اقلیما امام در عنایت حسن و جمال او را بها چیل خطبه نمود قابیل سند و در
نکاحیت نمضه تزا آدم فقال ع هذا من الله بیند آدم کفت این با مر خداست اگر با در نداری هم
قربا کفیه هر یک قبول الهی نه اقلیما از دست ا بیل ما الوار طبه کو سفندی بر کوه بها دقابیل زراع
بطه دسته زرع نها د آتش سفیدی از آسمان آمد کو سفند را خورد علامت قبول طبه کما قال الله تعالی و اتل
علیهم بنا ابنی آدم اذ قربا قربانا فتقبل من احدهما و لم یتقبل من الآخر پس غضب حسد
قابیل مشتعل شد دو در مقام قتل هابیل برآمده چون اول قتیل خلق طبه عبرت کرد بچه قسم زاید کشت
پس شیطان با ماری طلا هر سنه او را آموخت و سنگی بر سر او زد مقتول شد قابیل او بجهت انکه
بوسیکه آدم بزیارت بیت الحرم مرفت فرصت نمود سنگی بر داشت نزد کله کوسفندان هابیل
و نیکو احمد نبرد حتی خوابیند طبه بقوت تمام سنگ را بسر آن خفته زد کو خبر نش بر نشان شیر مقتول
کرید امانه بانت کرچه کند و در جا و بچه بدنش خو کشید رو بیابان کذاشت تا چول تو نه بیکان
سیچ آنه تا زاغی دید کز بچنگال خو کوری کنده نعش زاغ مرده را دفن نمود اما آدم ۳۴ چون روح خفته
روز بابت پس اولاد بهشتیان او کوه ۷ بابل اندیه سؤال از احوال نمود عرض کردند مذبت شده ۱۴ او را پس
اصحاب شنبا نه روز در حزن اکشته تا روز ۱۰ هشتم خوابی دید ۷ بابل در مکانی اهیله فریاد میناید یا ابتا ۱۴ الیا
آدم ۳۴ از هول از خواب جست و در بهوش نشد از آنکه جناب قدس الهی بتقدیر میکرد تسیا بدری و مادی بجیبت
فرزند عزیزی بعد لا دمحض شد بسته ترحم و الفات تمامیت لهذا بجهت فتح خاطر آدم ۳۴ و فتوه
کوید او حضاب الهی بگرسلی رسید بلزول در سیدای آدم از ابیل بزداری فقال الا ان و ایت فی المنام
کانا طلا بین و یستغیث فقال جبرئیل ان ربک یقرئک السلام و یقول علیه ابنک کفت بدان ای
آدم قابیل مقتول نمود ۷ بابل او در قیامت فرزند محترم آید تمکن در حملها با اتی جبرئیل
علیه قبیحا پس جبرئیل او البشر فرزند ابیل آورد و خاکر اعقب نمه ۷ بابل او پدر کوفته و تمام اعضای مخون آلوده
آن پدر بریان خود جا و میالیده نا له میکرد و بقول علیه السلام کما نها بخویش آمد چنانچه آن پدر بعضه مخلها خود را
هنگام سر بخش نزدیک خو صنعت اکر سیده و او را پاره خون دیده جزا و میالید سر او را بدامن کرفته از
خنا زه جانک ناپاک معبود و بفرمود حضرت عزت الله تعالی عبدنا العفا البته تعالی کما نها بخویش آمدند او را در قبه آدم علیه السلام
تعالی کوه اوند الها چند بوی بود کراین پیکر بقیامت بحیات از کریکن شده بازبان شده ما را طاعت کرایی
او صیت خطاب الهی رسید ای آدم پیکر جان کرا حکم تسلیم نصف ات جنت و بقابل نثار کرد ا ظلم و طاعت جرعه
فبه که خطاب الهی رسید زیرا که آدم علیه السلام یک پیسه غرقه بخون دید اما این مظلوم چندی تیر سیه جسم علی الاکبر و علی اصغر و علیه
و برادر ایچون عباس علمدار و برادر زادکان چون قاسم زاده و عبدالله و اکبران صدیقه صغری زینب کبری و نهاتی
مشیت ۱۴ همه چیز شان خو بکجای کرم کربلا از جناب کبریا زنان و اطفال تشنه فریاد العطش بلند میشد ۱۴ دود
مدار ۱۴ میکه خاتم انبیا آن ایمان آورد زان تشنکان هزار بهوق بیرکی فریاد العطش بیابان کربلا
چکونه بیرد از کریبان محمل ۱۴ احمد آنجا بیام با اهل بیت محمد تا از ریق منع نکنند بزیارت سر حسین
ای شیعه عرض میکنم این مظلوم خواست که من بر زمین کربلا بکذارد باز خواهای لا تقد لا تحصی پس رعام صنی بحرمت
سر لعنه جناب حضرت و صلح حسن و دار و غا فاطمه زهرا و ابقاء و الطفاه یا آبا عبد الله انت الغریب الی جدک کیف تجد کرب الغربة

پس بروایت منتخب خوئی بن برند چون هیزه بران سید عرب عجم زد که سنان پوستین کرد آمد در
آن هیزه الی یوم القیام در قلوب شیعیان ماند و بروایت ابی مخنف آن مظلوم با سعادت
مدت شش ساعت بروی خنجر آلود و مجروح بر روی خاک گریه در افتاد و بخون خود آغشته گردید
و گوشه چشم خود را بطرف آسمان گشود و عرض حال با نیازنده بدرگاه خداوند بی نیاز آورده هیچ مود صبرا
علی قضائک لا معبود سواک یا غیاث المستغیثین یعنی هر چه میخواهی از قضای تو دنیت معبود
برحق سوای تو ای فریادرس استغاثه کنندگان پس آنغریب مظلوم بروایت دیگر اگرچه استغاثه نمود
کسی جوابش نگفت و دادرسی طلبیدن کسی بدادش نرسید که ملائکه آسمان بگریه درآمدند و عرض نمودند الها
آیا باید این ظلم را برفرزند پیغمبر تو میکنند و تو می بینی و تولی سکوت الا انتقام بس نداری از جانب
احدیت رسید که ای ملائکه نظر نمائید بجانب ارض عرش چون نظر نمودند مشتی را دیدند که بستاده است
و مشغول غارت پس خداوند رسید که بهمین قائم شوید از اینجا جاعت انتقام خواهم کشید تا انتقام مظلوم
زان کافران بگشد دل شیعیان را ازین غصه براند بار الها مظلوم در میان خاک و خون با خداوند بیچون
در راز و نیاز بود و از خوف بدآئین کوفه واز زندگانی دنیا مأیوس شده بود که ناگهان شخصی بقصد قتل آنحضرت
پیش آمد چون بنزدیک آنحضرت رسید و آنمظلوم را در آنحالت مکریت و فرمود که تو کشنده من هستی
و مراد ریغ مرآید که با تیغ تیز کردن آن شخص سعادت مند گردیان شده و عرض کرد حاجت فدا ک
بابی و رسول الله تو با این حال رسیده و هنوز غم ما را میخوری و میخواهی که با تیغ کند تیز کنم پس شمشیر خود را
بجهت کشتن آنمظلوم گشیده بود تحرکت آورد و سر عزیز آنمظلوم بنزد عمر بن سعد روان شده چون
بنزد آن کافر بدبخت رسید آن پلید از آن سعید پرسید که کار حسین را تمام کردی
گفت نه ولکن آمده ام ای ملعون تا کار ترا بسازم و تیغ خود را از آن ملعون کرد که غلطانا
وی از هر طرف برآمدند و آن سعادتمند را گرفته زخمهای بسیار زدند چون از جهات با یوسش
رو بجانب آنحضرت کرده عرض نمود ای سید بعزیز جدت گواه باش که در رکاب تو شهید شدم
فردای قیامت مرا باز جوئی در میان شهداء لشکرت داخل نما و ببهشت بری مرا پس حضرت
حجة الله فرمود که خوش دل باش که چنین خواهم نمود که تو گفتی پس آن ننگ بخت با کفار آن
جهاد نمود تا بدرجه شهادت فایز گردید پس عمر بن سعد لعین بسر کردگان لشکر او گفت وای بر تو چه بی
بن علی تمام کن و جدوجهد بکار کشی و بسازو برو و هیت منتخب خوئی لی حرام زاده بابی اولی بنزد آن
حریف مظلوم و مجروح و مظلوم آمد که تیغ را بر گردن شریف آن مظلوم گذارد فرمود صاحب لولاک بر تو رحمی
آن ناپاک نظر نمود که اعضا پلید آن عنید بلرزه در آمد و بر قتل آنمظلوم جرات ننمود پس
مراجعت نمود پس بروایت ناسخ التواریخ شمشیر بتاکید و دنا با که گفت ای خولی خدا بادت نرا ضعیف
گرداند نرا بدست که میگیری خولی در جواب آنملعون گفت مرا حاجتی نیست پسر دختر رسول
خدا پیش شمر بدانه پیش بخول گفت قبیح باد این ریش تو که رو سیاه است بزردی گیسوی مرد نیت
پس بروایت طریحی در منتخب از آن قوم غدار چهل نفر سوار مبادرت و پیش دستی در زدند بطمع
سر آنمظلوم عالمقدار که هر یک از آن ستمکاران میخواست سر منور آنمظلوم را جدا
سازند عمر بن سعد ملعون ازل امر بزبان پلید بر بده خود میگفت تعجل کنید در کشتن این مظلوم و جدید

و بروایت دیگر

و بروایت عمر بن حجاج مرحوم داز مرکب خود فرود آمد و قدم جرئت در میدان نهاد و جمله نظر
پلیدش بر جسمهای شریف آن مظلوم افتاد و عجبی بر قلبش مستولی شد و مراجعت کرد بر اصحاب
سوار کشته سپر و کلاه از سر بگشود و بگریه در آمد اصحاب تعجب نمودند از حال او گفت چرا
چشمهای آن عالیمقدار مانند چشمهای حضرت بر کوار ش بنظر آمد بخدا سوگند که قول آن غالیقدار را قبال نکردم
من با محمد بن مسلم یکدیگر را در میان جنازه پیغمبر گشته یافتیم و بر آن حال جانب پیغمبر آمدیم و گوشوار او
گوش میبرید و میخواست انگشتر او را بردارد که ناگاه دست مبارک آنحضرت علی الاتصال یعنی
کاشکی آسمانها بر زمین میچسبید و کوهها از جای خود میکندند و بر جمعی ها میریختند ای عمر سعد آیا
عقلت را میگذارند و تو ایستاده و نظر میکنی که یکی از چشم آن ستمکاران دل جدا شده و بیرون میآید
آن زبان آن تکلم و تکلم او با ابن سعد نامسعود و هر دو داع شده بهمدیگر بدرود چون چشمه
چگونه متوانه انعطاف کند و بروایت ابن نما و بروایت منتخب شیث بن ربعی و شمر بن ذی الجوشن
کرفت و بنزد یک آن مظلوم آمد که سر انورش را از بدن اطهرش جدا کند پس آنمظلوم عالیمقدار نظری برا نمود
نمود که شمشیر از دست آن شریر بیفتاد و رو بفرار نهاد و میگفت معاذ الله ایحسین که صدقات نام پدر
ترا بخون تو پس سنان بن انس که مرد بد خلق بود عرض کرد رو نمود بروایت ابی مخنف حسین گفت
ما را بعزابت خشنود و شاد مکن تا چرا تقبل نیاوری بحسین را شمشیر را بمن ده پس شمشیر بدست
شمشیر را بسنان لعین داد پس آن ملعون شمشیر را گرفت و از جهت فرق آنحضرت قصد نمود که سر انور آن
سرور را از بدن مطهرش جدا نماید در اینحال آنمظلوم متوجه حضرت معبود گردید تا مبارک را کشاده بآن
لعین حرره و نظری نمود که بهمان نظر اعتنا آن پلید از شدت خوف بلرزه در آمد و شمشیر از دستش افتاد
و دری بکریختن نهاد بروایت منتخب سنان بدین متوجه عمر سعد لعین گردید و گفت چه بر تو باد
ای عمر سعد چرا باعث شده است ترا که مجوا هی محمد و دشمن من باشه پس شمر مردود لعین نامسعود گفت
چرا بقتل نمیاوری آنحضرت را حضرت بشنیده فرمودند که ای پسر زیاد چند قوم تو سنان را بدامان بآن مشغول زنا
گفت تو ای پرتو چون آنحضرت را چنین دیدم بخاطرم نرسید که خاطر آزرده شجاعت پیرا و علی گردد
فراموش نکردم این برگوار را شمر لعین در جواب آن پلید چنین گفت انک لجبان فی الحرب هلم
الی یا لسیف یعنی تو بسیار ترسنا در میدان حرب شمشیر را بمن ده که بخدا سوگند که احدی از شجاعان نزد او
ترنیست آنمن بر بشکافم بخنجر خونین پس آن ملعون از اسب فرود آمد و ابن سعد پلید تر از او بروایت منتخب
صدا نمود که هر کسیکه سر این بشکنی بنزد من آورد آنچه میخواهد باو خواهم داد پس شمشیر را بقهر مقرش
باد اسقر گفت انا ایها الامیر یعنی من سر آن سرور را میآورم عمر سعد بیحیا گفت سرعت نما که از
تو است جایزه عظیمی پس ملعون ازل رابد روی نهاد بقتل آنحضرت مجروح و بیاور و انتخاب در انحال
مدهوش شد و بروایت بحار اولا الزنا بر با این سید الشهداء آمد که رمق آنمظلوم سعید باخر رسیده
بود و زبان معجز بیان خود را از شدت تشنگی میخایانید و طلب مینمود شربتی از آب ای واویلاه
و واعطشاه آن ولد الزنا از زبان خبیث خود گفت که ای برآنمظلوم بیگانه زده و گفت یا بن ابی تراب انت
تزعم ابالک علی الحوض البیت فیسقی من احبه فاصبر حتی تاخذ الماء بیده یعنی ای پسر ابو تراب آیا
هستی تو که گمان میکنی که پدر تو ساقی حوض کوثر است و آب میدهد بدوستان خود هرگز تا آب در دست او نبوشی

گفت آخوند صحیح گفتی ولیکن این عقیده نداشت ولیکن این عقیده را در مقدمه ترک کرد و بجان او خدا رسانده که حالا شرح آن سبقه شده و گفتم که ام رباغ بلو الحاصل تعداد کردم مصائب که بر سید بسر و بالاخره گفت رباغ امیچ کس نیست مگر رباغ علی اکبر ناکام است که چنین ریش بیارکش را سفید کرد الیزا الزوباد

شد بر سرو روز روشن لیلا چو لیلی الواج — تا دید نوه ده خوکشته چون سراج — پس ناگهان زهول بپذیرفت عکس رنگ
ریش شده آبدوسی مو لین بر رنگ عاج — از بسکه کند در بخت خوانیده زوی — کافور مشک ولاله شد ام بر دم زاج
فریاد زد که هیچ بر نیکم نزند کی — عبد از تو باد چرخت بر اعتلاج — لب تشنه چون حسین شهید کربلا
خواهد رود بسوی دلین علقمه بابا اجاج — خشکیده از عطش لبها کاز صعف — از چشمه حیات رود سوی خراج و باج
تا شغل نازنین تو افتاد در وبای خاک — هرگز نخنده بر در و دیوار کاخ و کاج — در حیرتم چه کرد که سمع قاف قرب
برگرگ شکار شد اقتاد بر دماج — شد ناتوان و مرگ چنین بیشت بلیغ را — از بسکه بادم شهد ابافت امتزاج
یارب چو کوز زاب عزیزان تشنه کی — روزی که بر دروی زمین هیچ تفت ساج — تا آفتاب برج امامت غروب کرد
افتاد در ماتمی فرات اختلاج — آن سیئه که معنی مصباح نور بود — کافر دلان شکسته چون زجاج
کرد نه هر که بود ازان کافر خانه اسیر — برد نه هر چه بود از آن سروران خراج — تاراج دو شد زسید گان بین همه
مال و عیال و جان و تن و سر نکوی و تاج — یارب چرا نکرد شت ازان قوم کج حجج — برآل مصطفی زده کینه و لجاج
فریاد و استغیر برآمد ز کوه و دشت — پیچید بانگ ناله زینب چو بر فجاج — زنجیر کین بگردن جبل المتین در یغ
ایات و بینات و براهین واحتجاج — طاهر شده هر طرف سر شه سنان

دمشق برده کاروان بلا بارمغ نتاج — بعد از نبی نبوده کسی قوم نیچیا
آمین جمیت و خلاعت شده رواج — جای سیه کار کز شرم آنکروه — اعیان میان گذر پذیرفت اندماج
شد عرصه تنگ بر هاروان این چنانکه — ره عجل مرد و مخرق و اعوجاج — گو در شعور راغ زنی شه تراز ال
گو در جبل صعب اخوی آمد از دجاج — گو رستنا بگردن جبل المتین گران — بیعت کنه بجز مسیح آوزین بخلاج
کاهی چون زفرق علی آورصلوة فجر — صحرا لاله گون شده وصبح نضیر واج — ارکاس صبح سرنزد سر هر کز از افق
روزی که خواست سر زند این فتنه کاج — صهبا مکر که عهد نامه قرمزین — این در داد که انبعثت اصلح

مارا در شتیاق تو یا غایة الامل — تریاق زهر کشته و شکر تطعم زاج
اقبال یار کرد این فقیر را
در سلک چاکران درش یاد اندراج

آلا لعنت الله علی القوم الظالمین وسیعلم الذین ظلموا ای
منقلب ینقلبون

مطلع دوم در بیان تخته وصایا یا حضرت ذوالقرنین یا در حقه مشتمل است بر مقدمه و چهار فصل
حضرات الان در وقت ورود بشهر کوفه و خطبه بکند رمقتضی خطبه مزاعظ آن بانوار

بدانکه روایت دیگر در خصوص وصایا یای جناب سکندر مؤلف گوید ندیده ام ولیکن عالم معتقد و فاضلی موثق دیدم او از از نزدیک هفتصل برسول یا فی من جملتا سید احمد اصفی جناب آخوند ملا احمد مازندرانی نجل المرحوم حاجی ملا عبد الوهاب بن ملا احمد مقدس مذکور روایت در تاریخی که قدیم طبقه تاریخ آن بزرگوار بسیار بود و امور ملقرض بخط دیدم لیکن روایت کاصحیح روایت که خود جناب سکندر ذوالقرنین را ناخوشی موت بر مزاجش طاری گردید بر دو نفر خود وصیت نمود عبد اول ایها الذین آمنوا کتب علیکم اذا حضر احدکم الموت ان ترکخیرا الوصیة للوالدین والاقربین بالمعروف حقا علی المتقین و لو کنتم فی بروج مشیدة چون اجل مرا در یابد و مادرم از نشیدن مرگ من طاقتش تاب و توانش آرام نگیرد و وحشت میکند از جهت شکی خاطر او جمع جیوشش پرخروش و خدم و حشم متعلقه مرا بر آکنده و نشنید چون داخل باغی تخت مسنج میشوید با اوضاع علیحده که متعول بر جلال سلطنت باشد چنان خائید او لا ارباب علم را یا اولی العلم یکی دیگر سلک منتظم کهکه در رست هر یک از ایشان در یک او مصحفی بر بسته از پیش نظر مادر مهربانم بگذرانند و بعد از ایشان اطباء و حکماء با اوضاع طبیانه عبور نمایند و بعد از ایشان خزانه عامره مرا ببرند و بعد از آن اسباب و اسلحه و یراق حربیه ببرند از قبیل تیر و کمان و نیزه و شمشیر و مانند اینها و بعد از آنکه سپاه نصرت پناه مرا با نظم و نسق مسلط فی انتظام داده از پیشگاه نظر شریف او در گذرند و بعد از آن جنازه مرا با شوکت تمام در آخر ایشان ببرند مستحفظان بر نهایت ترتیب چنانچه مقرر کردم از یکدیگر منفصل نگشته چون چنین میکنید مادرم مطلقا منشو برموت من و نشود و برفرع و جزع خواهد شد و قرار دل از و سلب میشود و جزع نخواهد نمود در این حال بخدمت مادرم عرض نمائید که ای خواتون مکرمه وای بانوی معظمه جزع و فزع مکن موقوف کهکه نکنید و صبر و شکیبائی بسیار بخرج دارید این امر لیست حتمی از امر خداوند کار هرکا علیح مرگ آنها اولا علماء با صحایف و دعوات دفع میکردند و هرگاه با اطباء و حکماء علاج مرگ میشد علیح آن میکردند از نفیس خصتان و سلاطین و غیرهم و هرگاه با بیاری خزینه و دفینه و افره دفع مرگ میشد با اینکه با این خزانه عامره موجهه دفع میکرد و هرگاه دفع مرگ با یراق جدال و جنگ علیحده با اینها میکردید و اگر با سپاه دفع مرگ ممکن میشد البته با اینها دفع این سپاه علیح مرگ بسیار میکردید و هرگاه مادرم خبر را بشنود و شکیبائی نکند پس ای وزیر این دعا را بگیرد و عبارتم بلسان مرزبان دیگر ترجمه نمائید این دعا را برای قرستاده بخواند و بعد از آن سند دعا بسکند سر بگوید بعد از آن خصم او را بساکن جنانم و شکی نی باید بعد از اتمام وصایا ذکر ما قدر اد تحل حین داد العزد الی دار السعود تحقیق انجناب بار رحلت و کوچیدن از خانه غرور که دنیا است بسوی خانه سازی و سرور که عقبی است در کشید و بعد در زیر اسطوخیر انجناب تابوت رحلت آن بزرگوار در عنبر کوتظم و نسق چنان معمول افتد که وقتی بلد تا اینکه بقرب نظر لعبر دالقرنین ماجدا مکرمه ذوالقرنین رسیده چون مادرش از حجره این اوضاع و مشاهده کهکه و گفت فرزند من ذوالقرنین مرده است یعنی گفت که نزدیک است که فرزندت مرده است گفت این نوع اوضاع که چیده اند علامت مرگ پسر من است و من باب حکمت این اساس را چیده اند که وحشت بر دلم طاری و دهشت بخاطرم دارد بیاید که دنیادار فنا است ذکر لم قلب من باشد و از حمیم ندیرات فرزند من است چون بقرار مذکور صنوف

الی
نواده پسر علیحضرت

کہ در آنہا بجز زنان و اولاد فاطمہ و ابا علی بن علیہ بھا وطاء و اوداجہ تنخب دما
یعنی ناگاہ دیدم حضرت امام زین العابدین کہ ریسمان بر ایشان سوار بود و خون از اعضای شریفش جاری بود
و بگریست و میفرمود یا امة المتولا سعیا لربکم یا امة لم ترا حی جدنا فینا ای
بد حال خدا بیزار نباشد شما کہ مراعات نمودید حرمت جدہ ما را و در حق ما
و رسول الله یحکمنا و یوم القیمة فاکستم تقولوا نا یعنی در عرصہ قیامت کہ محمد رسول خدا
جمع شما جواب ما را چہ خواہید گفت تسبونا علی الاقتاب ای دینا کانتنا لم نشید فیکم
دینا ما را بر رقمہای شتران برہنہ میکشید کہ ما ہرگز نیک در دین شما نیاندیشیدہ ایم یعنی امیہ ما
هذا الوقوف لنا یا لک المصاب لا یکون داعینا یعقوبون علیکم کیف وهما و انتم
فی فجاج الارض تسبونا ای این امر چہ باعث شدہ است کہ ما را بر اینحالت مبتلا نمایند و ما را
نمی خواہند خواننده راہ حق ما را و دست بر ہم میزنید از روی شادی و ما را اسیر میکنید الیس جدی
سول الله و یلکم اهذه الهدیة من سبل المصلینا ای وای بر شما آیا جد من رسول خدا نیست کہ ہدایت
نمود شما مردمان را از راہ گمراہی یا دفعة اللطیف قد ادرکتنا حزنا و الله یهنیک استار
المنیبنا یعنی واقعہ کربلا محقق حزن عظیمی در دل ما کرد اشتے و خدا پارہ میکند پردہ گناہکاران را
و چون اہل کوفہ ایشان را بدان حال دیدند بر کودکان ایشان ترحم مینمودند و خرما و نان و چیز
بایشان میدادند الحاصل چون جناب امام کلثوم این حالت را ملاحظہ فرمود صیحہ بر ایشان زد و فرمود
یا اهل الکوفة ان الصدقة علینا حرام ای اہل کوفہ بر ما اہل بیت حرام است
پس آن خجستہ آن نان و خرما و جوز را از دست کودکان میگرفت و از دہان ایشان بیرون میانداخت
و بدور میافکند و مردم میگریستند بر حضرت میگریستند بر ایشان و از روی دلسوزی چون ام کلثوم صدای گریہ
ایشان را شنید و سر خود را از محمل برآورد و فرمود تقتلنا یا حاکم و تبکینا یا نصیر فما
لحاکم بیننا و بینکم الله یوم فصل القضا ساکنان خویش را در اہل کوفہ مردمان شما
ما را میکشند و زنان شما بر ما گریہ میکنند پس خدا حکم کند در میان ما و شما در روز قیامت و در اینحال
کہ ام کلثوم با ایشان تکلم مینمود ناگاہ شیون و غوغا بلند شد چون ملاحظہ نمودم دیدم سر ہای منورہ
شہدای کربلا را کہ بر نیزہ ہا نصب نموده اند میاورند و سر منور حضرت امام حسین علیہ السلام را پیش از همه
آن سر ہا میاورند و هو رأس ذو هرة قدیمة اشبه الخلق برسول الله و آن سر مبارک با
زیبائی تمام تابان بود خنده بر لب داشت و شبیه ترین خلق بود بر رسول خدا و از حضاب و ریش مبارکش
و وجنه دارد قمر طلع و وسیع مبارکش مانند دایره تابان بود و الوجه تلعب بها یمینا و شمالا
و باد بآن محاسن شریف میوزید و آنرا بطرف راست و شمال بسیار حرکت میداد کہ ناگاہ نظر زینب
خاتون بر آن سر مبارک افتاد پس از مشاہدہ چنان سر مقدس بر چوب محمل زد کہ خون از زیر مقنعہ اش جاری
شد و با آن سر مبارک بصوت اشاره کرد فرمود یا هلالا لما استم کاملا عالة حسفه
قابدی غروبا یعنی ای ماہ فلک ہدایت وای بدر منیر برج خلافت چون بدر شد کامل رسیدی و عالم را منور
خود منور و روشن نمودی از جور خالمان منکسف گردیدی و غروب نمودی ما تو هجت یا شفیع فوادی
تحن هذا مقدرا مکتوبا یعنی ای ماہ فلک ہدایت بخیال خود مکدر نباید نمود ای رفیق دل من کہ سرگذشت من چنین خواہد
کہ سر تا از بدن

کہ سر تا از بدن جدا ماند و بر نیزہ نصب کنند و در پیش روی محمل من میبرند و من مینگرم یا
ایتها الخاطب الصغیر کلمها فقد کاد قلبها ان یذوبا یعنی ای برادر من با خاطر مجروح سخن بگو
کہ نزدیک ست دل او از فراق تو آب شود یا اخی علیک الشفوق علینا ما لنا قد قسی
صادا صلبینا یعنی ای برادر من قلب تو نسبت با مہربانی بوجود ما باعث شدہ است کہ سخت و نا
مہربان شدہ است یا اخی لو ترنی علینا لهنا لا مر مع الیتیم لا یطیق جوابا ای
برادر من اگر بحفظ خانی امام زین العابدین ہمارہ کہ بیکونہ اسیر گردانیدہ اند با وجود بیتابی کہ بجہت ما ضعف
جواب سخن را بگوید کلما ادعوه بالضرب نادلک بدل و فیض دمع سکوبا ہر زمانیکہ
او را نماز با زمیزنند و بدر و سیا دعوہ میکند از سوری زدن با شک ریزان یا اخی فحمة
الیلک و سکن فواده المرجوبا ای برادر من این علیل را در بر گیر و تسکین دہ دل ترسان او را
ما اذل الیتیم حین ینادی یا بیعه و لا یولیه مجیبا چہ بسیار ذلیل میکند یتیم را در زمانیکہ
بخواند پدر خود را و پدر جواب نگوید ای محب احمد مختار و ای شیعہ حیدر کرار اگر بنظر درآوری احقاق
کہ سر مبارک آن حضرت در بالای نظر غیرت و خواہر مظلومہ آنرا بر آن و بر این استخوان سر
نوحہ کنان ست ہر کہ سنگ لرزیدہ است مانند نظرات باران بریزان خواہد شد اذا کر العباد با لرقة
قلب سخت از این اشعار رقم نگردید و سنگ حقیقت جاری نشد پس با کمال اجتماع حواس ادب تمتع بیان
این اشعار حادره از بعض از شعرای عرب کہ بدل حال زینب بر شته نظم کشیده آنچه یا اخی اعلی الخاطب
اشتکی فوادک ام هتکی و ذلی و غربتی غیر ای برادر من ای با از کدام مصایب شکایت کنم
یا از مفارقت تو شکایت نمایم یا از هتک حرمت خود شکایت نمایم یا از ذلیل بودن خود شکایت نمایم
ام الثوب مسلوبا ام الجسم عاریا ام الخد مضروبا بقبض مقبلا آیا بر جامہ کہ شدہ از بر
شکایت نمایم یا از کلوی بریده شده ات از شمشیر صیقل زده شدہ ات شکایت نمایم ام الظهر
مرضوضا ام الشیب قانیا ام الوالد مرفوعا کبدی الدجیة آیا از استخوانهای پشت
کہ پامال ستم ایشان خورد شدہ ات شکایت نمایم یا از سر منورت کہ بر بالای نیزہ مانند ماہ
تابان میدرخشد شکایت نمایم ام الرحل منهوبا ام المهر ناعیا ام الوجه مکبوبا بخز
الخصیم الظهیر آیا از غارت شدن اموالت شکایت نمایم یا از اسب سواریت کہ حضر
مرکب ترا آورد شکایت نمایم یا از بریدگی خوابانیدن شتر ترا در وقت حرارت آفتاب در وقت
جماعت بجهت نماز کردن را شکایت نمایم ام الضایعا الفاقدا ای هوا سیر کمثل الامام
یشهر ان فی کل بلد ای برادر من آیا از زنان و خواهران و دختران ذلیل بیعصمت کہ در میان سایر
مانند کنیزان ایشان را در هر بازار و شهری میگردانند شکایت کنم اخی یا اخی قل للظام تنفسوا
بسلیح کی یحیی و آدعوا حالا عز بلبی ای برادر من ای برادر من با این گمان مکن کہ مرا خاموش زنان
و دختران و اسیران دیگر بند و حرمت را نگاه دارند در بر غیر یعنی من رحم ما نینه آنچه
لبث هذا الشجی کالی بلنجری و بالبث هذا السقم کان عجلتی ای برادر من کاشکی بودی نزد
تو هر آینه چنین نمیشد و کاشکی آن تیر بر پیشانی با قلب خود من وارد نمیشد اخی اخی
فالکان اطیب عیشنا و اطیب آنا نا لقضت بطیبة بر ادر من ای برادر من چہ بسیار خوب

و باگروهی آن آتا بسکه در خرمشهر و بنیه لبسر بردم اتحی بالغ المختار طه سلاما و قلا
ام کلثوم بگریب و محزنه از سلام ما بر پیغمبر مختار بر سان و اندوه و محنت اکلثوم را از برای
انجناب بیان نما اتحی بالغ الکرار عنی تحیتی و قل زینب انجعلت فداک مادلیلة
منه سلام و تحیت مرا بگیر و کرار برسان و بگو خدمت او عرض نما کہ زینب در سفر دور از شهر او بیابانها
و دولت و خواری میکرد انند باری چون اہل کوفہ بسر ان ال محمد را بر قبهای شتران سوار دیدند بی
ساطری انسان ملاحظہ نمودہ نظر نمودند بر یکدیگری ستد انستادیم و بر سیخن خون از عضاء ریزش و
منذر بسر ان و سرها مبارکش بر کوشش و بودن زینب بر کردان انورش بی پنهان صدای گریه و فغان
بلند شد و ناله و زاری بسلا از حد افزود انند بهلول شیرین جرم آسته بر دایت ملهوف نقل میکند کہ نظر نمود
بسوی زینب و خدمت او عرض نمود یا بنت رسول الله بسیار بی تابی و گله او جزع فقط انطوق منها بغیر هر گز
صاحب جمالیکه افصح از آن تخم ریخته نه بهلوم کانما تفرغ من لسان امیر المؤمنین علی بن ابیطالب
وقد اومات الی الناس ان اسکتوا فارتدت الانفاس و سکنت الاجراس آن خطاب
اشاره فرمود بسوی مردم کہ ساکت شدند پس نفسها در دم بعقب کشیده شد و صدای زنگهای شتران
ساکن شد پس آنمخدره فرمود و الحمد لله و الصلوة علی ابی محمد و الی الصبین الاخیار بغی حمد
محمد پس است از برای خدا و صلوات بر پدرم محمد و بر اولاد طیبین و اخیار او باد اما بعد ای اهل
اهل غدر و مکر حیله آیا بر ما گریه میکنید و میشود آب دیده ما زود بسیار بسیار پس بدانید و آنا له مانند ستم شما
ساکن نشده است مثل شما مثل آن زنیت کہ رشته خود محکم بتابید و بعد میکنود و دستمایه رشته
ایمان خود گسیخته و مکر خود را کرده اید آگاه باشید کہ شما را خلق نظف و الغدر الشنف
و ملق الاماء و غمز الاعداء بغی آگاه باشید کہ شما را مانند گیاهی سبز بر دزی مجبوب و سینه حقد
از بغض و کینه و تملق زنان کنیزان و بکوشت جسم نفاکردن بستمان اف کمر ترا علی و هنه
او کفضة علی طرخونة بغی آیا مثل شما مانند کلاهیست کہ بر خربزه روید و یا مانند نقره ایست آرایش
قبرستان باشد بد توشه برای آخرت خود فرستاده و خشم خدا بر خود خلقد کرده اید انتکون
و تلتحمون ای والله فابکوا کثیرا و اضحکوا قلیلا بغی آیا گریه میکنید و نالهٔ میزنید بلی والله
باید بسیار بگریید و کم بخندید بغیر از آنچه خدا کار شته و میتواند هر کز توانید این
عار را شست و آنی تخصوص قتل سلیل خیام النبوة و سنبل شباب اهل الجنة
بغی آیا چگونه میتوانید شست لوث قتل کردن جگر گوشه خاتم پیغمبران سلاله و سنبد جوانان اهل جنت
و پناه برگزیدگان شما رو شن کننده حجت شما و بیان کننده سنت و طریقه دین شما بد کنان
کردید دور بار ذلت خدا از زنیه بتحقیق کرنا بعید کردید سعی شما و بریده و سنه بستهان شما و زیان محض
تجارت شما و لازم کردید بغضب خدا بر شما و وارد کردید با ذلت و خواری و بیچاره کی بر شما وای بر شما ای
اهل کوفه آگاه دوده ای گیر لرسول الله قرا مدتم انی ای دم له سفکتم وای حرمة
له انتهکتم بغی آیا میدانید کدام جگر رسول خدا را بر دریدید و کدام خون او را بر ریخته و کدام
حرمت او را هتک کرده و بر ساخته لقد جئتم بها سلعاء عنقا سوآء قماء فاقاء حشرجاه
سنوها کقلع الارض و ملاء السماء و بعل او قدیشعوا ناره عظیم مائده عاده اسمعا نه جاهلیه کرهکاه

کنده آن زمین و آسمان را آفهیتم ان مطرت السماء دما و لعذاب الآخرة اخزی و انتم لا تنصرون
آیا تعجب نمودید کہ از آسمان خون بارید هر آینه عذاب آخرت شما خوار کننده تر خواهد شما را
نمی بینید و هر گز بر شما زود شما را مهلت دادن خدا بد بسیکه عاجز نمیشود ذات احدیت را بیشی
گرفتن و نمیترسد از خونریزان قاتل ذریه و رود کار شما در کمین گاه کاران ست پس آنمخدره چهان
دیده عالمیان را سلاله احمدی و بیان فصاحت و بلاغت ابن شعار شعبان فرمود ما ذا تقولون اذ
قال النبی لکم ماذا صنعتم و انتم آخر الامم باهل بیتی و اولادی و رهطی منهم اساری
و منهم ضرجوا بدمائهم آیا چه خواهید گفت در جواب پیغمبر خدا در وقتیکه بپرسد از شما کہ چه کردید شما کہ
آخر امتها بودید با اهل بیت و اولاد و نزدیکان من بعضی را اسیر نمودید و بعضی بخون خود آغشته نمودید
ما کان ذاک جزائی ان نصحت لکم ان تخلفونی بسوء فی ذوی رحمی ابن جزای منست کہ بعوض
حقوق نیکی با فرزندان و اولاد من چنین ظلم روا دارید آنی لا اخشی علیکم ان یحل بکم مثل
لعذاب الذی او رای علی ارم بغی من میترسم کہ نازل شود بشما عذابیکه نازل شد بر قوم عاد و
ثمود که نامشان پس آن مخدره روی خود را از ایشان گردانید بشیرین جرم آسمان گریه فواالله لقد
رایت الناس یومئذ حیاری و قد وضعوا ایدیهم فی افواههم بغی بخدا سوگند که دیدم
مردم را که از مکالمات جگر گوشه فاطمه زهرا احیرند روی دار که بر رجال خود گرفته و دستهای خود
بدهان خود زده برزمین ماده اند میگزیدند و گرانیت منشدا واقفا الی خیمتی بیکی حتی اخضلت
لحیته بغی دیدم مرد پیری که در پهلوی من ایستاده بود چنان گریست که محاسنش از اشک دیده اش
تر شده و گفت بابی انتم و امی کهولکم خیر الکهول و شبابکم خیر الشباب و نساءکم خیر
النساء و نسلکم خیر النسل لا یبذ بغی و لا یبزی بغی بعد پدر و مادرم فدای شما باد سران شما بهترین
بزرگان عالمند و جوانان شما بهترین جوانان عالمند و زنان شما بهترین زنان عالمند و اولاد شما بهترین
اولاد و عالمند که هر گز خوار نشوند و مغلوب نگردند و بزرگ شما کسی نتواند از شما سلب نمود پس امام
زین العابدین بروایت احتجاج بعضی مکرر تر خود فرمود ای عمه ساکت باش کہ زمان باقی مانده کمان عبرت
از کسان و تو بحلمانی از جانب خدا دانه عالم بیاشی بدان هنگه کسی ترا تعلیم نکرده باشد و صاحب
فهم و کمال مستی بدون هنگه کسی ترا فهمانیده باشد ایام البکاء و الحزن لا یزدان من قدماء
الدهر فسکت بغی بعد بر سیکه حزن و گریه بر سیکه دانه کسی از جهان رفته باشد آنمخدره بسبب آلام
و مصیبت آن واله مقام ساکت شد و دیده آنمخدره بروایت ابی مخنف بجانب زمین انداخت
و مدت مدیده بر زمین نظر میبود و مانند قطرات باران بر حدقه اش میبارید و دستهای خود را بسوی آسمان بلند
کرده میگفتند الهی و سیدی و معتمدی و رجائی یا الله یا الله یا الله ما زالت هذه الفعلة
و دو بار دیده و حضار را از صغار و کبار اشکبار نموده فرمود الحمد لله عدد الرمل و الحصی و وزن
العرش الی الثری بغی حمد مینمایم ذات احدیت را بعدد ریگ و حصی و سنگینی عرش تا تخت الثری
حمد مینمایم خدا را و باو ایمان آورده ام و توکل مینمایم براو و شهادت میدهم که معبود بحق نیست مگر ذات
خدا و محمد صلی الله علیه و آله بنده و رسول اوست و شهادت میدهم که اولاد و ذریه او سر بریده در کنار فرات
بدون هنگه جرمی و تقصیری از ایشان سر زده باشد بخدا پناه میبرم بتوازانکه افترا بندم بر تو و خلاف

ویم از انچه بر پیغمبر خود ترسیدی از عهده ما کی برآید حتی خواهد از مردم گرفت و مردم حق او را غصب خواهند کرد
بدین گناهی که از دست ما بیچاره روم سابق فرزند او بشهید نخواهد آمد و بر کوار او بقتل آورد و در خانه
از خانه خدا در حضور کردی که بلسان اقرار نخواهد با علم خاک بر سر این نوع از سلمانان باد کرد و ظلم نخواهند
از آن بزرگوار نه در ایام حیات و نه در هنگام ممات تا بیکه طلب نفع این بزرگوار را بنزد خود در
حالتیکه پاکرو پاکیزه و سپید بدو تا مناقب مردف و مذاهب مشهور که و منع نمودن این بزرگوار را
در راه رضای تو ملامت کنند کان و تغیر سرزنش کنند کان بر در کار را بدایت نمودی این
بزرگوار را در کودکی بسوی بهلام و بنکو کرداری او و در حین بزرگی و پیوسته از برای تو در سول تو
نصیحت کنندگی تا بیکه ملاقات نمود ترا در حالتیکه زاهد بود در دنیا و حریص بود بر جمیع زخارف
آن در اعب نبود در آخرت و در راه تو جاهد کننده بود و تو از آن بزرگوار راضی بودی و هدایت نمودی
او را براه راست امت ای اهل کوفه عذر و تکبر بد بسیکه حقتم مبتلا نمود با اهل بیت سو
بشما و شما را مبتلا نمود با کرامتی که بما نمود یکه و علم و فهم خود و نزد ما قرار داد است پس
ما بیم محل علم او و ظرف فهم او و حجل حکمت او و در روی زمین بر بندگان او و کرامی داشت ما و بکرامت
و تفضیل داد ما را بپیغمبر خود محمدی بر بسیاری از خلق تفضیل دادنی بیان نفهم شما تکذیب کردید ما را
و کفر نمودید ما را و قتال با ما حلال دانستید و مال ما را غارت کردید گویا اولاد ترک یا کابلیم بی تعقل
آکردید جدما را در یوم سابق و امیر کرام از منجمله آبا شما خوان ما اهل بیت با عتبار حسد سابق
کر بما داشتید روشن کردید دیدها شما را و شد دشمنها شما با عتبار افترا بیکه بسته آنرا بر خدا و رسول یکه
نمودید و خدا بهتر بنم مکر کنندگان است و دعوت ننمایید نفسها شما بشناختن و نمودن بر آنچه ریخته
از خونها ما و دریافته از آنها ما زیرا که آنها موجب سعادت ما است و خدا مقرر فرموده است این مصائب را
از برای ما و وای بر شما منتظر باشید لعنت و عذاب الیم و کوباتی بنیم کم عذاب بی در پی از آسمان بر
شما وارد آید بشما را متاصل نماید و بچشاند بعضی از شما را عذاب بیغی بعد مخلد باشید
در روز قیامت بعذاب دردناک بسبب آنظلمها بیکه بر ما کردید آگاه باشید که لعنت خدا وارد آید
بر ستمکاران وای بر شما آیا میدانید که بکدام دست نیزه بر ما زدید و بکدام نفس بقتال ما آمدید و
بکدام پا که بجارید روان شدید قسی شده است دلهای شما و غلیظ شده است جگرهای شما و مهر شقاوت
بر دلهای شما زده اند و کوش و چشم شما را مهر محکم نموده است مطالب حقه نشنوید و نبینید و شیطان اعمال قبیحه شما
بنظر شما زینت داده است و بره ضلالت شما در پیش دیده بصیرت شما کشیده است راه هدایت بر
بر شما مسدود نموده است هلاکت باد بشما ای اهل کوفه چه بسیار دشمنی و عداوتی بکه در زیدند بر رسول خدا
بسبب عترت و ذکری که بعد از او علی بن ابیطالب و عترت طیبین او نمودند و فخر کننده
باین اعمال فخر نمود که ما کشتیم علی و فرزندان علی را بشمشیر که امتدی دلیزه و اسیر نمودیم زنان ایشان را
مانند اسیران ترک و ضربت عظیمی بر سر ایشان زدیم و شما که پشک در زمان تو باد فخر مینمائی بکشتن فرزند
کرتکبه نمود است خدا ایشان را و بهره ی ناوافر ایشان برداشته است و غیظ خود را فرو برده بقتلین بجای خود چنانچه
بدرت بجای خود نشست بود بسیکه برابر مرد یت جزئیکه آنرا کشیده است و بیشی در تعدد است وای بر شما آیا
حسد برده بر ما جز برا که حقتم بر ما کرامت فرموده است و تفضیل داده است ما را بر شما پس تخمه و اولاد
انشاء نمود

انشاء نمود فاذبنا ان جاش دهر ایجورنا وبحرك سابح ما یوارى القعاصا
بعز حمیت کنده ما اکر بغیان بیاورد و در بای ای روزگار را و در بای تو ساکن بیشه و نتواند بپوشد
وغوص را کر جانوریست سیاه در آب است در غدیر ما چون آب از آنها خشک شود ظاهر میشود این
فضل خداست که عطا نماید بهر کسیکه میخواهد و کسی را که حقتم بحکمت او نوری قرار نداده است پس
نیست از برای او نوری چون آن تخمه نا کلدوخو با بخار سانیده صدای افغان مردمان بکریه
بلند شد وقالوا احسبك یا بنت النبی قد احرقت قلوبنا والنجبت لحودنا وا
ضربت اجوافنا فسکنت بغیظ مرام عوض نخواهد کرد پس ای دختر پیغمبر که دلهای ما را سوزا
دربان نمودی سینهای ما را و آتش حسرت در دلهای ما افروختی پس آن تخمه زاده ساکت شد پس عتبا
جناب زینب را پشت پرده صدا بخوشکر بر بلند نمود و فرمود یا اهل الکوفه سوء لکم ما خذ لتم
حسینا قتلتموه و انتهبتم امواله و ورثتموه و سبیتم نسائه و نکحتموه یعنی ای اهل کوفه
بد احوال شما بجهت سبب حسین را خوار نمودید و بقتل آوردید و اموال او را بغارت بردید و
زنان او را اسیر نمودید وای بر شما و لعنت بر شما باد بکه نمیدانید که چه امر عظیمی بر شما روآورد
و چه کناهی بر پشت خود کرفتید و چه خونها که ریختید و چه زنان مکرمه بر نالان کردید و چه خزان
معظمه بر انه نمودید و چه اموالی را بغارت بردید کشتید مهتر بن خلق خدا بعد از پیغمبر خدا
و رحم از دهای شما بر طرف شما است و آکاه باشید که لشکر خدا که همیشه پرستکارند و لشکر
شیطان همیشه زیانکارند بعد آن تخمه زاده این اشعار شعر بار را انشاء فرمود قتلتم اخی صبرا فویل
لامکم سبخرون فادحرها تتوقد یعنی برادر من بزرکوار مرا کشتید شما بهتر بن خلق
بعد از پیغمبر خدا و جد زاده شما بر طرف شما است و آکاه باشید که لشکر خدا همیشه پرستکارند و لشکر
شیطان همیشه زیانکارند بعد آن تخمه زاده این اشعار شعر بار را انشاء فرمود قتلتم اخی
آن مظلوم صبر کنند بعد پس وای بر مادرهای شما یعنی شما را اندوهناک بود که چنین عملی کردید که نکبت
وندامت کریبانکیر شما خواهد شد یا بیستکه حرارت و سوزش آن بالتهاب اندازد شخص را و از برای قتل صبر
دیکر نیست کوه رفیع حضرت سید الشهدا ذکر جاهم نمو سفکتم دمه ام حرم الله وسفکها حرمها القران
ونهبتم حجله یعنی بریختید شما خونها پاکیزه که حرام نمود خدا و رسول خدا ریختن آن خونها حرام کرده است آلا فاذبنا بالنار
ایکم علد لغیر حق ایضا مخلد ابدی بنابراین بار شما و بار تمام کسانی که بر ریختن خون ما
شده اند و ویل لامکم فی حبوالی علی اخی علی خیر من بعد النبی سیولد بلدیع عن قریب مستهل مکفلب
علی الخلد حتی داعما لیس یخمد و دیر بسیکه متولد شود بر برادرم که بهتر بن خلق است بعد از پیغمبر خدا خواهم کریست
و همینه چنان اشکی از دیدکانم بر خدم جاری خواهم نمود مانند قطرات باران تند که هیچکس خاموش نشود پس
آن تخمه زاده کلام خود را با بخار سانید فضج الناس بالبکاء والنحیب والنوح پس مردم بخروش آمدند و
صدای خود را بکریه و زاری بلند کردند و زنان موی خود را پریشان نمودند و خاک بر سر خود ریختند و دردهای
خود را خواستند و طپانچه بر روی خود زدند و ندای واویلا و واحسرا براوردند و بکی از رجال و متقوا
الحام و مردم کریستند و محاسن خود را کندند فلم یر باکثر و باك الاخر من ذلك الیوم یعنی چنان
شورشی بر پا شد و چنان کریه و زاری از خلق ظاهر شد که دیده نشده بود در روزکار از کریه زنان و مردان

مانند آن روز بعد حضرت امام زین العابدین بمردم اشاره نمود که ساکت شوید و مردم ساکت شدند پس آنجناب بعد از حمد و ثنای الهی و صلوات بر روح و روان رسالت پناهی فرمود ایها الناس من عرفنی فقد عرفنی و من لم یعرفنی فانا علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب انا ابن المذبوح بشط الفرات من غیر ذحل و لا تراث یعنی منم فرزند کسیکه او را در کنار فرات سر بریدند بدون اینکه خون قبلی که باشد یا قصد ارث داشته باشند یا قصاص سر زده باشد که ملتی عیبی داشته باشد انا ابن من انتهک حریمه و سلب نعیمه و انتهب ماله و سبی عیاله یعنی منم فرزند کسیکه هتک نمودند حرمت حریم او را و حاجی او را از رزینش کشتند و مال او را بغارت بردند و عیال او اسیر نمودند انا ابن من قتل صبرا و کفی بذلک فخرا بلای برادران مؤمنین حضرت زین العباد سید السجاد در این کلام معجز نظام شان از فرمایش مطلبی که شنیدند آن دیده ام اشکبار و آه سرد بر سر بار میگردد و قول مطلب اینست که این امر در کتاب بناست پیغمبر ما که نهی عن قتل شیء من الدواب صبرا و هو ان یمسک شیء من ذوات الروح حیا ثم یرمی به حتی یموت یعنی پیغمبر خدا نهی فرمود از کشتن هر ذی روحی از زندگی صبر در او بقتل صبر است که نگاه دارند حیوانی را که صاحب روح باشد و بعد آن حیوان را با تیر و یا نیزه و چوب و عصا و سنگ آنقدر بزنند که بمیرد و آنچه که پیغمبر خدا نهی فرموده نسبت بحیوانات بر آن مظلوم شهید وارد آوردند زیرا که آن مظلوم مو به مو چهار هزار زخم تیر و نیزه و خنجر و چوب و لگد و شمشیر و زخم نیزه و شمشیر گردید و امام محمد باقر گفت که کشتند آن مظلوم را با شمشیر و نیزه و سنگ و چوب و عصا و بعد از آن اعضای بدن مبارکش را با پامال ستم اسبان نمودند پس امام زین العابدین در این کلام میفرماید منم فرزند کشته شده بقتل صبر که رسول خدا آن کشتن را حتی نسبت به دواب منع فرموده و همین قتل صبر کفایت میکند در فخر آن مظلوم که بچنین قتلی مبتلا شد که ملتی علو درجات او گردید ایها الناس انشدکم بالله هل تعلمون انکم کتبتم الی ابی و خدعتموه ای گروه مردم بخدا سوگند میدهم آیا میدانید که شما نوشتید بسوی پدرم و آنجناب را گول زدید و شما عهد و عقاق بستید و با او بیعت نمودید و بعد با آن مظلوم مقاتله نمودید و آنجناب را خوار و ذلیل کردید پس وای و هلاکت باد بر شما با آنچه از برای آخرت خود مهیا کرده اید و بد رای بخت شما حتما بسا نموده اید آیا بکدام چشم نظر میکنید به پیغمبر خدا در فردای قیامت در وقتیکه آنحضرت بشما فرماید که عترت مرا کشتید و پرده حرمت مرا دریدید پس شما از امت من نیستید راوی میگوید چون آن امام علیل کلام خود باینمقام رسانید قال فارتفعت اصوات الناس من کل ناحیة و یقول بعضهم لبعض هلکتم و ما تعلمون پس از هر طرف صدای مردم بگریه بلند شد و میگفتند بیکدیگر که هلاک شدید و خبر ندارید پس آن مظلوم فرمود خدا رحمت کند کسی که نصیحت مرا قبول نماید و وصیت مرا محافظت نماید در حق خدا و رسول و اهل بیت او زیرا که ما را در تبلیغ رسالت تأسی بحضرت رسالت است فقالوا باجمعهم نحن کلنا یا ابن رسول الله سامعون مطیعون یعنی پس جمیع آنها عرض نمودند یابن رسول الله ما همه سخن ترا می‌شنویم و ترا اطاعت میکنیم و حافظ بیعت تو میباشیم و خواهان خدمت تو میباشیم و از تو اعراض نخواهیم نمود پس امر کن ما را تا غیر حملک الله بدرستیکه ما جنگ میکنیم با کسیکه جنگ کند با تو و صلح میکنیم با هر که با تو در مقام صلح است و ما البته میگیریم یزید را و بیزاریم از هر که ظلم نموده است بتو و ما را پس آنحضرت فرمود هیهات هیهات ایها الغدرة المکرة آیا میخواهید با من جفا کنید که با پدرانم کردید نه بحق خداوند شما حاشا که هنوز جراحات قلبیها ما مندمل نشده است گویم

گفته است پسر در پدر و اهل او کشته شده و هنوز فراموش نموده ام مصیبت رسول خدا و مصیبت پدرم و برادرانم و در کام من تلخی آن تلخیها و در سینه ام مشتعل است اشتعال میکنم که ما با شما و شما بر ما دشمنی کند و بعد اشعار چندی باین مضمون بیان فرمود که عجیب نیست از کشته شدن حسین زیرا که پدر آنجناب بهتر و گرامی تر از او بود و او را کشتند ای اهل کوفه شادی نکنید بمصیبتیکه بر حسین وارد شده و بدانید که این مصیبت از امهات مصایب عظیم است جان فدای کسی باد که او را در کنار شط فرات کشتند و جزای قاتل او جهنم است پس فرمود رضینا منکم راسا برأس فلا یوم لنا و لا علینا یعنی راضی شدیم از شما سر بسر نه یاری نمائید و نه با ما دشمنی کنید و ایضا آنحضرت بروایت منتخب در وقتی که اسیر بود میفرمود ایها الناس هر سکوله که بگریه در این حالت است و هر کلامیکه در آن ذکر خدا نباشد بر باد است و چقدر گرامی داشته است اقوام البیت حجت پدران ایشان و بخدا سوگند که ما عترت رسول خدا میباشیم پس شما که کینه دارید ما را از برای خاطر رسول خدا زیرا که خدم رسول خدا در بالا منبر فرمود حمایت کنید مرا در عترت و اهل بیت من پس هر که محافظت نماید حرمت مرا خدا او را محافظت نماید و کسیکه اذیت نماید ما را بر او باد لعنت خدا و بخدا سوگند که ما اهل بیتی هستیم که پاک کرده است خدا ما را از هر جنس فواحش ظاهره و باطنه و بخدا که ما اهل بیتی هستیم که اختیار نمود محبت ما آخرت را و بیاد ولذایذ آنرا از ما دور کرده است مؤلف گوید که اگر کسی تأمل نماید باین مواعظ و خطب و دعاها که صادر شده است از آن زنان اسیر و دختران دستگیر و بیچاره و علیل با آن گرفتاریها دست بند نمودن سرهای منوره بر نیزه و دور تماشائیان و ریختن دشمنان هر آینه معلوم میگردد که ایشان در چه مرتبه از کمال و در چه درجه از قرب خداوند متعال بوده اند ای امان از بی شرمی کوفیان که با وجود ملاحظه نمودن این احوال چگونه نتوانستند که محافظت نمایند و خون آن دستغنان را ریختند یا للرجال لخمسة اهل محمد تسبی و منک بالحق جودوا ظلما و تضرب بالسیاط جاهرة و تنسب اهلها و حلوتها آیا کجا ایند مردان دیندار تا ببینند که پرده نشینان محمد مصطفی اسیر نمودند و پرده حرمت ایشان را دریده اند و ایشان را دستی نیست که با ایشان منازعه نمایند و تازیانه بر ایشان میزنند و پدران و اجداد ایشان را دشنام میدهند تلک الظواهر کالبدور و طواهر تحت النحاس عنها موتویات اصبحن من بعد الحجاب سوافرا فی السفر یعلوا نورهن کنوز ان زنان طاهره مانند ماه درخشان بودند که در تحت حجاب مستوره و نور بخش بودند آخر ایشان را بعد از حجاب و پرده بیرون کشیدند و در بیابانها مسافرت مینمایند و نور ایشان بلندی میکند بر هر تیره و تاری لیشهرن فی الامصار ما بین الوری و یسوقهن جفنا ثم عنیده ایشان را در بلدها در میان خلق میگردانند و خبیث بر عناد بخود برایشان موکل نمود که بهر کو که خواهد شتران ایشان را براند المقدم الا فلعنت الله علی القوم الظالمین

مطلع یازدهم

در بیان شمه از وجه تسمیه ذو القرنین و اورد هر که کشته وخواز خاک دانید و سایر احوالات او و مشتمل بر نقه کربلا و رفقا اسرای آل محمد بمجالس ابن زیاد بدنهاد و وارث شد او لعنت الله علیه و اتباعه الی یوم القیامه و ظلم آن ملعون با آل طه و یس و چوب زدن او بر لب لعل گون عترت امام زادگان این الامام و ابن الامام خلیفه ذو الجلال و سایر ستم آن نابکار بحضرات آل اطهار مرتکب شد جناب سید سجاد و تکلم آن بدانکه در بیان فرقین در نبوت یکنفر ذو القرنین اختلاف واقع است چنانچه در کتب مبسوطه و تواریخ و تفاسیر و لغات تتبع در تفسیر مجمع البحرین و سایر کتب قصص متوجه شده بیان فرمود احوال بکیفیت نام ذو القرنین عیاش بن فیلقوس است و بعضی گفته رومی و او را یکی گفته اند اول کسیکه با او مصافحه کردند او بود و با ابراهیم خلیل آمد و در دو انگشت ساکنی دیگر بر پادشاهی نشست وا ایام

ورود حضرت زینب

وبهم رنج و تعب تو رحیم فاطمه زهرا علیها جاز زینب وارد مجلس ابن زیاد با حیاء و ادب که از اعلا و ادنا
و خاص و عوام طایفه عرب ممتاز بود وارد گردید و زنان و خواهران و دختران سید الشهداء در عقب او
بودند و همی منکره و عیلها اذیل بتابها آه واویلا یعنی آن مخدره چنان میرفت و خود را کشیده
و پست تر میرفت تا خود را پوشیده بود و متحمل است که لباس آن مخدره مختصر بوده است. بهمان لباسها که
کرارا پوشیده بود زیرا که لباسها نیکو پوشیده اورا اهتضاعا بغارت برده بودند پس آن مخدره چون آن محافل عالم را
خطابه مهیب انتفات نفرموده و در کمال اضطراب و انقلاب با دل کباب روانه گردید و زنا چون قصر آنوار الزا
نشست و اطمینان کنیزان آن مخدره و اورا آنطور دیدند که گفتند ذهی تختفی بین النساء و تستتر بها
بکمها الان قناعها اخذ منها آه واحسیتا یعنی آنقدر بین رنج و تعب بود و اینت متنحنح خود را از خوف
ناحرمان در میان زنان پنهان مینمود و در کمال حجب خود را بآستین کرته خود میپوشانید زیرا که مقنعه منظره
اورا آنقدر ناگوار بغارت برده بود پس ابن زیاد کج نهاد بروایت ارشاد چون ابن نزاکت را دید و قار و علم
التفات باو و سایر حضار را از آن سلاله احمد مختار و دو نور چشم حیدر کرار و پاره جگر فاطمه زهرا مشاهده
نمود پرسید من هذه الذی اتخنانت فجلست ناحیه و معها نساءها یعنی کیست این زنیکه سر خود را بزیر افکنده و رفت و نا
قدری بزیر افکند و رفت و نا حیه قدری نشست و کنیزان او میباشند آن مخدره عالمیان جواب آن
بی ایمان را نداد و باز در مرتبه دویم آنملعون عنید از اسم آنمخدره پرسید پس بعضی از کنیزان بعضه ستره زنان
در جواب آن ننگ عالمیان گفت هذا زینب بنت فاطمه بنت رسول الله یعنی این مخدره زینب دختر فاطمه دختر حضرت
رسول خدا است پس آنملعون ازل و ابتر شخی میزان چون شهید آنمخدره دختر پیغمبر آخر الزمان را که پس بروایت ابن
مخنف مخدره آنمخدره را اجلال نشده عرض نمود یا زینب تو جل الله کما یشتهی ای زینب ترا بحق جدت سوگند میدهم
با من سخن بگو چون آنمخدره آن سوگند را از آن ملعون شنید سر بجانب او نیاورد و چیزی نفرمود ما شئت قلی یا عدو الله
وعدو رسوله فقد قضحنا بین الانام چه میخواهی از دشمن خدا و رسول او بتحقیق که ما رسوا شده
و رسوا تر شده ایم در نظر انام و شکی در مسلمانی در میان خردمندان نیست پس آن ملعون بدبخت بروایت ارشاد
بزبان بریده شخی گفت الحمد لله الذی فضحکم و قتلکم و اکذبکم حمد خدائی که تو فضیح نمود شما را بقتل او کذب
و دروغ گردانید حدیثهای شما را چون آن علیا جناب ابن کلمات نامناسب آن جسران نابکار را شنید سر
باسمان بلند نمود و مانند عنید کرار تابان مزخرف گوی نابکار فرمود الحمد لله الذی اکرمنا بنبیه محمد
و طهرنا تطهیرا لا کما یقول الفاسق الفاجر و هو عیرنا و الحمد لله یعنی حمد مخصوص است مر خدای را که
ما را بپیغمبر خود محمد مصطفی و پاک و پاکیزه گردانید بحکم آیه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس
اهل البیت و یطهرکم تطهیرا از هر بخیل ننگ و بد و مفتضح نیستود مگر فاسق و دروغ میگوید مگر فاجر عیب ما
میدانسته یعنی شما چیزی نمیدانسته ما حمد میکنیم خدا را که شما را چنان فاسق و فاجر گردانید و ما را چنین پاک و پاکیزه
فرمود پس آن ولد الزنا ی عسول بهمین سوال و جواب اکتفا نمود و بروایت طبری بزبان بریده عیر عطوف
بحضرت آنمخدره ملعون محض تعجب گفت کیف رایت صنع الله باخیک و اهل بیتک چگونه دیدی صنع خدا را
نسبت ببرادرت و اهل بیت تو یعنی دیدی قدرت خدا را که اینان را چگونه شهید و ذلیل گردانید ای شیخ اینان از
شماتت دشمنان پس آن مخدره در جواب گفت ما رأیت الا جمیلا هنالک یقوم کتب الله علیهم
القتل فبرزوا الی مضاجعهم و سیجمع بینک و بینهم فتحاج و تخاصم فانظر لمن الفلج یومئذ هبلتک
امک یا ابن مرجانه یعنی ندیدم مگر نیکی را و ابن گردید شهداء استشهاد خود را که در روز اول بحکمت
سعادت و شقاوت نوشته بودند بر انسان مقدر شده بود امکان در مکان شهاد خود آرمیده و نفر
وزحف باشند که منتهم حقیقی جمع نماید در میان تو و ایشان و باید بر محاجه نماید پس ای نابکار در
آن روز ظفر با کدام یک از ایشان یافته و مادرت در عزایت نشیند ای پسر مرجانه چون ولد الزنا
این کلام را از آن سلیله امام شنید در غضب شد و گویا قصد بقتل و کشتن آنمخدره و برادر و اهل بیت
حکم بقتل او کرد چون عمر بن حریث بروایت ارشاد این حالت را از آن بدبخت مشاهده نمود
با آن شریر لعین گفت ایها الامیر انها امرءة و المرءة لا تواخذ بشئ من منطقها و لا تدم علی
علی خطائها یعنی ای امیر این مخدره از جمله زنان است و زنان مؤاخذه نمیشود بهیچ یک از کلمات
زشت که از زبان ایشان صادر میشود و ملامت نمیشود بهیچ یک از خطایات خود پس آن پلید پر کینه با نخوت تمام بعمر بن
حریث گفت شفی الله نفسی من طاغیتک و العصاة من اهل بیتک یعنی خدا شفا دهد از برادر طاغی تو و متمردان
اهل بیت تو چون آنمخدره طغیان آنملعون را دید این کلام ناصواب را از آن مخدره شنید بگریه
در آمد و فرمود لعمری لقد قتلت کهلها و ابرزت اهلی و قطعت فرعی و اجتثثت اصلی فان
یشفک هذا فقد اشتفیت یعنی بجان خود قسم که بزرگان مرا کشتی و اهل بیت مرا در نظر نامحرمان ظاهر نمودی و فرع مرا قطع نمودی و ریشه مرا از بیخ کندی اگر این باعث شفای
تو است پس شفا یافتی آنملعون گفت این زن رجلیت با شجاعت یعنی از فصاحت خطبه
کلام را بعنوان سجع و قافیه ادا میفرماید و بجان خود قسم که پدر او شجاع و شاعری بوده
آنمخدره فرمود زن را با شجاع چون کار و لکین خوش تو کار از سینه ام برآمد و از زبانم جاری شد
کهربا چیز امام عباد حضرت سید سجاد بروایت منتخب مکالمات این پلید با عقیله بنی هاشم مخدره
عالمیان عمه اش زینب دیده گریان دختر امیر مؤمنان شنید از جرئت بر خدا خجید پس متوجه آن پلید
آن کافر عنید گردید و فرمود الی کم تقتک عقتک بین بیوتها و من لا یعرفها و تسوقک سیوفها
و وجلیک یعنی تا چه قدر ننگ حرمت عمه مرا در میان اشخاص یکه یعنی او را مشناسند و یعنی او را
نمی شناسند خواهد قطع کند و شمشیها پیاپی ترا بآن آنملعون وارد میکند و میراند آن بدبخت
متوجه امام زمان و عباد گردید گفت ضع آنت یعنی تو کیستی تهکم علی بن الحسین آن لعین گفت
الیس قد قتل الله علی بن الحسین آیا خدا علی بن حسین را نکشت آن حضرت فرمود قد کان لی اخ
یسمی علیا قتله رجالک یعنی برادری داشتم باسم او علی بقتل کردند او را و اگشته آن ملعون گفت
بل الله قتله بکله او را کشت خدا حضرت فرمود الله یتوفی الانفس حین موتها یعنی خدا
ارواح قبض مینماید در زمان موت او پس آنملعون بغضب شد و بگمان جرات گفت
و فیک بقیة الرد علی اذهبوا فاضربوا عنقه آیا تو جرات جواب مرا داری و در تو قوتی باقیست
کرم حضرت تأمل ببرید او را و گردنش را بزنید چون زینب سر گردان کلام و آن ستم رسیده دوران این
کلام شنید نسبت با بهار ناتوان و بیمار کار برادر خود را بآن نابکار جاحد حق نمود و آن برگزیده
معبود را در برگرفت و ابن زیاد بدبخت گفت یا ابن زیاد حسبک من دمائنا اکتفیت بکثرة ما سفکت
کفایت نکرد ترا آنچه نهانیکه از ما ریختی و اعدمت پس آن نظر حرمه دستها خود و در گردن بیمار

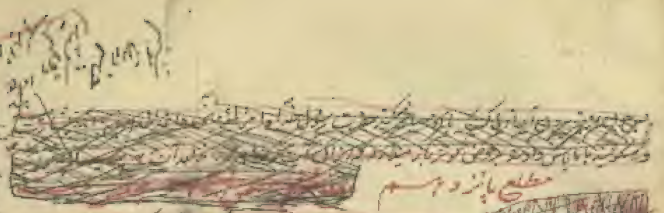

مطلع پانزدهم

و بیان احوالات ملیکه جناب فضه علیها سلام کبری رحمة الله علیها
بجسان بخشش نحو مال و مسال نحو سلا در راه حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و کیفیت تزویج آن
دسته زنش قریش و ایمان آوردن آن و وفات آن زین المخدرات و تفسیر آلم او
مؤثر مدین منقول است که چون رسول خدا سلام نماز داد روی بسوی آسمان کرد و خواست بنالد
جبرئیل آمده عرض کرد یا محمد چه خواهی کرد فرمود هیهات چه بنالم جبرئیل عرض نمود مشغول نماز شو
چون آنحضرت بنماز ایستاد و سر بسجده نهاد ابوجهل ملعون ناران آورده پای نحس خبیث بر کتف
مبارک حضرت رسول اکرم و آجل گذاشت اذیت زیاد کرد چون حضرت از نماز فارغ شد و
خواست بنالد جبرئیل عرض کرد چه خواهی کرد فرمود چنالم عرض کرد خود دانی لیکن خداوند
شدید العزیز می فرماید و این آیه نازل شده که الم تر + لتری فضل احد صنکم تو فی مثل ما اری یعنی منم خدا بتکه می بینم از فوق عرش تا تحت زمین
تا بکسی دارد بعد از شما بیند مثل آنچه را که می بینم که بیند ابوجهل بادجهل ملعون که بت پرست آیه
نازل شده گفت ای مظلومان از ظالمان منالید که خدائی هست ای ظالمان ترک ظلم نکنید
که خدائی هست بعد از آنکه پیغمبر آمد نزد ام المؤمنین خدیجه کبری رضی الله عنها و نزول آیه را بیان فرمود چون
آن محمد علیها جناب خدیجه کبری خود را بپای پیغمبر خود انداخت حضرت رسول اکرم شفیع محشر
فرمود ای خدیجه چه میخواهی کرد عرض نمود میخواهم این حالت احدی را خدا نبیند با تو ای پیغمبر خدا
پس جبرئیل نازل شده گفت خدا سلام میرساند بتو ای پیغمبر و بخدیجه بگو که خداوند ترا سلام
میرساند بعد از آن هر وقت جبرئیل نازل میشد عرض میکرد خدا میزیبنه یا محمد سلام مرا بخدیجه
برسان ای سفینه خدا یکه یکه فوطه یکه پای حضرت بتی آمد بیشه آمد بیشه با سلام برسانا
مؤمنیکه صد و پنجاه سال با کم و بیش مطیع شرع آنحضرت بوده بیان او رده بیشه و از عمال نامه
وضاحی نماید پس چگونه باشد که خداوند جلیل و غفار بر بت کنان کافر و مرتکبان و زر آلوده
و بر تابان از معصیت و کریه کنان بر شهداء کربلا رحم نکند و عفو نفرماید و داخل بهشت نکند
ای شیعه شیعیان که ابوجهل پای نحس خبیث بر کتف پیغمبر مهربان و آزار و رنجش داد حضرت رحمة للعالمین
خواست که نفرین نماید فوراً از نماز جبرئیل مانع شده پس میدانم حضرت حسین چرا ناله نکرد و حال آنکه چهار هزار زخم تیر و خنجر و عصا و چوب و سنگ بر بدن مبارکش رسیده بود
با حسین در اینحالت سر کار فرا دلا بسینه مجروح که صندوق علم الهی بود با چکه بلشت و خنجر بر
سینه بلیس الکذابت نمرید سر کریه دیدم لب آنحضرت در تکلم است با آن حالت تشنگی
و گرسنگی و زیاد تر اجراحات خیال کردم که مرا نفرین میکند گوش دادم شنیدم میفرمود الهی این
خنجر شمر و این خنجر حسین بخش و بیار مرز شیعیان و دوستان ما را بهشت بون از عدد و شمار
بسلطان دین رسید بر خاک تخلخل عاشق از پشت زین رسید بر خنجرش چو خنجر شمر لعین رسید
تا خون ز حلق تشنه او بر زمین رسید دود از زمین بر رود عرش برین رسید با تقاضی عرض خواهنده

قال رسول الله من خفف فیه عن مملوک خفف الله عنه حسابه لا تظلموا احدا یعنی حضرت رسول الله فرمود که هر که بندهٔ خود را در ما یحتاج بر حسب خود تخفیف دهد خدا از و حساب نکشد و ظلم نکنید بر هیچ کس که ظلم بر هیچ مخلوق روا نیست و خدا ظالم را دوست نمیدارد و الله لا یحب الظالمین و فرمود که هر که را خدا دوست دارد بجبرئیل گوید من فلان بنده را دوست دارم تو نیز او را دوست دار خطاب بملائکهٔ سماوات شود شما هم او را دوست دارید و دوستی وی را بر دوی آب نرسید تا هر که از آن آخذی دوست او کرده و همچنین حضرتش فرمود که بیزار دشمن خدا باشید و دشمن دارید همین معامله با وی نمایند پس ظلم کنید بر هیچ کس و از خدا بترسید که سزاوار است که بترسند و خایف باشند و عاصی شدن تابع شیطان بر شیاطین است که راه جهنم را پیش گیرند پس جمیع عرض کنان و استغفار و توبه بسط بخشایش در خزائن الاخبار ماثور است که جناب خدا بیچه کس سؤال نمود از جناب عزت از یوم القیمة و فرمود که عرض بنده بر خدا میشود پس اگر خدا بیچه کس رحمت کرده خدا بیچه را جای عرض نمود یا رسول الله حالت بنده چون بنده را نزد خدا باید ندا امیر سد ای بنده یاد داری که فلان روز چه کردی و فلان شب چه چیزها کردی گوید بلی خداوندا همچنین یکیک کارها را باو اظهار نماید و اعتراف میکند تا بکجای رسد که در کمال فضاحت شود بنده خاموش شده سر بزیر افکند و عرق خجلت از و جاری گردد و حضرتش فرماید ای بندهٔ من چه حال داری که جواب نگوئی گوید الهی از شرمساری نتوانم جواب گفت فنادیت فلم تستحی منی وانت اللئیم فکیف لا استحیی منک وانا کریم پس خدا کند خدا بنیم باو جود لئیمی از من شرم و حیا میکنی و من با کریمی خود چه گونه شرم ندارم ای بنده تراحیای خجلت و ندم است و مرا حیا عفو و کرم است و گناه در میان و حیا بقائی ندارد پس بنده را بهشت برند و بروایت تفسیر کشف الاسرار آنقدر خدا و آن بنده سؤال کند از معاصی او و او اعتراف کند متحیر ماند از غایت شرم خجلت سر فرو کند گوید الها الا رسالات بلی الی الناد اهوی علی وجهی بارک یعنی خداوندا هر گاه فرستادی مرا باتش جهنم آسان تر بودی بر من از حساب تو که تاب مقاومت جواب دادن ندارم بدا ای جاهل کراد ای حاصل رسیا نابکی نافرمانی حق خواهی برد و حال آنکه حاکم عرف بخشت مطلب جزو دنیا ترا احضار کند و با قدرت خواهی گریخت و با عدم فرصت با هزار خوف و خشیه و جد و جهد بواسطه خواهی رفت با وجود یکه مثل تو مخلوق الهی است و حال آنکه اعتقاد بر اصول دین داری یکی آنها قیامت است اذا السماء انشقت که هفت آسمان را در اطراف تو دوخته قلعه بسازند که اصلا گریزگاهی ندارد پس در آرزو در نزد احکم الحاکمین چه خواهی کرد پس ای عزیز چه مصرفیت از برای مال دنیا که بهتر باشد از صرف در عبادت خداوند ذو الجلال کیرم که صرف بکردی بجهت وارث تو باقی ماند پس اگر او موفق شود و آن مال را صرف نماید در خیرات یوم القیمة همان مال مکتسبه تو ترا بجهنم برد و دوام

بر بهشت دارین و گفته ستیات کذا رزقته ترا مستحق جهنم نماینده و در کفه حسنات بسر کوارنده دار را خدا صی دهد از جهنم که احاطه بخلق محشر نموده از هول آن نالهای همه خلق شکسته برزبان افتاده حتی حضرات انبیاء و ملائکه علیهم السلام اولاد خود را فراموش نمایند رب نفسی نفسی گویند انچه در بارهٔ التماس نمایدای فرزند رحمت این مال را من کشیده ام قلیلی عین بده که گفته حسنات من غالب آید بر گفته سیئات بسر کوید ای پدر این جهنم است که احاطه خلق نموده از انچه تو میترسی من نیز میترسم بجوم اهوال یوم القیمة قاطبه دنیا و ما فیها بنده ایکه پس فرستاده پدر زیاده از همه خلق است ای عزیزان دای پسران دانی می پرسم یا فقا اعفو لی و لوالدی و لاخوانی المؤمنین یوم یقوم الحساب چنانچه در حدیث وارد شده که سئل عن الکبیرة من اخبر الناس یوم القیمة من دای مال الدرهم حیزان عزیز آن کسیست که از حلال و حرام جمع نموده و حبس کرده تا آنکه مرد و بعد از آن وارث او بدایت یافت آن مال را بر او حلال است چون علم بحرمت نداشت و آنرا در مصارف خیر صرف نمود این مال آن شخص را که از ال بجهنم برد و مالک ثانی بجنت و انچه سعی نماید و التماس کند مالک اول که قبل از حسنات کرار این مال تکلیف مرتب شده بدهد امتنا یمانید افسوس این شخص در محشر از همه بیشتر است و عن النبی ص انه یوتی بقوم اهل النار من نتنهم و یشربون من الحمیم و یصیحون بواویلا و واثبورا و احلف صنادیق من النار یعنی چهار کس که از بوی بد ابدان اهل جهنم متاذی میشوند و میانشان از جهنم جهنم و صیحه میکشند بر او بلا و واثبورا یکی آنکه در صندوقیت از آتش و آنکس است که مرده مشغول الذمه حق الناس بوده و احدی بجرون با معامله من بطلبد بجهنم برند آنکسیست که رودهای او را از شکم او میکشند آن کسیست که با کی از بول نداشته و احدی بجرون با معامله من بطلبد بجهنم برند آنکسیست که رودهای او را از شکم او میکشند آن کسیست که با کی از بول نداشته و احدی بجرون بقدمه الیم یعنی یکی اکراه چوکی از دهن او جاری است آن طیبت کشنده است و احدی یاکل من لحم نفسه یعنی از کوشت بدن خود میخورد و هر اتمام بعذر سخن چینی بدای عزیز هر یک خویشی یکی خویش خود است کس نیاورد پیش تو پیش فرست پس عاقل سرمایه ابدی آخرت را بر متاع قلیل دنیا نفروشند و انسان جایز الخطاست و باب التوبه مفتوح است تا وقت احتضار چنانچه در مناجات مخصوص عشر جناب ستجاد میفرماید و قد فتحت لعبادک بابا الی عفوک سمیته التوبة و علیک سلام متوجه شده اند که برایان لطف افتتاحیه دیوجب توبه را از عبد و نزد قبول از رب تم و آیات و اخبار در این باب زیاده از احصاء است در تفسیر آیه کریمه وکذلک نری ابراهیم ملکوت السموات والارض در تفسیر این آیه شریفه چنین وارد شده که حجاب الله چنان فتوحی بدیده حضرت ابراهیم ع عطا فرمود که میدید بسماوات و ملائکه آنها را که حامل عرش عرش و کرسی را و ما فوق آنها و جمیع ما تحت الارض و ما فوق آن از مشرق و مغرب پس دید مردی بازنای زنا میکند نفرین کرد او را هلاک شد نیز نظر انداخت بکسی دیگر با بخیال دید نفرین کرد او را هلاک شد نیز نظر انداخت بکسی دیگر در این حال دید خواست نفرین کند خطاب آمد رسید ای ابراهیم دعای تو مستجاب نفرین مکن بر بندگان من اگر بخواهم همه خلق نمیکردم ای ابراهیم

من مهربان و امرزنده ام خبر غیر رسانده من کاران جانبخش نفع غیر رسانم من طاعات انسان ترا
عبد چند رعایا من از عذاب بندگی تست دریا پرشاهی من و سحاب و شاهد و شکیبان تست
برمن و بندگان ای ابراهیم با بندگان نیکی از دست کار میکنم یا تو بد نیکنده بسوی کمن پس من قبول میکنم
توبه ایشان و کافران ایشان را عفو میکنم و عیب ایشان را پوشیده میدارم یا آنکه عذاب آنچنان ایشان
باز میدارم تا آنکه اولاد مومنین که در صلب پدران و مادران کافران ایشان جدا شدند از صلبها و
رحمها بیرون آیند و جدا شوند آنوقت عذاب من نازل میشود و اگر از این باشد و نه آن مهیا کنم
از عذاب آخرت اعظم است ارزانچه تو ببینی ایشان در دنیا معجزاهی چه عذاب من پرسید در حضرت
عظمت و جلال من است ای ابراهیم مرا با بندگان خود بگذار که من بردبار و دانای حکیم و تدبیر میکنم
با ایشان بعلم خود و جاری میکنم بر ایشان قضا و قدر خود را البته کریم است ان الله هو التواب الرحیم ای عزیز
مکرم بگوش هوش نشنیده حدیث الشائب من الذنب کمن لا ذنب له یعنی توبه کننده از گناه
مثل کسیست که گناه نکرده است و اینچنانچه در حدیث دیگر وارد شده در زمان پیغمبر ما شراب خواری بود که
جوانان اهل صلاح بنظر آنجناب و امنود کرده روزی شیشه شراب را بخود داشته بود ناگاه دید جناب
پیغمبر از مقابل میاید مضطرب شیشه را بگاه پیغمبر خدا این شیشه شراب را من بینید چگونه خواهد شد
حال من پس بسیار خجل و مضطرب و در قلب تائب نام مستحق آن گردید الهی تو میدانی که من این شیشه شراب را
بهر که متبدل نمائی از روی چیز خلق نکنم توبه او قبول شد فی الفور در عالم باطن خطاب الله
رسید که متبدل میسازم که شراب این بنده تائب مخلص نکنند چون آنجناب این سوال نمود جبرئیل
این شیشه عرض کرد که سرکه است چون ملاحظه کرد سرکه بود فرمود نیک برارباب عقول از حضرت
احادیث و اخبار مذکوره معلوم میشود که چون حضرت خداوند عالم بر عیوب بندگان مطلع بوده و نخواهد توبه قلبی
شراب سرکه بنماید پس قبیکه کشف از گناه خود توبه کند و حضار جریم از دعوت فرماید بعد از آنکه حاضر
شد میان او و خدا چیزی باقی نمیماند که از عتبه ربوبیت جریم شده در مقام حبیب و محبوب اسرار
حقیقت نظهور آید که سالک طریق حق شده است تا کسی خوشنود فانی نشده کمتر خداوند کریم او را جذب
نمیکند و اهل اشارات را تقدی در نظایر ممکن چنانچه در آیه شریفه حبت الحب یا حب الله در هر صورت مامور شدن
کامل آنکه سلب جمیع جهات غیرت نماید و مال و اولاد و فرزند و فرزند بلکه جان و دل خود را
در راه خداوند دل نماید چنانچه تفسیر شده المحبت ان تهب جمیع مالک الحبوبک و لا یبقی لک شیئا
یعنی محبت آنست که جمیع مال خود را در راه محبوب خود بدهی و چیزی نماند ترا چیزی که دوست نداشته باشی قسم است
دوستی سلیم و ان دوستی طعام دوستی مال و جان چنانچه دانستی پس گفتیم بر دو نشان معنی حب
کامل حب علی حسنه بدانکه بقول مشکلین لفظ حب مرکب از حروف سه تا حاء اشاره است
بروح و باء اشاره بقلب است پس بمقتضای حبیب داخیار دوستی در الحقیقه عبارت از روح و دل است کسیکه
روح آنچنان پاک پاره راضی نباشد و از مال و منال در راه محبوب بگذرد آیا کی باشد که دل او
کس از اهل اینها که شنیدند و لکن جمیع یکی از ایشان مثل آنفر بنود یکی جناب محمد علیه ام الائمة الهدی
جناب خدیجه کبری

جناب خدیجه کبری بود که تمامی مال و منال خود را در راه جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله بذل نمود در شدت
قریش بمرتبه و تفصیل او که در خواهد شد و دیگری فرزند دختری این خانوادهٔ معظمه بود آن که باشد نبود
مصطفی فرزند مرتضی سرور سیدهٔ زهراء یعنی عظیم شکوهای که رتبه جناب حسین سبط اکبر است
بخواننده اعلا دانست از مال و اولاد و عترت گذشت و بار محبت حق بر دوش ارادت گرفت
و چنان مستغرق مقامات حب الهی شد که آب فراتی از آنجناب منع نمود نه با اهل بیت او بداد تا
آه از تشنگی سینه و علی هنوز نخوارده که حوله کاسه طلا از دوم بیکان سیراب نمود تشنه مرحوم
فرموده زان تشنگان هنوز بعیوق میرسد فریاد العطش ز بیابان کربلا پس فرزند
خود چون قاسم و ابوبکر و عباس و جعفر و عبد الله و عثمان و سایر جوانان بنی هاشم در راه
خداوند خود پیش روی خود بگاه خون آنها شد و زنان بیکس و طفلان صغیر را با سیری
در میان نامحرمان و با رحمان بنی امیه حتی بدن خود را بعد از آنکه شش هزار تیر و خنجر
کشته با چنان ستم شدند ان و با سر ایشان نیز مخالفین در چنان زمان
یزید ساکن آنحضرت را مامور بسته بحضرت ایشان قل لا اسئلکم علیه
الا المودة فی القربی و شان نزول بعد از این مذکور خواهد شد
معاویه و کلا رسالت جناب محمد مصطفی را خواهد شد
بجهل ملعون مرقوم در مکه معظمه و حمایت دشمن چنانچه فاضل در سیر الشهادة تصریح
و بروایت ریاض النهاط و منتخب و سایر کتب چون حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله بدایره سالگی رسید دایم
سالدان آنحضرت از بنی هاشم زیاده گویند فرزند خود را در نهایت رشادت بوده و دیگر سلطان زرین
تخت سپهر چهارم از افق مشرق طلوع میکرد و با جنود جهانگیر عالم را مسخر میکرد و با سمت بعظمت که بر تاب
جمال با جلال خود بلیتر تابناک اول ما خلق الله یعنی اولین مخلوق خدا سریر لولاک لما خلقت الافلاک
بنماید و بعد از اقتباس با قباس منازل افلاک بهریج دوائر کائنات را سیر کند و در هر صبح این فرخنده
منتخب که سلطان سریر ارتضی محمد مصطفی از آفاق بتوانات آل هاشم طلوع کند با هفت اختر
هزار محترم هر روز یک ست از جبال مکه معظمه زاد الله شرفا بعزم شکار سیر و گشت بفرمود و مال
انتخاب مالدار در اطراف آن برگزیده خدا میگشتند تا یکه روزی بجانب کوه ابو قبیس عازم
بودند گرناگاه ابو جهل پر دل ملعون ازل با چهار صد نفر سواره از شکار باز گشته بودند جوانان
جوان مرد بی باک و دلیر آنها در میان عرب مشهور از طرفه بیه است پس حضرت فرمود ای اصحاب از
کنار راه بروید و اقامت بشان این قوم ظلم ابو جهل بی لطف نکنند کاسرار غیبیه در این مطلب
واضح خواهد شد جمعی اصحاب آنحضرت از کنار راه کنار گرفتند و آن ناپاکان از مقابل آنجا
گذشتند و دیگه قدری دور شدند ابو جهل را وسوسه بد سنجیده نام کفت ای ابو جهل تو فرزند ارجمند
هاشمی و فرزند بلیغ ابو طالب با آن بلاغت و تواضع رسوم زمانه از پیش نشا بگذرد و در شان
مرکار شما اصلا تواضع و فروتنی نکنند این مناسب نیست ابو جهل گفت چه باید کرد عرض نمود اهر کن

سوار را بورش بعد ایشان را بگیرند دست بسته بحضور تو بیاورند تا گوشمالی داده بعد از ین بجهای
بنی هاشم شتابی اجرای نکنند تا عبرة للناظرین باشد این تدبیر بانجام نگرفته
شقاوت فرجام در نظر ابو جهل بن هشام مستحسن آمد پس حکم نمود یتیم ابو طالب را با پیروان او بگیرند و بیاورند
چون سواران با اجرا آنملعون برگشتند که آنحضرت با بکر نه حضرت فرمود دامنهای خود را پر از
سنگ نمایند که سواران می آیند که با ما جدال نمایند و چنگ بنای شارعه بگذارند حکم میکنم بزنند
شمشیر شیرانه جنگ نمایند سواران چون اراده گرفتن بکر و بیندند نمایند حضرت فرمود سنگ
باران نمایند پیادگان جوانان بنی هاشم تا بنها آویختند با گشت و خورد و زد و خون دعوا کردند که فلک
تحسین ملک آفرین گفت بالجمله زدن زدو یا گرفتن گرفتند پس میان فریقین تفریق شده و در
شهر مکه شهرت تمام یافت که جناب محمد ﷺ برادر ابو جهل گشت فاحش داده و آوازهای آن ملعون
زخم دار شدند و جناب محمد ﷺ تو نهالان بنی هاشم صحیح و سالم برگشته بخانه غم خانه ابو طالب علیه السلام
آورده و اظهار ماجرا نموده و خبر فتح و ظفر را اعلام کرده و فرمود ای عمری مهربان یاوران من
دعوا کرده اند و گرسنه اند باید بایشان اطعام نمائیم ابو طالب عرض کرد یا بن اخی ای فرزند
برادر من امروز تدارک خانه من منحصر است بدوش من آرد و بگیر خرما کفایت نمیدهد فرمود انشاء الله
شتر نحر میکنم مهمانان ترا ضیافت میکنم پس حضرت بخجالت کشیده از خانه بیرون آمد و درخت
خرمای در پیش روی خانه ابو طالب هزار و چندین سال بود که خشکیده شده بود پس آنحضرت
پشت مبارک خود را بدرخت خرما گیه فرموده و درخت خرما مهمانی مجال سبز شده و شکوفه آورده و
خرما را بسر نموده و خرما را میریخت و اصحاب آنحضرت میچیدند و میخوردند پس فاطمه علیها السلام
جناب ابو طالب را مدت عمر چرا جناب ﷺ مایوس کردی البته تشریف بجه از آنحضرت
دلجوی نمایند که قلب مبارکش رنجیده شده بهت آورده بمبادا اخلاق فقاه الهی باشد
پس ابو طالب تشریف کرد از برگزیده خدا محمد مصطفی معذرت خواهی بکند چه دید که جناب محمد ﷺ
برداشت خرما گیه که آورده بر زمین میریزد و اکال قبیش مهمانان آنجناب میخورند پس ابو طالب
بدون برادر زاده خود افکنده و عذر خواهی میکرد که ای شیبان دل پاک سینه سوز ناکان ﷺ جناب
پیغمبر راضی نشده که زجوانان بنی هاشم دعوا کنند از گرسنه و تشنه نجاشان بروند پس بر خود ابو طالب
خود ضیافت نمود و عذر خواست و پیغمبر به رو مادر مایوس شده برگشت و خواند از درخت خرما خرما
طبق عطا فرمود که پیغمبر از رفتن خجالت نکشد پس فهمید یم جناب سبحان کریم در عوض مینوا چه کرد که از یکدانه
گرسنگی اصحاب جان نثار چون سلم بن عوسجه و حبیب بن مظاهر و سایرین و جوانان
بنی هاشم چون جعفر و عبد الله و عثمان و عباس و قاسم و غیرهم اگر بجا نقل فرمود از طرف بکرنا
و طرف یاد اهل بیت پس حضرت امام غریب جزع کند که احاطه دشمنان و صیحه سهمناک و ای او
مبارزان و بخون غلطیدن جوانان آه که از این مقدمه جان سوزه که ابو طالب رحمة الله علیه
که نخواست قلب جناب پیغمبر شکسته شود بدان آنحضرت آنه خت لکن سراغ

دارم کر جناب ﷺ

دارم کر جناب ﷺ و نیکه از افق میدان طالع و زبان فصیح شروع بر جز خوانی نمود انا علی بن الحسین
ابن علی نحن و بیت الله اولی بالنبی اضربکم بالسیف احمی عن اب ضرب غلام هاشمی علوی شروع بقاتله نمود و کشتار بسیار کرد بعد از کفار بسوی دار البوار فرستاد و در اخبار
صحیح است که صدو بیست نفر را بهلاک نمود اما از سنة عطش گرچه یکه بهمرسانیده برگشت بجناب
پدر مهربان یا ابتاه العطش قتلنی و قتل الحدید اجدنی فهل لی شربة من الماء سبیل
اتقوی علی الاعداء فبکی الحسین یعنی پدر تشنگی مرا میکشد و دعوای آهن مرا میبرد بجانم پس
آیا شربتی آب دارد که من شوم و با قوت و شنوان را بکشم پس سیدان اشک چون نادران
از دیدهای مبارک آنحضرت مظلوم جریان جاری شده آمدیم سبب این گریه تجاذبی بود گریه
کنید از روی علم اگر چند پیغمبر غدر تجرات الماحل کرده اما اگر چنین حرمت کند
کی مستحق خلعت فاخره بفطره آب راضی شده و آن امام غریب یکه شربة من آب داد نی بنا شد
شنیدی و جراحات قلبی و نظاهری کرد بنی فرزند نوحه خط محمد ﷺ سالار خود و علاج و چاره از زیرای او مرا از اضا
ظاهر آنکه و جهان بخجالت آب شد زیرا کر جبرئیل در انخیال یا بنی تقر علی محمد و علی و ابیک ان تذکوم
فلا یجیبک و تستغیث و هم فلا یغیثونک یا بنی هات لسانک ای فرزند دل بند گرامی من
بیرون آور زبان خود را پس جناب ﷺ اگر زبان مبارک خود را بیرون آورده مظلوم کربلا زبان او را بدهان
مبارک گرفت و بمکید اما ای حضرات میدانید دران آنحضرت بمزار عطش جنگ بود و زبان خشک او
در دهان خشک امام ﷺ کجا رفع عطش نمایه بلکه حضرت بگشته خود را به دهان او گذاشت و فرمود کجا
دار بودند دیروز ده هزار سیراب میکنید خانم ترا قطاب سیدان کربلا دستر بگشتر دادن در فصل سابقات
مذکور خواهد شد ﷺ و در روایت ابن طاوس رحمه الله در ملهوف فرمود داغ تاه ای فرزند من
برگرد و مقاتله نما زمان قلیل چه بسیار سریع زود است که ملاقات میانی بجد خود محمد مصطفی
این یکی نشده اما تشنه دیگر میدانی کیست و چیکه مظلوم کربلا و تنها با بدن پاره پاره بر یکهای که بر کربلا
افتاد کجای اطرف بقتلگاه کربلا و کجای کوه خنین گاه مقتل من یزید یجد الله فی اعدائه و جواب ﷺ
بزرگ نشنیدم بسر مطلب ملک کرد چون بنی هاشم خورد سنه شده دانه جهل ملعون بسجده و زیر
خود گفت یتیم ابو طالب ما را شکست داد و رجال مردم را سوا شرم بسجده گفت مثل
تو بهلوانی میان عرب ندارد چون فردا شده حکم بکن میدان را آب افشانی نموده جارب بنماید
در او ضاع پهلوانی را با پرسش و پهلوانان میل چوب در بالای سر خود شان میکردانند و گفتن
شما سنگی که چهار صد من وزن او است در فرق فرق خود میکردانی تو نیز مشغول بر عمل شوی تا
ایکه محمد بیاید و نیکه آمد تکلیفش بکن اگر مرد میدی این سنگ را مثل من بردار و بازی بکن
چنانچه من میکنم و نیکه این سخن را از شنا بستند و دانک بت نمیتواند سنگ را بردارد و جهل ملعون
و زبان عوام بر تو و راز غلبه شود و یکی گر این مثل دیروز بیت که بجهانگ باران نامده که سواره
با پیاده نمیتواند جنگ نا برگ نامه پس ابو جهل گفت مدبر سجده و بر پا ایستاده و گفت فردا چنین میکنم

اجعلنی فداک یا عطش

فی اعانتنا جواب نیامد

پس فیکه ابوجهل ملعون در اول روز با اوضاع بهلوانی بمیدان رفت و در میدان بنای
کردش گذاشت و سنگ چهار صد منی را بعوض میل چوب میکرد ایشد و بر اوای انداخت
و میگرفت و احدی را جرات نبود که با او مصارعه نماید و کشتی بگیرد و اشعار مدحیه میخواند
پس اصحاب جناب محمد رسول الله بقرار روزهای سابق حاضر گشتند و اراده داشتند
که بجناب جلیل ابوقبیس تشریف فرما باشند چون بقرب میدان رسیدند حضرت فرمود
اگر از کار برویم ابوجهل گوید مرا دیدند و گریختند پس سزاوار نیست که برویم برگردیم
ارگاه با ماحرمه داشته باشد اظهار میکند جواب او را میگوییم و الا میرویم بساحت
چون خورشید تابناک آسمان نبوت بنور جمال باکمال خود افق میدان را منور ساخته
قرار گرفت و اصحابش مالده وار اطراف آنحضرت را گرفتند و چیکه نظر بخس آن ملعون
بروی انور آنحضرت افتاد عرض کرد یا محمد امروز مثل دیروز نیست که مارا سنگ باران
نمایید و آوه‌های مرا زخم دار نمودید و سرمایهٔ فخر تیه خود کردید الآن اگر شجاعت
دارید بیایید این سنگ را مثل من برداشته دیگران بآن بر گزیده خدای او دود از نقوش
آن ناپاک بپاک متغیر اللون شده با صحاب خود فرمود شما را بجا نمیدهد که من تنها مردم
بگوه ابوقبیس میروی بر میگردم اشتاب پس حضرت تشریف برد یاران آنحضرت مضطرب
شده آیا چه میشود بعد از اندک فاصله ناگاه دیدند که آنجناب سنگ بزرگتری با دست
خود گرفته می آورد و چیکه بوسط میدان رسید سنگ را بزمین گذاشت و فرمود ای ابوجهل
سنگی از کوه ابوقبیس آوردم که چهار برابر سنگ تو است مردم تعجب کردند این بزرگوار چه قدر زور
مندست با این بزرگی سنگ را آورد و هریک در حق آنجناب سخن میگفت پس حضرت فرمود
ای ابوجهل من سنگ ترا بر میدارم تو ام سنگ مرا باید از زمین برداری ابوجهل گفت تو اول
سنگ مرا بردار پس جناب افضل موجودات کرم المنقب عظیم الحسب پیش رفته با کشت سنگ را به خفه
سنگ بر هوا انداخت تا بیکه بقدر صد وه نظر مردم مرآه چون سنگ از کرده آنحضرت در میان
زمین و هوا گرفته نیز بسوی آسمان انداخت بنوعی بالا رفت از نظر ناظرین مفقود شد چون
پدید آمد حضرت نیز در هوا گرفته بزمین زد که مفقود الاثر گردید صدای آفرین باوج عیوق رسید
و جمیع حضرت حکم منه ای ابوجهل شجاعت مرا دیدی تو ام سنگیکه آورده ام بردار آن خبیث
عرض کرد عمل تو ام مثل ساحران است من با یکم قوت که در روزهای نبرد مقابل هزار نفر هستم
میخواهی که بر من غالب آمده بکشی پس آنملعون بهمت تمام میدان را گردش نمود با غیظ تمام
با قوت تمام دست نجس خود را هر قدر یکه توانست آورد که سنگ سنا نقه هزار من را حرکت داده بردارد و هوا
بقدر اندازهٔ حرکت بدهد تا سه دفعه چنین کرد نتوانست چیزی بگوید و حواس خفه گردید سنگ را بازگذاشت
برزمین نشست کفها نه و گفت با قحط تو صحیح کرده ای این کار آدمی زاد نیست حاضرین چون مردم را گیر میخورد
او را مسخره نموده و بخنده گرفتند که اندک مانده آن ملعون از خجلت بمیرد اهل مکه این خبر را شنیده و هر کس

مصارعه آنحضرت با بعض کشتی گرفتگان

مردود

بمنزل خود رفت و ابوجهل در منزل خود بسجده و زیر خفه گفت بهتر شده امروز میان
عرب رسوا شدم تدبیری بکنم که اندک مانده است از غصه جان از بدن بیرون آید
پس بسجده عوض نفه مصلحت آنست این مقدمه را بر سید رخفه هشام که ملیک و کلید
دار مکه است و متمول و ریاست خلق با او است فردا حکم نماید میدان را جارو
نمایند و خودش در آنجا حاضر باشد که بنی هاشم پای از اندازه بیرون نگذارند
و با فرزند یتیم ابوطالب کشتی بگیری و فیکه او را در مصارعه انداختی و بر زمین زدی اهل
مردم میدانند که مقدمه سنگ آوردن او و سنگ انداختن بهوا همه سحر است این تدبیر
سجدهٔ ملعون در رای آن ملعون راجح و خوش آمد شد پس آن براد ابلیس با تدبیر و زیرک
تر لیس با جرای فرمودند را بر خود حتم فعل کرد و گفت بنی هاشم ساحرمی باشند و
یقین بدان این عمل ساحران است از جهت رفع شبهه مردم و دفع سحر یتیم مقرر بکن که
فردا اهل مکه عموماً از مرد و زن و بزرگ و کوچک و غریب و بومی در میدان کشتیگیری حاضر باشند
آن یتیم ساحر با من کشتی بگیرد و در مصارعه مقابل من نخواهد شد و چیکه انداختم مغلوب
شده زبان مردم بسته خواهد شد هشام گفت ای فرزند این فکر که کرده خوب
نیست ارگاه تو آنرا انداختی بنی هاشم چون حمزه و عباس و جعفر و دیگر از اشان شمشیر
میکشند و ما را میکشند و قطع نسل مینمایند اگر او ترا انداخت این رسوائی تا روز قیامت
خواهد ماند پس هیچ مصلحت نیست که چنین کار بکنیم ابوجهل عرض کرد اگر چنین نکنی خودم را
خواهم کشت و اشتام بتنگ آن اصرار مینمود و داد با میکرد بالاخره هشام راضی شده و مناسب
دانست که فردا مصارعه جدی ابوجهل با حضرت محمد در میدان مبارزت خواهد شد
چون فردا شده تمامی اهل مکه در کشتیگاه حاضر شدند و ابوجهل مانند خرس
دمان حاضر شده و بعد از تغیر لباس اهل مکه مرتبه میدان را گردید و چشمش بر یتیم بنی هاشم
و المختصر ی نام فتیا و کر مشهور بود و او را بتکلیف بکشتی نمود و او را ننگ آمد که اجابت
نکند چون مصارعه کردند اهل مکه تماشا ایستادند بالاخره ابوجهل با فتی عجیبی او را
چنان بر زمین زد که استخوان اعضایش شکست و عزیزی آفرین از مردم بلند شد پس از
این فتح ابوجهل دغل ملعون از میدان را میکشت و ابیات فتح مناسب حال خود
میخفت و شادمانی میکرد و در این اثنای حال نظر بدقت انش بغلام ابوسعیره افتاد
داد جوانی بود قوی هیکل و بند بکشتی مثل بندی بود او را بکشتی گرفتن دعوت کرد
آنغلام سیاه الفور خود را بمیدان انداخت کشتی گرفتند بنوعی مصارعه میکردند
تماشاگان مبهوت و حیران و سراپا مات ماندند پس ابوجهل تقدم جسته فوق شتری پراد
بسته و انداخت و مانند شتر چموش در زیر زانو انداخت و بشدت و خونریزی کرد استخوان او را
نیز تعریف و توصیف زیاد در حق او گفتند پس ابوجهل بدگوئی مثل حنظل از اشخاص اول

چند مرتبه میدان را جولان عنود جسم بدکیش آن ملعون بر جلال عالم آرای محمدی افتاد و
آنحضرت را برگشتی تکلیف نمود جناب حمزه فرمود ای ابوجهل تو برسم خود مستعد استی
اکنون امروز با تو کشتی بکرم و ترا برزمین بزنم خواهی گفت امروز درمانده بودم دیگر بهلوان
زورمند را الله هخته بلوم ازعای خفین خوای کرد پس مصلحت نیست امروز را مختار که بکفن
فردا انشاء الله تو میدان داری میکنم پس سخن حضرت را عقلاء عرب پسندیدند و مجالس
برهم خورد و هرکس بخانهٔ خود رفت و دو اردوشب در خانهٔ جناب ابوطالب مثل مهر تابان
بود و ماه تابان آید سخن نیست مر ماب الا بجمال است کسیکه از جبین مبین او انوار الهی ساطع باشد چنین کس
ساحر نخواهد بود توفیق الهی رفیق اوست و ابوجهل در دستش مقلوب و مقهور خواهد گردید چون
جنود صبح صادق از افق مشرق ظاهر شد بهپاخلت رب سیاه نامزعه لمعهٔ سپاه ظلمت منهزم
گردانیده و آفتاب زرین کلاه در تخت سیمین افق میدان عالم آرای برجسته و جلال
عدیم المثال مکلهٔ عنبر سیاه ظلمت جهل را منحل نمود و اهل مکه جعفر اکبر انانا و دگر را در مقصد جمع
شدند و حضرت محمد عم در بیرون در خانهٔ جناب ابوطالب مثل مهر تابان ایستاده بود ناگاه
صدای طرقا بلند شد دیدند که ابوجهل ملعون با دو بدبخت ملازم بمیدان میرود و دلیس امیر ارنه
پرسیده است پس حضرت با بوطالب اظهار نمود ای عموی من ابوجهل با این شوکت و شان
رفت و هرگاه مرا چنین اوضاع فراهم نیابد بخواهم رفت ابوطالب عرض کرد ای نور دیدهٔ من
در این اوقات بنی هاشم با بعضی علت مبتلا شده اند و ریاست مکه از دست ما رفته است ما را
آنقدر توانائی ندارد که مثل اساس او در چشیم و دشمن بزرگ مکه شداد است و در ملت زیاد
از حد ادعا دارد و عموماً اگر حضرت حاضر شدند هرچند عرض کردند ما را استطاعت نه دارد بر سم
استقصا التفات نفرمود ناچار آن پسندیده خدا فرمودند بدانید بحق خدای کعبه که عجال محمد در دید
قدرت اوست جلال من بحسب ظاهر مثل جلال او نباشد بخواهم رفت گر با او صفا و بر مقابل
دشمن رفتن مصلحت نیست بنی هاشم در حیرت باشند که چگونه تدارک آن بزرگوار بتوانند آید
انجا حاصل در این فکر بودند و لکن بر همه علیا خود بگری رحمة الله علیها خود دادند که ابوجهل با دو بدبخت شاقی
بمیدان رفت مفکره شده که از وضع بنی هاشم پریشان است که بر پریشان خوب نخواهد
گذشت بالهام خداوندی بر نفس نفیس گفت وقت حمایت است تدبیری کرد این بود و فرمود
بر غلام خود بلیسه این بوقچه لباس را بردوی برسان بخدمت جناب حمزه الله عبده الدوعرض
بکن صاحبه من خدیجه سلام میرساند و این بوقچه لباس را بخدمت شما هدیه فرستاده که ذخیرهٔ
من بود و اینها را بپوشد بر مقابل دشمن خود برود که سبب افتخار بنی هاشم باشد و موجب
نکال و کوری حشاش طایفهٔ گردد غلام شب پرده رصد آفتاب نخواهد رو نق بازار آفتاب نگاهد

دلگیر بنی هاشم

دلگیر بنی هاشم در خانهٔ ابوطالب بیوزناگاه دیدند که میسرهٔ غلام خدیجه دار و شده و بوقچه در کمال
خوبی و زیبائی در محضر جناب محمد بر زمین گذاشت و عرض نمود خاتون من این بوقچه لباس سلاح
مخصوص مبارک تو هدیه فرستاده و عرض سلام دارد که این لباس را بپوشد و بر میدان تشریف فرما شود
چون گره بوقچه را باز دست مبارک کشود و آنها را بپوشید چنان بقد مبارکش مطابق آمد گویا خیاط
فقط بقد شریفش بریده و دوخته است پس بنی هاشم از دیدن محبت و اتحاد خدیجه در نهایت خوشحالی
شده نماز یک شوی در صف انجناب بخواندند و نور روی انورش صد چندان خشید و در یک بانوی آرایش
مشغول شده چنانچه ال هاشم جناب حمزه بر پیشش میداند که دشمن خجل شود ای شیعه عرض میکنم شیعه
این هیئت را اگر ناکام را در روز عاشورا آرایش دادند که بمقابل صد هزار ان کفار میرود و بس عزیزی که
عامهٔ این هیئت را بر سر آش کذاشت و بساچی پیش پوشانید و علاقه کجا دید پدر بهاء خود کفن بر کردن بپوشند
بلی ای شیعه جناب خدیجه راضیه نشده که جناب حمزه با بر یشانی بر مقابل ابوجهل برود و حال آنکه کفن بود
پس در عرصه کربلا چگونه راضی خشید بانوی حرم امامت جناب ام لیلی که شیعه پیغمبر عزت اکبر بر
مقابل صفها بیشمار دشمنان بازغیت برود و میدانست که اورا خواهند کشت چون جناب علی اکبر
بروح اهل بیت مرحوم شد فرمود بگذارید که ای اهل بیت پیغمبر شهید نبوت قربانی علی اکبر
تا ان رسم که نهم سر بخاک پای حسین بخون خویش از غم عطشان مردهای حسین مرا حلال کنید ای مخدرات حرم
که رنگ شهادت مصمم شد اهل بیت چون صدای روح افزای علی اکبر را شنیدند مانند کوه
سکوت بر جای خیمها بیرون کردند پروانهٔ شمع رخسار علی اکبر گردیدند ام لیلا خسته جگر دست در گردن
علی اکبر درآورده و فرمود نظم علی اکبر جوان مادر قدای قد دلجویت پریشانم بکن ای آنکه من
اسیر سنبل مویت بلا خیز است این دام خطرناک است این منزل حسین بی یاور است و دشمن غرب
این قوم سنگین دل پس جناب علی اکبر جوان عرض کرد ای مادر مهربان وقت شهادت است
ترا چون شمع افتاده بخاک بیقرار آش مرا زین تعلقها بر بر دار از وار آش بدین بی یاری
باب من و بیداد دشمن را بدین برنیزه دار و بگیسو و بگرد کردن را مرا زین نوجوانی چیت حاصل کز
گران بخشی بکار ما بیاید خویش قربان پس جناب سکینه شروع بگفتگو نمود که جان ای برادر بیچاره
و نیز جناب خدیجه بفرزندان خود فرمود چادر مرا در حفظ بلند میدان بر پا دارید و کرسی بگذارید و خیمه
قبر از تشریف بردن پیغمبر با چادر جمل مانند زهره تابان در سقف و کوشه خیمه قرار گرفت
و فرمود و دانفه طبق سیم و زر مهیا کردند و میگفت کسیکه پنجه بمرا بین رسانند اگر مغلوم دگیر باشد
آزاد میکنم و اگر حر باشد از مال دنیا بی نیاز میکنم و نیز فرمود قاتل بزرگ از اهل بیت ما فرستاده بود
در زمان حضرت عیسی آنرا بیاورید و در فلان گوشه میدان بسط نمائید که جناب چون تشریف
آورد با بنی هاشم در روی بنشیند و حضرت عیسی این اوضاع حضار شوند حضرت را با آن ملعون
بعد از چون نقل کرده بعد استعلا نقاش در آن قالی صورت کشتی گرفتن را و الله حقیقی حضرت را
نقش کرده بعد پس آوردند و پیش انداختند و اهل حرم منتظر بودند که حضرت محمد با کجا سان تشریف خواهد آورد

ای شیعه منظور خدیگر این بود که عزت و شجاعت پیغمبر را ببیند که منظر او نشسته بود ولیکن سرّ دارم
که زنانی بلند در خیمه و چشم ایشان نیز بجانب میدان کربلا ناگاه چه دیدند زین بلندی
آمد و گرد اشتر و ناره روی آفتاب گرفته شد در این وقت یکی از بانوان حرم امامت از خیمه
بیرون آمد آن کی بود دختر مهر عرب علیها السلام جناب زینب تا خود را بر بالای تل رسانید آن چه دید
بود ربلند مرتبه سنا ای زصدر زین فتاد اگر غلط نکنم عرش برزمین افتاد و حال آنکه چهار صد رحم نیرو
خیمه و خرگاه شداد رحم نیرو دشتر دراین وقت کس باحاد نیامد بگر جناب زینب کبری سلام الله علیها که بود حمید بن مسلم
گوید شنیدم زینب بنت الفسطاط و قوطلها یعولان دابن طاوس در مقتل گوید تقول واحاها واسیداه واهل
بیتاه لیت السّما اطبقت ولیت الجبال تدکدکت علی السّهل بگو مضطر ناچار نالد بود در دو عالم
ملجا بود گه مایوس کی افتد ابن طاوس در مقتل گوید چون زینب علیها السلام آن صحنه را مشاهده کرد
آن شکل که جمع شده دانه های خود کرده بود و کشتی شود که سایبان بجهت آن بدن پاره پاره قرار دهد
دادرا از ریگها گرم نقل نماید بگمان ملایم که مناسب باید ان چنین جزیی میباشد جزیی سنگینی های
مخالفین بلی بروایت ابن طاوس رحمه الله در ملهوف که در پس سفر لعین حاضر شده و صحیح نزد که چرا انتظار
میکشید دیگران راجع آورده غرده احاطه با مظلوم کرده پس ذرعه ثم حربن به دوش چپ او زد و نیزه
شمشیری بگلوی او زد و بروایت دیگر شمشیر را بگلوی مظلوم زد و بروایتی سنان ملعون گردن آن شهید
حلقه طوق کلام حضرت والا شان مانند مهر تابان از افق خاک حضرت ابوطالب طلوع کرد و دعوه
دلاور شمشیر بدوش و کمان بدست گرفته بر پیش رو نهاد و بکمال طرح قوا طرح قوا و عباس در پی او
و ابوطالب و بسیار دیگر جوانان هاشمی از پیش و پس هر فرشته اشعار در مدح اکبر است میخوانند
مقصودش آنست که فرزند مهربان ما مرتب علیا بکمال خود و با نوجوانی شما را شرمنده کرد و باین حالی عالم را طی کرد
پای اهل حرم ناگاه دیدند که حمد و خشنده از زیر ابر سیاه طلوع کرد پس میرزا عرض نمود عموان
من آهسته عادار و در روی فرش بنشینند چون حضرت در روی فرش قرار گرفت و چشم مردم
از دیدن جمال آن جناب خیره میشد و میگفتند مرحبا بازای یاران سراپا چهره تا پای تا سر غرق
نار غیرم پس امام از اذدحام آل هاشم و اخلاص کستری جناب خدیجه متوحش شد
و گفت ای ابوطالب این مصاد عظیم را نذر لازم است در صورتیکه محمد فرزند تو فرزند مرا بوان
بلند بخت و غالب شد در راه خدا یکصد نفر شتر نحر میکنم و والبت راس کوسفند هم قربانی
میکنم و گیسو پسر من محمد را غالب شد بلند بخت مشاهده خواهید داد
که بگیسو خلاصه منظور همشام این بود چنین مطلب عالی را در چشم آل هاشم جلوه
میدهم که ایشان فقرا و هستند نمیتوانند از عهده این برآیند شاید این مصاد عظیم را
موقوف دارند و ابوطالب گفت ای همشام بطاعت ندارم از عهلا مثل نذر تو برآیم
و این گفتگو را چون صنادید قریش بشنیدند نذر کس بنوعی ادای جواب میمود و ابوطالب
قدری خجل شد پس در این وقت عزت با شتیه در ناحیه جناب عباس علم جناب حمزه از نگار شد

فرمود با همشام

مصاعیه

فرمود با همشام این چه اصرار در ابرام تمام است بر تب الکبر هر گاه فرزند تو ابوجهل فرزند برادر محمد
غالب آمد دانه اخت صد نفر شتر و چهار صد رأس گوسفند در راه خدا قربان میکنم چون
عباس این عزت را کشید لولا در عقبه ربوبیت پسند آمد و خطاب مستطاب از مصدر رد جلال
بدرگه رسید گواه ما باشید چون عباس این عزت را کشید که حبیب من محمد در نزد دشمن خود جناب
نکند قسم بعزت جلالم که عباس را در دو دنیا و نه در آخرت فقیر و دیجز نکنم و غنی عیالم دال
هاشم نیز شاد و خرم شدند و شام و ابوجهل و دوستان اینان خوار شدند ای شیعیان
علی بن ابیطالب عباس عموی پیغمبر صلی الله علیه و آله بگه عزت در نزد خدا تعالی محترم شد
پس فهمیدم عباس علمدار کربلا فرزند رشید علی ابن ابیطالب که مانبی هاشم بود بچه جلال رسید که
در راه خدا و جناب امام غریب شهید الشهداء ع (یعنی ابا عبد الله الحسین) بچه سان جان نثار کرد
و ابکی کالغمام وانتم ابکوا علی العباس فی اللواء والحملة قد قطع
ید یه عند الفرات وذبح راسه بالکرب والمحنة پس میگریم ما مانند ابر بهار
و ای مؤمنین شما هم بگریید بر حضرت عباس صاحب علم و حمله او بتحقیق بریده شد هر دو
بازوی او در شط فرات که آب مرگ آور و بجهت اطفال تشنه شهادت یافت عنایت لیث کلزار مدینه یعنی جناب
میکنه و علاوه بر بریده شدن دو دست او زدیدن باگرز و غم و محنت ام گریه کنندگان بر سر او
چون بیرق از کف عباس بزمین افتاد شور و نحس در سلطان انس و جان افتاد بخون و فیه انجم طبیه رایت حمد
که نقش صاحب رایت بخون طپان افتاد بعقل کهتم از اولاد آدم آول کیست که بخت خویش و بقبول از مقال افتاد
جواب داد که اول حسین تشنه جگر که ام عطاء بلاد تا کهان افتاد دلاور پسر فرزند بوتراب دلیر
برادر زاده عباس مهربان افتاد کرای بزار با جگر برادر عباس قسم بجان تو کانش مرا بجان افتاد
کل حیاتی شده از خط آب پژمرده بهار عمر در اندیشه خزان افتاد المحاصل وقتیکه عباس رضی الله عنه
قرار قربانی را بر ذمه همت خود قبول نمود و بنای مصاف شد پس ابوجهل ملعون میدان را
نگریست دید کسی بر کشتی او اقدام نمیکند و در کشتی نخس خود را بر کشتی جناب محمد کردانید و عرض نمود
وقت مصاف حضرت است حضرت چون خواست قدم بنوبت را برداشته بمیدان بگذارد از نور
روی جهان آرایش دیده خیره میشد چون آفتاب عالم تاب در وسط میدان قرار گرفت
فرمود ای ابوجهل اول نوبت با شما است و کشتی گرفتن شأن من نیست و چنانچه ایستاده ام
لشکر تکن را میافکنم اگر تو مرا از زمین برداشتی بمنزله ایکه مرا انداختی و اگر نتوانستی
پای مرا از زمین برداری پس قوت تو بر قوت من غالب نیامد و اگر من نیز پای ترا
از زمین برندارم و بر هوا مرتفع ننمایم منم مغلوب میشم پس تدبیر عقل کل را کل
حقارت پسند نمود و ابوجهل ام راضی شد پس حضرت خاتم الانبیاء محمد المصطفی کالشمس در وسط
الشتا لشکر توقف افکنده و ابوجهل هفت مرتبه میدان را گشت نمود و هجوم آورده با غیظ تمام از

آنحضرت در سویدای قلب خدیجه قرار گرفت و خدیجه ملیکهٔ مکه بود و ثروتی و جهازهای بسیار داشت
پس خدیجه گفت ای عالم چه دانستی که محمد پیغمبر است گفت صفات او را در توریة
خوانده‌ام که او است خاتم پیغمبران و خوانده‌ام که مادر و پدر او در جلو لیت او خواهند مرد
و جد او عم او را در کفالت و محافظت خواهند نمود و زنی از قریش خواهد خواست
که بزرگ قریش باشد و در میان عشیرهٔ خود امیر و صاحب تدبیر باشد و دست خواهد
بشاره کرد بسوی خدیجه و گفت این سخن را از من نگاه دار ای خدیجه و شوهر چنین شتابد
بر جلالت آنحضرت و محقق این مواصلت با سعادت او نمود پس محبت خدیجه
نسبت با آنحضرت مضاعف و زیاده ترشد و از یاران مخفی داشت و چون آن عالم
از پیش خدیجه برخواست گفت سعی کن که جناب تو از دست تو بدر نرود که مراد جهت
او مودت سعادت دنیا و آخرت است و خدیجه را عمی بود که او را ورقه میگفتند و در نهایت
علم و دانش بود و کتابهای آسمانی را خوانده بود و صفات پیغمبر آخر الزمان در کتب دیده و خوانده
بود که او زنی از قریش را تزویج خواهد نمود با شوهر خود با شد و مال بسیار برای آنحضرت
خرج کند و در جمیع امور مساعد و معاون و یار او باشد و ورقه امید داشت که آن زن
خدیجه باشد پس ورقه رسالت و شرف او را مکرر میگفت تا خدیجه را شخصی و صلت خواهی کرد
که از جمیع اهل زمین و اهل آسمان اشرف باشد و خدیجه در هر ناحیه خلقان و جواهرات بسیار
داشت تا آنکه بعضی گفته‌اند که زیاده از هشتاد هزار نفر مشتری او متفرق بود و در هر مکان و در
هر ناحیه ملازمان و وکلا او بتجارت مشغول بودند مانند مصر و شام و حبشه و غیر آنها و او را
رحمه ابن عبد بن عبد العزی پسر عمی بود و از جهت محافظت حضرت رسول ترک سفر کرده بود روزی حضرت
رسول چون بنزد ابو طالب رفت و او را غمگین یافت و فرمود که ای عم سبب اندوه شما چیست
ابو طالب گفت ای فرزند برادرم بسیار تنگ شده است
و پیر شده‌ام و تنگدست شده‌ام و دو فاقه تنزد یک شده است و ارزو دارم که ترا زنی بوده باشد
که من بآن شاد گردم و ظهور و ترقیات او را مشاهده نمایم حضرت رسول فرمود که ای عم شما را در این
باب چه تدبیر بخاطر رسیده است ابو طالب گفت ای فرزند برادرم خدیجه دختر خویلد مال بسیار
دارد و دختران اهل مکه از مال او منتفع شده‌اند یا راضی هستی که از برای تو مالی بگیرم که بتجارت
بروی شاید خدا نفعی کرامت فرماید که ابو طالب بر آرزوهای بآن مقید گردد و حضرت فرمود
که بسیار خوب است برخیز و آنچه صلاح میدانی چنان کن پس ابو طالب با برادران خود بخانهٔ
خدیجه رفتند و او خانهٔ وسعت و بر بار داشت قبهٔ حریر سبز زده بودند منقش
بانواع صورتها و نقشها و طنابهای ابریشم بر میخهای فولاد بسته بودند و پیش از آن دو
شتر هر کرده بودند یکی عود کندی و دیگری عنبر بن عایذ و بعد از فوت ایشان عتبة بن ابی
معیط و صلت بن ابی شهاب او را تجارت کاری کردند و هر یک چهار صد غلام و کنیز داشتند

و ابو جهل و ابو سفیان تجارت کردند و خدیجه امر را بحجاب گذرانیده و در پیش آنحضرت و مسئول
مایحتاج و برای کاروانیان و اثاثیان اوصاف آنحضرت بسیار شنیده بودند و معجزات
بسیار که قریش از آنحضرت دیده بودند برای او ظاهر گردیده بود پس عمّ خود و رقه بن نوفل را طلبید
و گفت ای عم میخواهم شوهر بگیرم و مردم بسیار طلب میکنند و دل من بهیچیک قبول نمیکند
ورقه گفت ای خدیجه میخواهی حدیث خویش و امر عجیبی از تو روایت کنم نزد من کاملی
هست که در آن طلسمها و عزیمتها هست من عزیمتی میخوانم بر آب و غسل میکنی
بآن آب و من دعائی میتویسم از انجیل و زبور بر زیر سر بگذاری و نکیه کنی و چون بخواب
میروی البته آنکه مشوهر تو خواهد بود او در خواب خواهی دید چون خدیجه بفرموده او عمل نمود و بخواب
رفت در خواب دید که مردی بزرگوار آمد نه بلند نه کوتاه و کشاده چشم و تاریک ابرو و شیرین چشم
و دهانش او سفید و خوشبوی او بزرگ کل و در نهایت ملاحت و فصاحت و از سایر خلق ممتاز
و در میان مردم کفش علامتی بود و بر اسبی از نور سوار بود و لجام آن اسب از طلا بود و زینش
مرصع بود بانواع جواهر گران بها و در دست آن اسب بردی آدمیان شبیه بود و بالایش مانند بالهای
کاو بود و گامش بقدر مد بصر بود و آن سوار او را از خانهٔ ابو طالب بیرون آورد چون
خدیجه او را در بر گرفت و در دامن خود نشانید چون از خواب بیدار شد در باقی
شب خواب نبرد و صبح بگاه عزم خود رفت و خواب خود را نقل کرد و ورقه گفت ای
خدیجه اگر خواب تو راست است سعادتمند و در استکاری خواهی شد آنکه تو در خواب دیده
بر سر او دست تاج کرامت و شفیع گناه کاران است در روز قیامت و در نزد عرب و عجم
در دنیا و آخرت و او محمد بن عبد الله بن عبد المطلب است چون خدیجه این سخنان را شنید
آتش محبت آنحضرت در سینه اش مشتعل گردید و بخانهٔ خود مراجعت و در رختخواب نشست و از انجا
آنحضرت میگریست و اشعار شورانگیز او میخواند و از خود بیخود گردید بطوریکه نمیتوانست کرد و در این اندیشه
بود که ناگاه صدای در خانه شنید و از آن صدا آشنا امید وار گردید ناگاه جاریهٔ آمد و گفت
ای سیدهٔ من ایکه بزرگواران عرب یعنی فرزندان عبد المطلب بدر خانه آمده اند خدیجه از
استماع این نامها آشفته از جرد قرار بیکانه شد و گفت در را بگشا و علیزه را بگو فرشهای
زیبا برای ایشان مرتب گرداند و هر یک را در مرتبهٔ خود بنشاند و انواع خوراکها و اطعمه برای ایشان حاضر
سازد و خود در پس پردهٔ حجاب نشست و چون ایشان طعام تناول نمودند و آغاز مکالمه
نمودند از پس پرده بکلام لطیف و سخنان ظریف ایشان جواب گفت کدای بزرگواران
مکه و عرم از انوار قدوم خود گلبن هزار شکر کلستان آرم که اید هر حاجت که دارید برآورده است
ابو طالب گفت برای حاجتی آمده ایم که نفعش بر تو عاید میگردد و دیگرش بر تو میافزاید برای
پسر برادر خود محمد آمده ایم چون خدیجه آن نام دلکشا را شنید دل از دست داد و بیقرار
گفت او خود کجاست که من حاجت او را از لبهای شکر خای او بشنوم و هر حاجتی که داشته باشد بجان

در کتاب تبرالذاب از مؤلفات عامر دارست فبکی الحسین وقال اللهم احکم بیننا وبین قوم الظالمین دعونا لینصرونا فقتلونا فنودی فی الهوی یا حسین وعدک فان له مرضعا فی الجنة فی الملهوف پس حضرت متوجه زینب شد فرمود ای خواهر من بگیر این طفل را پس آن امام شهیدرا از حلقوم طفل کشیده و دو دست خود را بزیر حلق آن طفل گرفت چون مملو از خون شد بجانب آسمان پاشید قطره از آن خون بزمین عود نکرد پس فرمود آسان است بر من این بلا در راه خداوند عالمیان الهی این طفل من کمتر از ناقه صالح نیست یا معین قتل اقل قوما قتلوک جرأت بسیار جرأت کردند بر خدا و بهتک حرمت رسول الله بعد از تو خاک بر سر زنند کالی دنیا اما حمید بن مسلم گوید نظر کردم دیدم بروی دست سید الشهدا ناگاه زنی که نور از رخ او آفتاب را مینشاند رو از شکاف خیمه گاهی بیافتاد و کاهی برخواست نالان و افتان و دامن کشان آمد چون بمن رسید گفت ای عمرو بن سعد لعنک الله آیا میکشد برادر من حسین را و من بر تو مینگرم آن زن خود را بر بدن برادر انداخت و گفت برادر جان با خواهر خود سخن گو پیش از آنکه جان از بدن تو بیرون رود دل من بسوزد و آتش در جگرم افتد آن امام دست بر دوش خواهر نهاد و فرمود برخیز و بخیمه برو و صبر پیشه کن و بدان که مردم روی زمین بمیرند و آسمان و زمین فانی شوند غیر خدا کسی باقی نماند و همه نزد خدا جمع شوند پس آن زن گفت ای برادر دل من بسوخت و جگرم کباب شد و آتش اندوه در جانم افتاد و صبرم نماند پس آن امام فرمود ای خواهر من صبر کن بحق خدا و بحق رسول خدا و بحق مادر و پدر و برادر من چون حضرت عثمان ذو النورین بخانه بسوی خیمه گاه برگشت و حضرت خواهر را گرد کودکان مادر رضاع صغیر بیافت که طفل تشنه را سیراب کردم نظم بیابستان که بر دوش آن صغیر بردی دست من خونابش بیابستان که جنبش زآب کوثر کرد سیرابش بیابستان که کردم لحظه از گریه خوابش بیابستان که افشاندم ز نوک مرغ خوش الحانش بیابستان که بر دوش پیمبر بیک ساعت دو صد بار ان نشست و دگر ناخن بپستانت بیابستان که عنبر از من نخله بسی پیمبر بیک ساعت دو صد بار ان نشست یکی اکبر یکی اصغر چون اهل بیت صدای ناله امام عرب را شنیدند از خیام گریان الا حزام امام ما الاحتشام ما شتابان آهنگ او کردند بگان خود جدا افتاده بسجدند برون دویدند پس آن طفل مسکوم و مظلوم را در آن بادیه گرفته هر یک مانند رمه خود شان و مثل ابر گریان با ناله و فغان عرض کردند چه گناه ایم که از تیر و تیغ و نیزه و خنجر بزرگ و کوچک باشد شهید فرقه کافر یکی زتیغ جفا منکسات داس خاکش یکی ز تیغ ستم کشته چاک حنجر پاکش حسین واین هم تحفت نوجوی و نه گناهی چه واقعت خدا یا جزوی داده الهی در اخیال مادر رضاع اصغر

سر برگشته اقبال

برگشته اقبال طایر شکسته بال خونین پر بسیر چه پائید بزبان حال میگفت نظم نرد ستم ای علی اصغر سوی جنان رفتی جهان ندیده بکام دل از جهان رفتی ز مهد سینه مادر ملول کردندی بگاه واره آغوش حوریان رفتی ترا ای علی اکبر جوان بسر فتاده سوی اکبر جوان رفتی چه شد از تو بریدم تو بمجده خویش برای شکوه بفردوس جاودان رفتی من از تو منفعل ای پکر آب خنک بخاک تیره از بین تیره خاکدان رفتی ز سنگ حادثه ای طایر بهشتی من زباغ دل بسوی خلد پرستان رفتی سکینه چشم براه تو دو تو از نظرش چه نور دیده ام ای نور دیده کان رفتی پس اهل بیت در ماتم الطفل صغیر بنوعی گریستند که دیده ندیده حاضیع کوش نشنیده بود حضرت امام ۳ از اسب فرود آمده مغلاف شمشیر دو یا بسر فنیزه زمین را حفر نمود آنطفل آغشته بخون را دفن نمود مؤلف گوید لوتوضیح انکه وجه اختصاص آن صغیر کریخون لودرا بجانب آسمان پاشید یحتمل خوف نزول عذاب باشد زیرا که عادت عقلاء وصاحبان عدل ورحم آن جاری شده که هرگاه یک غلام را اذیت نماید بغلام دیگر دادین مغضوب سالک باشد ودرد ظالم خود نگذرد فعلا و نیز لسانا بشفقت و رشت التفته مؤول یتحمل میکند دیر تادیب و عقوبت آن ظالم این صغیر را مخصوص سکوت بود دیر باداش اذیت آن ظالمان نزد حق حرب دشت و نیز کلام حسین بخلاف سایر شهداء که فرمان و حتما نمودند با نها جور اکشند و بخان خشن راهی گردند نمودند عدو با بلوا مامت دشت که من بعد سبب بر بدن ایشان میتازند و آنطفل کوچک بدن لطیفش بالمره مفقود و میشود و سراشرا هرگاه بر نیزه گذارند در مجلس یزید کرفرق بهود و نصاری بود دلیل نزدیک سلطان است تو بیخ و سرزنش بدان اسلام خواهند نمود که چرا این مشاهد را سر سرش بر سر نیزه کرده اند و از انجناب چون کمال مرحمت با سلطان داشت بحکمت ستر این عار دفن نمود و علاوه قوة نفس و صبر بر بلا یا از این طفل نسبت با کبار شهداء علیهم السلام ضعیفتر است یحتمل انکه نفرین نمود و بحکمت قرب و منزلتی که داشت نزد خداوند عضب تعجیل نمود باین امت و بدیهات دیگر چون عمر سعد ملعون حکم نمود که سر ای قرطلعت شهداء را از پیکر خون آلود ایشان جدا کنه بر سر نیزه ها بنشنه و فیکه فرق مبارک شهداء را بر سر نیزه ها نصب کردند آنملعون گفت پس سر علی اصغر شیر خوار را چرا بر نیزه نصب نکنید امر عوض کردند بدنش دفن کرد او را گفت پیدا نمایید بدن علی اصغر را جا عتی از کفار با سر نیزه ها میجستند یک سر نیزه را بخاک فرو دیدند ناگاه جوانی دیدند طالبی در سر نیزه خون بدن آنطفل مظلوم را بلند نمود نیزه سر او را بریدند نصب بر سر سنان کردند بعضا گفته اند وجه بخاطر حقیر میرسد یکی انکه بایست چنین بکنند و سر او را نیز بر سر نیزه نصب نمایند تا نفاوت ایشان بر جمیع ناس معلوم گردد که بچه سان با اولاد مصطفی ظلم کرده اند وجه دوم آنکه در صورتیکه امام ۳ طفل رضیع خود دفن نمایند که محفوظ مانده در اینصورت بحتمل اولی دشمن در قوة احدی نمیباشد که بر بارد نعش او را از خواب خاک با امر آن ناپاک بیرون آورده بر سر نیزه ها بنمایند و بر سر نیزه بزنند که دفن امام مثل سایر مردم ثبت الحاصل اگر چنین بود عین مدعا بود و گر ضعیف لیکن

الا فلعنت الله علی القوم الظالمین [illegible] نیز شروع میرود بر شعشعه حدیث تجارت

حضرت رسول از بعضی از اصحاب آنحضرت نهری جاری شد چنانچه ذکر شد پس فرمود به میسره فرمود که اگر اندک خرمائی داری بیاور چون علیق خرما را نزد آن حضرت گذاشتند خرما را تناول بفرمود و هسته آنها را از زمین پنهان میکرد عباس گفت چرا چنین میکنی ای فرزند برادر فرمود ای عم نمیخواهم که در اینجا نخلستانی بیارآورم عباس گفت گویی میتوخواهد درد فرمود که همین ساعت خواهی دید آیات بزرگ پروردگار مرا چون آندگی راهی از آن وادی طی نشده حضرت فرمود که ای عم برگرد و نخلها را ببین و از برای ما خرما بچین عباس چون برگشت دید که نخلها سر بفلک آسمان کشیده و خوشهها از رطب خرما آویخته است پس یک شتر از آن خرما بار کرد و بخدمت آنحضرت آورد و تا مدت اهل قافله خوردند و شکر الهی و ثنای حضرت رسالت پناهی گفتند و ابوجهل میگفت که ای قوم محمد از آنچه جادو کرد مبذل حق آورد پس فرستند تا بگردنگاه ایله برسند و در آنجا دیری بود که راهب بسیار در آن دیر بطور دوران میان ایشان راهبی بود که از اهل دانائی بود و او را قیلق بن یونان بن عبد الصلیب میگفتند و کنیت او ابو خبیر بود و او صفات آنحضرت را از جمیع کتب خوانده بود و هرگاه که قافلات انجیل نمود و بپیغمبر آخرالزمان میرسید میگریست و میگفت ای فرزندان من کی باشد که مرا بشارت دهید باینکه بشیر نذیر که مبعوث گردد از تهامه و مولدش باشد بتاج اکرام سرمایه افتخار بر و غالبه و شفاعت کند عاصیان را یوم القیمه پس راهبانان با میگفتند کدام از کردن خود را هلاک گردی مگر نزد یک است او میگفت بلی والله می باید که ظاهر شده باشد در بیت الحرام و دین او نزد خدا اسلام است مرا بشارت خواهید داد که او از زمین حجاز یا بین زمین رسیده ابر بر سر او سایه افکنده است و مکرر یاد آنحضرت میکرد و میگریست تا آنکه دیده اش ضعیف شد روزی رهبانان از آن دیر بسوی راه نظر میکردند ناگاه دیدند که قافله از دور صحرا طلوع کرده و در پیش قافله خود سیصد ی دیدند که در زیر ابر میخرامند و نور نبوت از جبین او بمرتبه از ساطع است که دیده را خیره باید پس فریاد برآوردند که ای پدر عقلائی یعنی اینک قافله که بار بشراک جسته از جانب حجاز پدید شده راهب گفت ای فرزندان روحانی بسی قافله از آن سو آمد و من یوسف گم گشته خود را در آن قافله نیافتم دیده خود را از مفارقت او با جنت گفته ای پدر نور از این قافله هیچ نشان ساطع است گفت گویا وقت آن شده است که تنبره مفارقت بصیقل صلاح عمل مبدل کرده پس روی بسوی آسمان کرده بگفت ای خداوند و سید و مولای من مجاز و منزلت آن محبوبی که فکر من در باب او پیوسته در تزاید است که دیده من بمن باز ده که خود شبه جمال او را بهینم انوار و جمالش با خود نرسیده بود که دیده اش روشن شد پس بر بهبانان دیگر خطاب کرد که دانستید جاه و منزلت محبوب مرا نزد علام الغیوب پس گفت ای فرزندان گرامی اگر آن پیغمبر مبعوث در میان این گروه است در زیر این درخت فرود خواهد آمد و درخت خشک از برکت او سبز خواهد شد و میوه خواهد آورد بدرستیکه بسیاری از پیغمبران در زیر این درخت نشسته اند و از زمان حضرت عیسی تا حال خشک شده است و این چاه تهامه است که آب در آن ندیده ایم

داد از این

داد از این چاه آب خواهد آشامید چون از مکه زمانی گذشت اهل قافله رسیده و در دور چاه فرود آمدند و بار ها را از شتران فرود آوردند و چون حضرت رسول را بپوشته از اهل قافله خلوت اختیار میکرد و مشغول ذکر خدا میگردید بجانب آن درخت میل فرمود و چون در زیر درخت قرار گرفت درساعت درخت سبز شده و میوه آورد پس برخاست و بر چاه آمد و چون چاه خشک دید آب دهان مبارک خود را در آن افکند و در همان ساعت چشمه از اطراف چاه جوشیده و پر شده از آب گشت شیر بزلال چون راهب آن احوال را مشاهده نمود گفت ای فرزندان مطلوب من همین است نشتابید و نیکوترین طعامها مهیا کنید تا مشرف شویم بخدمت سید بنی هاشم که از دست سید انام دارد او همان بگیریم از برای حجیج رهبانان پس ایشان متوجه شدند و طعام نیکوئی مهیا کردند پس گفت بروید و سر کرده این گروه را بطلبید دیگر شدید بدر سلام میرسانید شما را دعوتیه از برای شما مهیا ساخته و التماس مینماید که بطعام او حاضر شوید چون آن مرد بزیر آمد و نظرش بر ابوجهل لعین افتاد و رسالت راهب را باو رسانید ابوجهل مذاکره در میان قافله کرد این راهب برای ما طعامی مهیا کرده است او حاضر شوید و دیر او گفتند ما کی از نزد ما نهاد خود بگذاریم ابوجهل و غل ملعون از گفت محمد را بگذارید که او راست میگوید این است پس اهل قافله بخدمت آنحضرت رفتند و التماس کردند که نزد متاع ایشان بنشیند و ابوجهل پیش فتاد و ایشان از عقب بجانب صومعه راهب روان شدند چون داخل صومعه شدند ایشان را اکرام نمود و طعام حاضر کردند و چون ایشان مشغول طعام خوردن شدند راهب کلاه از سر برداشت و در روی ایشان یکیک نظر کرد و در یک صفات پیغمبر آخرالزمان را ندید پس گفت خیر است و فریاد برآورد که وا خیبتاه ناامید شدم و مطلوب بخود نرسیدم پس گفت ای بزرگان قریش آیا کسی از شما مانده است که هنوز نیامده باشد ابوجهل گفت بلی جوان خورد سالی است که اخیرا زن شده است و بر اسم او بتجارت آمده است امنوز سمن را نام نگذاشته و کمتر از حمزه رحمت و چنان بروان ابوجهل نزدیک نیست فتاد و گفت چرا نگفتی که در میان قافله مانده است بشیر نذیر و سراج منیر داورا نگذاشته ایم نزد متاع خود مکرر بسیار راستگو و امانت و عدالت و دیانت او در میان ما از زد بهتری نیست پس حمزه متوجه راهب شده بنمایش آن کتاب که در دست داری و خبرده که چه چیز در آن کتاب است تا من عقده ترا بگشایم و او را که مطلبی بتو بنمایم راهب گفت ای سید بس این کتابیست که او صاف پیغمبر آخرالزمان را در آن نوشته است صفت او چنان است که بسیار بلند نیست و بسیار کوتاه نیست و معتدل القامت است و در میان دو کتفش علامتی هست دایره بر سر او سایه میافکند و از زمین تهامه مبعوث خواهد شد و شفیع عاصیان خواهد بود در قیامت عباس گفت ای راهب اگر او را میکوئی بدینی تا شاید گفت بلی عباس گفت با من بیا در زیر درخت صاحب این صفات بتو بنمایم پس

راهب با سرعت تمام روانه شد و بخدمت آنحضرت شتافت چون نزدیک رسید حضرت او را
تعظیم نمود راهب بر آنحضرت سلام کرد حضرت فرمود علیک السلام ای عالم راهبان ادیب ادای
خلیق بن یوناش عبد الصلیب راهب گفت نام مرا چه دانستی و کی ترا خبر داد راهب پاسخ داد
من در صحف گذشتگان خوانده ام که من در آخر زمان مبعوث خواهم شد پس راهب بر قدم
آنحضرت افتاد و بوسید در وی خود را میمالید و میگفت ای سید بشیر امید دارم که بر لیلهٔ من
حاضر شوی و کرامت ترا زیاده کرداند حضرت فرمود که این امر را بمن سپرده اند
راهب گفت من خادم مال اینها نرا که اگر عقلائی و بشری ترا نشناسد کم شود بشری بفروش بدهم
پس آنجناب باو روانه در بر شده و آن دیر در درگاه داشت بکی بزرگ و دیگری کوچک و در پیش
درگاه کوچک کلیسیائی ساخته بودند و در آنجا صورتها تصنیف کرده بودند و در گاه را بران آن کوچک که هر
که از آن درگاه داخل شود مخفی و هم نشود و بقدرت عظیم آن صورتها بگذارد راهب حضرت را
دانسته از آن راه برد که معجزات او را مشاهده نماید و یقین او زیاده گردد چون راهب مخفی
دان در گاه داخل شد بقدرت الهی آن درگاه بلند شد حضرت راست داخل شد و چون حضرت
حضرت داخل مجلس شد امر بر خواستند و او را در صدر مجلس جای دادند و راهب در خدمت او بایستاد
و کشیشان دیگر هم بر پای ایستادند و میوهای لطیف شام را نزد آنحضرت آوردند پس راهب رو
با سمان بلند کرد که پروردگارا خاتم نبوت را میخواهم ببینم پس جبرئیل آمد و جامهٔ آنحضرت سبز
در بر کرد که مهر نبوت ظاهر شد از میان دو کتف حضرت و نوری آسمان را شعاع کرد
که خانه روشن شد پس راهب دانست آن نور بسجود افتاد و چون سر از سجده بر داشت گفت تو
آن کسی که من مطلبیدم پس قوم متفرق شدند و آنحضرت با میسره نزد راهب ماندند و راهب جمیع ملعون
غایب دلیل برگشت و چون خلوت شد راهب گفت ای سید من بشارت باد ترا که حق تعالی
کرد تمنای سرکشان خوب برای تو ذلیل خواهد کرد امیران و مالک سایر بلاد خواهی کرد و
بر تو قرآن نازل خواهد شد و تو ولی و سید انام و دین تو آت اسلام و بتان را خواهی شکست
و نام تو باقی خواهد ماند تا آخر الزمان ای سید من از تو سؤال میکنم که بصدق کیش بر ما بامانی
جمیع راهبانان که جزیه بگیری از ایشان در زمان خود پس عیسی گفت که خواندن محمد
از من سلام برسان و بشارت ده او را که ظفر یافته است بسیدی انام و حقیقتم نسل این پیغمبر
از فرزندان او خواهد کرد سید و نام خراد تا آخر الزمان باقی خواهد ماند و هر کس بر او حسد
خواهد برد و بکوباد که داخل بهشت نمیشود مگر کسیکه باو ایمان آورد و تصدیق رسالت او نماید
بر شیکه او شرف پیغمبران و افضل ایشان است و حذر نما در شام بر او از یهود که اعدای او سند
تا بر کرد و بسوی بیت الله الحرام پس حضرت را مشایعت و وداع کرد و بسوی قافله مراجعت نمود
روانه شد بجانب شام بیلدای شیعیه چنانچه جناب رسول الله با اعجاز باز گشت قافله
سیراب نمود و از هشت خرما محمل باقی شده خرما آورده حضرت و راهب بسیار انجا ضیافت کرد

ختم اهل قافله

و جمیع اهل قافله را سه روز ضیافت نمود بر طبق احترام حضرت سید المتقین ولیکن گفته اند این بزرگوار در
احترام راز آدلا و آنجناب برخاستند و جوانان او را در سمای شکر کشیده و کرسی بر پشت
منزل بمنزل و شهر بشهر گرد بیستند چنانچه این زیاد در بنای محمدین شهید و طارق بن ابی طیار و شمر
ذی الجوشن و جمعی کثیری از مدعیان که قریب بتحمل سر آن شهداء و اهل بیت خدا نمیخواهند روانه شام نمود مظلوم
بن المظلوم و حق چهارم حضرت خاتم النبیین امام علیل جناب سید الساجدین علی بن الحسین زین العابدین
را غل در گردن کردند محتشم کاشی در شرح حال ایشان ترک و خط و دیلم گوید با تغیر علیه ما دیلم قزوین سوز
گوید و بدمنزل که وارد میکردند خلق بر حرس از خانق پیشواز سپاه با بینبال ابن زیاد و سالا
میکردند با دف و دایره و سازو نواز و چنگ و جغانه ابواب طرب مسدود و بر دری خوشحالان
میکشودند و در هر منزلی از منازل معجزه باهر کانوا عن آیاتها معرضین از آنها هفت از حرف مبارک
خامس آل عبا شنیدند قوم بتقاریر سخنان الرسول المعلوم با عبد الله الحسین کلمات هدیه تا شکر
ابن زیاد به گوهر دو حرم محترم آل پیغمبر بر بیرقهای ایشان فرود آمدند و اسیران را در میان گرفتند
ملعونی از مستحفظین گوید سر مبارک فرزند فاطمه را بر سر نیزه کهنه بودم در کمال خوشی و دلی
مشغول حرکت بودم که ناگاه دستی پیدا شد از قلم فولاد با حرکت مداد از خون بدیوار
چنان نوشت عجبا امة قتلوا حسینا شفاعة جدّه یوم الحساب یعنی آیا
امتی که کشته حسین شهید شفاعت از جدی دارند در قیامت وما ازین قصه مضطرب
شدیم کسی برخواست که آن دست بگیرد و پنهان شد و چون دشت باز ظاهر شد
و نوشت این بیت فلا و الله لیس لهم شفیع و هم یوم القیمة فی العذاب پس در قسم
بخدا نیست از برای ایشان شفیعی و در عذاب مخشر مخلد خواهند بود مرتبهٔ دیگر قصد کردیم
آن دست کرا نه غایب شد و پس از لحظه ظاهر گردید و نوشت این بیت قد قتل الحسین بحکم جور
و خالف حکمه حکم الکتاب بتحقیق کشتند حسین را از روی ظلم و مخالفت کردند حکم کتاب
حذارا در انحال پیر مرد راهبی بیام دیر آمد نداکرد که ای لشکر شوم این سیاه مرتب از کدام کشورند
دین زنان خسته کو با اهل بیت این سرند لشکری بر کرد جمعی از زنان دستور کیست دین مرتبا
بر دوش کی سر پر نور کیست یکی از لشکریان ندا کرد که از عراق می آئیم و محاربهٔ حسین رفته بودیم
اینک سر او را با اهل بیت او بجهت والی شام می بریم نصرانی گفت حسینی که پدر رئیس
عم پیغمبر شماست کشته آری نصرانی گفت وای بر شما بدامتی پسندیده خدا لعنت
کند شما را که فرزند پیغمبر خود را میکشید و اهل بیت او را اسیر میکنید لعنت رسول محترم
عیسی بن مریم اگر میدانست فرزندی بعالم نصاری هرگز زنده بلوم نمیماند که او بنده
بلوم پس از حق صاحب دیهم عیسی است رسول واجب التعظیم عیسی است بخشه خواهشی
جزوی قبیح است بخشت ما ملاقات مسیح است اگر کی دهنده در دین مبین کرد ستم ربط
خیر المرسلین کرد ندانم روز حشرای ناکس چند چه باشد نزد او نزد خداوند پس باواز بلند گفت

این کتاب وقف است بر طلاب علوم دینی
مدرسه لنگر ابن مهدی
نصرانی راهب در مسیحا
منگ راهب در دیر
حضرت با او قوم
مهر مدرسه

ای قوم آیا چه شود گر بسر کوفه خویش بگوشه ده هزار درهم نقد از من بگیرید و این سر مبارک را بمن بسپارید
وقت رحیل باز تسلیم وی نمایم چون شمر و لدالزنا دین به دنیا فروخته حجت را شنیده بی اختیار
شده و گفت این معامله را دیر کرده باشد گویم که دین را به دنیا سودا کردیم زر را بگیرید و سر را به ما دهید
پر آغلوله زر سرخ آنی که در کیسه نهاده و سر را دید که بسیکی از معتمدین خود سپرد و آن سر مبارک را
تسلیم راهب نمود چون سر بخانه برد فرزند رسول خدا و اصل پدر شده و پدر فضائل از نور فرزند حاصل گشته
خلیل گردیده لا تقنطوا نداکرد ﴿نظم﴾ کرای نصرانی از ننگ مسلمانی چنین کردی جهاد چندادی خویش را
از اهل یقین کردی جزات الله خیرا مرحبا ای مرد نصرانی که تکمیل تو نصرانه براز ناقص مسلمانی پس
راهب آن سر را بمشک و گلاب شست و بروی سجاده خویش نهاده و خود بخانه بگرفت چون پاسی
از شب گذشت ناگاه دید سقف آن خانه شکافته شد و عماری چند بزیر آمده و حوری چند
فرا پیش آمدند که طرقوا طرقوا یفضی راه دهید که حوا مادر آدمیان و مریم مادر عیسی بن مریم و سارهٔ
زوجهٔ ابراهیم خلیل و هاجر و دایهٔ مادر اسماعیل و آسیه زن فرعون فرود آمدند هر یک
آن سر مبارک را بوسه بیست میکردند نوبت زیارت میکردند تا گاه ﴿نظم﴾ میان ارض
سماوه شتابی بود شد چه جوشنی که مگر شور محشر بپا شد عزیو ولوله شد وقف عالم ناسوت
غوغا کشت بلند از صوامع ملکوت خطاب که فتحت کنان براهم یقین که کرد صبح قیامت
بشب قیام ببین پس عمارهٔ نور از آمد و یکی فریاد میکرد که دیده بپوش ای نصرانی که
حجاب گوشه مسافر عرش عظیم دو دختر ستیه راوف و رحیم با نوی مجلهٔ کرامت خواتون
عرصهٔ قیامت تشریف می آورد پس پرده حجابی در پیش چشم راهب کشیده شد کسی را
نمیدید اما آوازی میشنید که یکی میگفت ای غریب مادر وای شهید مادر وای بی کفن
مادر ﴿نظم﴾ ای حسین ای نوجوان فاطمه مرهم باغ جنان فاطمه ای حسین ای هدیهٔ باغ بتول ای حسین
ای قرة العین رسول ای حوض کوثر چشم گریان شد چرا باغ رضوان بی تو زندان شد چرا ای سر غلطان بخون
کو پیکرت نور چشم من بمیرد مادرت کیست نامهٔ راکو هیشتم بنامهٔ برداشتم از شانه کون احترازت
کز سرت یک مو مبادا کم شود خاطرم آشفته و درهم شود مادرت آخر بخواری گشته دید کیست بخون آغشته دید
شاهیان قدرتا فشاخته کوفیان مرکب بجسمت تاخته ای جبین
ای سرو بستان مراد شکوه کن برمادر از ابن زیاد یا رب لعنت ملعون مردود رحیم کردد اطفالش چه
اطفالت یتیم من فدایت ای غریب مختص آحزای مادر تکلم کن بمن الحاصل آن بانوان
مکرمه و آن بلنبیلات محترمه با حضرت فاطمه هم آواز شده چنان گریستند و نوحه
کردند که قدسیان ملاء اعلا را بگریه و ناله در آوردند و نصرانی از زوجهٔ دخت بطاقت
و با هوش شده چون بهوش آمد دختری از آن عماریها دشتانی از مسافران عالم بالا نه
چشم آشکار دید و سر بزیر آن بزرگوار را برداشته و سینه چسپانیده و عرض کرد که
ای برگزیدهٔ درگاه خدای عباد ای مقتول بناحق کشته از جفای ابن زیاد سوگند ترا بارواح

مطهر آبا و اجداد

مطهر ابا و اجداد بزرگوار که با من تکلم کن و بلفظ مبارک بفرمای که شمع سوزان کدام انجمن و لالهٔ
داغدار کدام گلشنی پس آمد و راهب چه دید که کعبهٔ بخون خشکیدهٔ حسین بحرکت در آمد و ندا کرد
آنا المظلوم و انا الغریب و انا الشهید منم مظلوم منم غریب منم شهید پس نصرانی عرض کرد
که آیها الراس المبارک ذدنی بیانا ای سر مبارک بیان را زیاده کن پس از سر مبارک خطاب
رسید انا ابن محمد بن المصطفی انا ابن علی المرتضی انا ابن فاطمة الزهرا و انا الحسین الشهید
بکربلا ﴿نظم﴾ منم کرتشنه بدریای خون شناکردم منم کر سر بره عاصیان فدا کردم منم حسین
که خوردم زنیزه خنجر هزار و نهصد و پنجاه زخم بر پیکرم منم کرکه بمن ظلم ها جسید زیاد منم که داده
فلک گواهی نام بر باد منم حسین که سبط رسول مختارم منم که نوادی این تخت جفا کارم منم که
خاتم اسلام جو نگین لوم منم کر در هر حالت معین دین لوم منم حسین که از ظلمها کونا کون
تحاسنم بره کاست شده خضاب از خون منم که اهل جو یم ذلیل و خوار شده سر برهنه بر پشت
شتر سوار شده چون راهب نصاری مضامین این ابیات بلا رزه آنحضرت شنید دو دسته
بر سر خود زد و عرض کرد که ای قبلهٔ اسلام و کعبهٔ انام بذات خداوندا کرم و بروح عیسی بن مریم
قسم که دست از دامن احسان تو برندارم تا بزبان خویش بفرمائی در قیامت ترا شفاعت
میکنم حضرت فرمود ای راهب باید شهادتین را بگوی و دین اسلام را و شریعت محمد پیغمبر آخر قبول
نمائی تا شفاعت ترا باشد ﴿نظم﴾ ز ننگ مسلمانی تو چون کوی و فا بامن مسلمان شو شفاعت
کردن روز جزا با من پس راهب شهادتین بزبان جاری کرد با عتقاد کامل و کامل اعتقاد با
دابرهٔ اسلام نهاد و محب خاص شاه شهیدان کردید چون صبح طالع شد با نگ الرحیل من قوم
الفضیل بلند شد شمر ملعون بطلب آن سر مبارک بحجت دیر راهب آمد آن مرد تازه مسلمان
سر آنجناب را بشمر تسلیم نمود و سفارش کرد که ای مرد از خدا بترس و با امانت با ین سر مبارک
مرسان شمر قبول کرد اما وفا نکرد پس آن تازه مسلمان با قوم خویشان بردن آمده بخدمت
امام مقتول و مسئول سید الشهداء رسیده و بعد از انکه بشرف اسلام مشرف کردید آماده جهاد
و مستعد محاربه لشکر ابن زیاد شده جناب باری را بمحافظت کوچ بسپار زمانی نکشید که بسپاه شام رسید چون بلشکر
شام رسید جوانی را دید که از غلبه غلبه مهابت ذهب شده لرزه بر اعضای کشته
بیک روی نقش بسته لو لا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون و نقش آن روی
دیکر و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون چون از کفار آن را بدید بطواف شام بحضرت رسول آمد
آن نوع احترام نمود و این راهب بر فرق امام شهید بین طریق الزام نهضت فیض اسلام نهاد
الا لعنة الله علی القوم الظالمین مطلع کبشم جمال و هم [illegible]
چون قافلهٔ سرور سالار شام روز نخست بر کزیدهٔ درگاه حضرت الله
محمل بن عبد الله وارد شام نیست براجوال حضرات آل انه محنت انجام شده تا اهل شام
هجوم آورده و متاعها اهل قافله بلا بقیمت اعلا خریدند و حضرت رسول از متاع نخو

چیزی نفروخت پس ابوجهل لم گفت که خنجر هرگز مانند این گشنوم تر تا جوی بسفر نفرستاده
و متاعها دیگران هم فروخته شد و متاع او برزمین ماند چون روز دیگر سنه عربان نوا
آمدن قافله جزدار شنیده و هجوم آورده و چون متاعی بغیر از متاع خدیجه نامانده بلو
حضرت رسول ص اکثر اموال خدیجه را بضاعف آنچه دیگران فروخته بودند خرید و ابوجهل بسیار محزون و غمگین
شد و از متاع خدیجه نامانده مگر یکنجر و دار پوست پس مرد یهود از احبار یهود که او را سعید بن قطور
میگفتند نزد آنحضرت آمد و او را شناخت زیرا که او صاف او را در کتب خوانده بود و گفت ای محمد
که دینهای ما را باطل خواهی کرد و زمان ما را بانقضا خواهی گذاشت پس نزد دیگر یهود آنحضرت آمد و گفت این
دو قربوس بچند میفروشی پس سعید ص فرمود بیا تا صفه در اسلام گفت میخرم بشرط آنکه با من بخانه یهودی
و از طعام من بخوری تا برکت در خانه من ببیند پس فرمود که چنین نمیشه پس یهودی متاع را برداشت
و حضرت با او روانه شده و چون نزدیک خانه رسیدند یهودی پیش رفت و با زوجه خود گفت که امشب
بخانه می آورم که دینهای ما را باطل خواهد کرد بخواهم که مرا مساعدت نمائی در کشتن او زن گفت
چگونه ترا یاری کنم گفت سنگ سیاه را بردار و بر بام بالا رو و بر بالای درخانه بنشین و چون او نزد
متاع خود از من بگیرد و خواهد بیرون رود سنگ سیاه را بکوبان و بر سر او بینداز تا آن زن سنگ
برداشت و بربام بالا رفت و چون حضرت خواست که از خانه بیرون رود و نظر آن زن بر جمال
آنحضرت افتاد و رعشه بر او مستولی شده و سنگ از دست او افتاد تا حضرت بیرون رفت
پس سنگ کوبید بر سر آن پسر یهود افتاد و در ساعت مرد و چون این حال را مشاهده
کرد از خانه بیرون دوید و میان قوم خود فریاد کرد که ای قوم من این مرد نیست که دینهای
شما را معطل و خوار خواهد کرد الحال بخانه من آمد و طعام مرا خورد و وی فرزند مرا کشته و بیرون
رفت چون یهودان آن صدا را شنیدند هم شمشیرها برداشته بر سر یهودان سوار شدند
و از پی آنحضرت روان گشتند چون عمومی حضرت را نظر بر آن یهودان افتاد مانند شیر
غران بر سر یهودان عرب سوار شده متوجه ایشان شدند و جناب حمزه شیر خدا شمشیر برآن
از غلاف کشیده و بر یهودان حمله کرد و بسیاری از ایشان را بجهنم فرستاد پس جبرئیل
حربها از دست انداخته و نزد یک آمدند و گفتند ای کرده عرب این مردی که شما برای چه قصد
او میکنید چون ظاهر کرد اول دیار شما را خراب خواهد کرد و مردان شما را خواهد کشت
او را بحال گذارید که دفع شر او از شما واجب میکند چون حمزه این سخن را شنید بار دیگر بر یهودان
حمله کرد و گفت ای کافران محمد نور خدا و چراغ آنست در تاریکیهای جهالت و ضلالت
اگر جانهای خود را بدهید دست از حمایت او برندارید و چون کافران نا امید گردیدند و برگشتند
جمعیت بسیار از ایشان گرفته فرصت غنیمت شمردند و بار کاروان و اسباب مکه برگشتند
پس در اثنای راه میسره قریش را جمع کرده گفت ای گروه قریش از یک از شما چند مرتبه باین سفر

امده اید آیا در این سفری اینقدر منفعت و غنیمت برای شما حاصل شده بود گفتند نه میسره گفت میدانید
اسباب برکت محمد است تا که هر یک از شما بخانه خود میروید نزد او بروید و او را تصدیق نمائید و اما چه تواند قبول
میفرماید پس از هر یک متاعی چند بهدیه نزد او ببرید آنحضرت آورده تا آنکه متاع بسیار جمع شده و چون حضرت رد نکرد
و چون بآنها نظر نمود میسره را اخبار کرد آنحضرت ضبط کرد و چون بلوز یک مکه رسیدند و هر یک از اهل قافله
ملتفت شدند که اهل خود فرستادند میسره بخدمت آنحضرت آمد و گفت ای سید من اگر شما میدانستید
بلوز خدیجه بخشش الهی بهر یه داوا نیت رت رسید باعث مزید سرور او گردید و چون حضرت بجانب مکه
روان شدند زمینی در زیر پای ناقه آنحضرت بچهیده میشد تا آنکه بر ذی طوی بکوه ابوقبیس و در آن وقت خواب
بر آنحضرت مستولی گردید پس حضرت فرمود تا شتر را بخوابانیدند و چون جمازات عرب چنین میکنند
بر گزیده خلق محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیش از آنکه آدم را بیافریدند آن قبه نور هزار سال قبل از آن
بگشادند و آن قبه از یاقوت سرخ بود و او بخته بلؤ جلد قبها از مروارید سفید و از بیرون آن اندرونش معلوم
و از اندرون بیرونش پیدا بود و چهار رکن داشت و بر کنار آن از طلا و مروارید و یاقوت و زبرجد
بهشت بلؤ و چون جبرئیل آن قبه را بیرون آورد حوریان بهشت شادی کردند و از قصرها بحضرت مشرف
شدند و گفتند ترا سلام خدا و ملائکه بخشنده و کیل نزد ملک تهنیت بگوید این صاحب این قبه و نسیم
رحمت از جانب عرش وزیده و در ساعت بهشت بصدا آمد پس جبرئیل قبه را بزمین آورد و در سر آنحضرت برپا کرد
و ملائکه رکنها قبه را گرفتند و تسبیح و تقدیس آن آواز بلند کردند و گفتند لا اله الا الله محمد رسول الله کوار
باد ترا ای بنده که گرامی هستی نزد پروردگار خود و در این وقت خدیجه در حجره خود در خانه نشسته نظر
از زنان قریش نزد حاضر بود ناگاه نظر خدیجه بر شعاب مکه افتاد و حقیقت پرده از دیده اش گشود و نوری
لامع و شعاعی ساطع دید از طرف معلی و چون بنگریست قبه دید که می آید و گردهای او گرد بر گرد هوا
می آشید و اطراف و دور آن قبه را فرو گرفته اند و اعلام ساطعه دید که از پیش آن قبه میآید و شخصی را
دید که در میان آن قبه در هوا ایستاده و نور از آن باسمان ساطع است از مشاهده این غرابت حیرت
عظیم او را عارض شد و زنان گفتند ای سیده عرب این چه حالست که ما در تو مشاهده مینمائیم گفت ای
خواتین مکه تعجب نکنید که من در خوابم یا بیدار هم گفتند بیداری و خود آگاه که ترا چنین حالتی باشد
گفت نظر شوم معلی افتاد که ترا میبینند چون نظر کردند نوری می بینم که ساطع است بسوی آسمان و بر سر
آن قبه نورانی و آنگه در میان قبه است و آنها که در قبه اند بنظر نمی آیند گفتند نه گفت من سواران
می بینم از آفتاب نورانی تر در میان قبه سبزی که هرگز چنان قبه ندیده بلوم و آن قبه بر زده ناقه
راهواریست و چنان گمان میکنم که ناقه صهبای من است و سواران آن محمد است گفتند آنها که وصف
میکنی محمد از کجا آمده و او پادشاه عرب و عجم را این جلال میسر نیست همچه گفت شان محمد از اینها
عظیم تر است و پیوسته خدیجه نظر بر آن طرف داشت تا آنکه آنحضرت از دره معلاه داخل شده و بملکه
با قبه باسمان رفتند و آنحضرت بجانب خانه خدیجه روان شده و چون حضرت بر خانه رسید خدیجه را
کنیزان بقدوم آنحضرت بشارت دادند و خدیجه بپای برهنه از غرفه بصحن خانه دوید و چون او را مشاهده

حضرت گفت السلام علیکم یا اهل البیت خدیجه گفت کوارا باد ترا اسلام ای نور دیده من حضرت فرمود
گر بشارت بادترا که ما تهامه تو بسلامت رسید خدیجه گفت سلامتر تو برآ بشارت من کاملیت
ای قرة العینی و الله گر تو نزد من گرامی تری از دنیا و آنچه در دنیا بهست و دشمری چند در این مضمون
در بشارت قدوم میمنت لزوم بمبجت اندوز سعادت افروز آنحضرت دلالت منزلت او آنحضرت فرمود

چنان احاطه نمهبت بلاست در برگ پوست ❊ که جان من همه باد باد یاد من همه اوست
اگر چه هجرت نهان ریخت خون من لیکمسن ❊ توان شناخت همین زخم را ز گریان باز دست

و گفت ای حبیب من قافله را در کجا گذاشتی فرمود که در جحفه گذاشتم پرسید که تو کی از ایشان
جدا شدی فرمود که بجایا یعنی منزلت خدیجه گفت بالله که ایشان را در جحفه گذاشته و باین زودی
آمده فرمود که بلی جعفتم زمین را بر ایشان پیچید و راه را بر من نزدیک گردانید گفت بمجرد
زیاد شد و شادی او افزون گردید و گفت ای نور دیده التماس میکنم که بر گردی و با قافله
داخل شوی که موجب حزن بود رفعت تو و موجب شادی من گردد و میخواهم که بار دیگر ملاحظه نمایم که
آن قبه عود خواهد کرد یا نه پس تو شتر در غایت عظم و لطافت برای آن جناب مهیا کرد و دشمنی
از آنرا همراه کرد چون حضرت روانه شد از عقب آنحضرت نظر میکرد دید که باز قبه فرود آمد
ملائکه بر شتند و بهمان طریق سابق بر دور راحله آن حضرت سیر فشند و چون آنحضرت بقافله
رسید میسره گفت ای استاد ما گر از رفتن مکه قطع عزیمت نموده ای فرمود که رفتم و برگشتم میسره خندید
و گفت مزاح فرمودی بیای که رفته و برگشته فرمود که نه بلکه رفتم بمزدلفه و کعبه و طواف کردم و خدیجه را ملاقات
نمودم و برگشتم میسره گفت ای ستاد هرگز از تو دروغ نشنیده ام و میخورم که چگونه در مدت عمر بلکه در فتی
و برگشتی و این مسافت چند بهدت چند حضرت فرمود که اگر شتر داری اینک آن خدیجه و طعام او
و اینک آب زمزم است که او همراه من کرده است میسره زیاده و در میان قافله گرای کرده قریش با تعجب زیاد
از سرعت ازها غایب گشته نه گفت اینک بلکه رفته و برگشته است و نوشته خدیجه همراه او است پس
اینها تعجب کنان و با و جهل گفت از ساحر اینها بعجب نیست پس روز دیگر قافله بار کرده ند که متوجه مکه شوند اهل
مکه با سقبال قافله بیرون آمده و خدیجه خویشان و غلامان خود را با سقبال آنحضرت فرستاد
که در عرض راه مجلسها بیارایند و قربانیها بکشند برای شادی قدوم شریف آنحضرت ذوی رفعت
و خدیجه چشم بر راه آنحضرت داشت و اهل مکه از بسیاری اموال خدیجه و فور تعجب میکردند که
آنحضرت برای او آورده بود و در تعجب حیرت بودند تا آنکه خبر رسید فلک عزت از در خانه
خدیجه طالع گردید و اموال خدیجه را بعوض او رسانیده و خدیجه در پشت بام نشسته بود و از دور حسن
و جمال آنحضرت و کثرت غنایم و اموال که برای او آورده بود تعجب نمود و پیش شتاد و پدر خود گفت
طلبید و بعوض و رسانید که این رو مبارک که در این سفر برای من آنقدر منافع و غنایم آورده
که در جمیع تجارات خود چنین منفعتی نیافته بود بالله چنانچه شنیدی که جناب رسولی بچه
شان و جلال بود او را مراجعت از سفر شام دارد و مکه شد که خداوند عالم قبه از یاقوت سرخ

از جبرئیل و میکائیل پرسش نمود بدو مطلب بخاطر فاتر خیر میرسد یکی آنکه حضرت امام
عزیز عازم عراق بود علمها از پیش رو پیش میکشیدند و قطع منازل میکردند تا در منزل سوقه
نزول اجلال فرمود و در ناحیه تلعها نشست ناگاه چشم آنجناب بر سواره افتاد که از کوفه میآمد
و بهر عضو از اعضای او نشانی از نشانهای اهل کوفه میدید سکان عرش از کثرت
جبون شدند و ریخ ملکه شد شهر بار عرق خاک و خون و ریخ کاش پیش از وی شنیده جسم
خنجر چاک چاک بود و از درون طالع زبن طالع و از درون و ریخ آه از آن ساعت که شد آرا شنیل
و از بلده قامت مدروزان قامت مدروزان و ریخ بی خبر بشد پسر عمش حین کرقتل او شنیدند
کشتند شاه و رستان مخزون و ریخ بی پسر عم شد حین ای روزگار سفله دار کوفه شد ماتم سرای
مسلم ای کردون و ریخ پس آل سرو بوستان پیغمبری و عنه لیکه حیدر آسا شاخ پنجه ولایت
سر شته علوم امامت و ابا عبد الله ای اعزای بحضور باهر النور طبید احوال از کوفه پرسید
عرض کرد بخدا سوگند گواز کوفه بیرون نیامدم تا مسلم بن عقیل و هانی ابن عروه را مقتول خبقا
دار الیش دار بلا دیدم پسر هر چه تلاش نام فرستادند نظم هذا اینکه فرموده بجاد کونه برا و از
ازد هر بنیت کوفی در اول نفوذ بیعت تسلم بدار کشند آخر او داد کونه با بن زیاد و یزید نه مایل
بمزد و شاهی و شتاد کوفی پس انجناب از استماع خبر شهادت مسلم نامدار زار زار گریست
و فرمود انا لله و انا الیه راجعون پس انحضرت بسرای برده عوت و جلالت در آمد و مسلم را
دختری بود یازده ساله او را طلبید و در بهلو خود نشانید و دست مبارک بر سر و روی او کشید و نوازش
بسیار فرمود آن یتیم با کس چران بدگمان بیچید و عرض کرد ای سید و مولای من مرا نوازش یتیمانه میفرما
پس زبان حالش بمضمون این مقال گویا کرد یتیم ای مونس یاور یتیمان وی لطف تو بر سر یتیمان
جوی تو همیشه یار و مخزن از اطفال یتیم را بدر و از طفل که یتیم در بدر بود وی مادر و دیا که بی پدر بود
میکرد محبت تو شادش تا بی پدر و در یاد دش تا بالتسلیم عین که بی بزم مادر خدمت کنیزم
دل سوزی ماهم دریابی تو ما و بلجوئی و مهربانی تو تا او دختر انشی بجا نم وین لطف تو بده بد گمانم مسلم
پدرم مگر شهید است از یاد و یار ناهید است یا آنکه ز بیکسی الیم با بم مرده است و من یتیم
دختر که یتیم مهم بگریست چنانکه شاه مظلوم زان گریه و شیم اشکبارش بگرفت عنان اختیار گریه
چون ابر بهار گریه سر کرد و طفل پدر کرد فرمود که ای یگانه فرزند در ورطه غم مباش
مسلم پدرت اگر شهید گشته اینک باب تو چنین ناهید است ای طفل یگانه خواهرت اگر بر کنار آورد
مستی تو سرو سینه من و چون فاطمه یگانه من ای خواری اگر سر شک ریزی با فاکه که منزه من عزیزی
چون باب از بچگانه گذشته در یاری من ز جان گذشته گر جان به ره مسلم نثار مینمود ام از وی مسلم
پس او لاد عقیل گریبان زنان و دیده و امسلمان فلک سیاه نه بعد از گریه بسیار متظلم و گریه
با بیان در باب معاودت مشورت نمود بزرگ گوچک او لاد عقیل عرض کردند که ای سید و مولای ما
ما بخدا قسم بر نگردیم تا خون مسلم را از دشمنان باز خواهیم یا از شربت شهادت

داخل خیمه سر برزانوی حیرت والم ودر بحر محنت وغم غرق غرق شوق ملحق شده بلحظه بلحظه بیکه
رفقای اطفال واصحاب کبار که بر خود درک نقض شهادت نمود و بعضی جهیا بزیور آلات خوب خودشان
می آراستند واهل بیت را دوا میدادند و با شوق تمام چون ذبیح الله بذبح بگاه میرفتند واد
ممنوع شده پس چراغ بتش نا سوخته رو بآسمان کرده آغاز نالهٔ نمود نظم یک صباح ای آسمان چون
غنچه خندان نیستم طاقت یک شب کز اماچون شمع گریان نیستم بهر قربانی دراین کو کرچه صید لاغرم
اضطر ایدارم اما در غم جان نیستم نوجوانان کام جویند از شهادت من چه قابل قربانی تنم شهید نیستم
پس آن طفل ناکام بجگر خسته چون جرح و بال پرشکسته متفکر نشسته لبه بخاطرش آمد تعویذی که جناب
امام حسن بیازوی او بسته لبه و وصیت که بعد ای قاسم اگر وقت غم و مصیبت تو بنهایت رسد
این تعویذ را بکشا و بعد از اطلاع بر مضمون آن عمل نما و کفت و فهمیکه سخت تر و بستند از اینجا نشسته
فتحه قرای مکتوبا بخط الحسن یا بنتی اوصیک بوعایة اخی الحسین فی صحراء الکربلاء
یعنی تعویذ را کشوده پس دیده خط پدر بخوانا جزع و کرا می پسر که وصیت میکنم ترا و میکنم برادر حسین
در صحرای کربلا و با کس بمیدان در دست کوفیان سرور قدم دوانه ازی هر چند منع نماید الحاح
زیاد نما تا اجازه یابی نظم در رکب عم تا جلادت افته چه بگرید کذارت آنجنوب قیامت ارز
چپ و راست یعنی چه در اکی بخون زمین هیجا ست عم تو در آن زمین خون خوار کرد یده جا میمیرد
و یا رلی یار شش ای یکانه فرزند آن روز برای خویش پسندد زاری کس و بوسم زن بیاب
آنقدر جان کنی فرایش فرج قاسم شفاء مبرالی الامام علما داه الحسین و هو خط خیمه
فبکی حتی قال الحسین یا ابن الاخ هذه الوصیة لک من ابیک وعندک وصیة اخری
منه لک ولا بد من انفاذها یعنی قاسم خوشحال کشته با شوق تمام بنزد عموی اکرم
آمد و نامه پدر را بانجناب داد چون حضرت خط برادر خود را دید شروع بگریه نمود و فرمود ای
برادر زاده من این وصیت پدر تو است لکن بمن نیز وصیت عمده داده که باید در انجا آوردم
و وصیت که فاطمه جعبه تو آوردم پس دست قاسم را کرفته بخیمه آمد نظم بکریکت ای جنران
میر عرب کجاست مادر اطفال یا پدر زینب کجاست خواهر محنت رسیده ام کامدم کجاست مادر
دل ریش قاسم مظلوم هم دمی بقاسم محنت رسیده یار شوید بکرد شمع چو پروانه جان نثار شوید پس
اهل از مرد و زن بدور آن امام اعم حلقه تام زدند علیا جناب زینب بحضرت آن سید عرب عرض
کرد سلام کان برادر جان تو پشت و پناه اهل بیت درشب تاریک و در روز سیاه اهل بیت
با وجود آتش دل اهل بیت افروخته اند باز کریانی مکر کلثوم و زینب حرمه اند دل زیارب
یارب فتاده در تاب و تاب است خواهرت زینب بمیرد این چه یارب یارب است پس امام
شهید غریب کریست و فرمود ای خواهر اعظم خواهر ای زینب مکدر قصد آزار منست
آسمان در فکر آزار دل زار منست چرخ میخواهد این غم خانه را ویران کند من در این فکرم
که مجلس را حنا بندان کنم بکدم ای محنت نصیبان غم زدل بیرون کنید از حنای عیش قاسم
دست و پا کلکون کنید بکدم ای زینب بقتل خای قاسم بکوش طفل نا شاد حسن را خبر آماده بهوش

وفرمود ای کلثوم

وفرمود ای ام کلثوم کیسوان قاسم را بکنگ کلاب فضه ای مادر قاسم را مبارک باد بکوی
ای ام لیط عجله عدیش قاسم را بیارای و فاطمه دختر م را زینت و آرایش نمای ای مادر
قاسم برخیز عود و عنبر با تشش بریز ای عنبس لوای عشرت برپا کن و اساس سور
حوتیا کن ای عون قاسم یتیم را پدری نمای و بشیرین زبانی عقدهٔ دلش را بکشای
آن ستم رسیدکان سرو قامت قاسم را در میان کرفته مادر دل سوختهٔ قاسم بزبان
حال میکفت ای مسلمانان نظم از عطش قاسم کباب است این چه نوعروسی و ماوحی آب
در سر سر میرود مشک چه حالتی دارد خاطرم را شاد کردی خانه آباد ان فلک ای عیش
فرزندم شوی ویران فلک کو حسن بابت که بیند زحمت شادی دربرت این چه داماد یست
ای قاسم بمیر مادرت این بس نیست جکر تشنه قاسم بی پدر چون جان شیرین در بر کرفته
میفرمود نظم بدر و یتیمی الهیات قاسم از مرکب حسن دل کرم است قاسم من و قاسم
نامیده بار غریب ست و زینب یتیم ست قاسم پس اهل بیت اطهار در آن وادی
خونخوار بشیون و اشکبار مشغول آرایش قاسم کلمه از مشغول کوینده کیا آمده و ضعف در مقابل
هر تنش هزار یکی چون طره حیدر بیانش میافتاد دیکه از هر طرف پاش عینین بحلقهای کاکلش کلاب میکشید
یکی از دندانه شانه در هم کیسوش رفته بجوج را مجوج شبیه یکی از سر مژه چشمش خط بروز کار سیاه میکشید یکی
بخال عارش نکاه میکرد و آه میکشید نظم ناله سپند در مجمر ضعف داماد کرم خو میکفت مصحف اندر حقا بل
رویش صف آن زخ نیکو میکفت غره اش در مقابل چشمش مخن از خوی خوشه میکفت سر بر سر بشم از سینه بخشش
حرف روسیاه او میکفت شاه باصد زبان یکی پیش فقه خود مو مو میکفت کاکلش را زبان دندانه شانه کرفته
مشکبو میکفت نطق مشاطه هم چو آیینه شرح خوبیش برو بر و میکفت پس امام مظلوم مادر قاسم را طلبیده کفت
الیس للقاسم ثیاب جدد قالت لا قال لا تحزنه زینب ایتنی بالصندوق فاتت به الیه
وضع یده علیه ففتحه واخرج منه قباء الحسن والبسه للقاسم ولف برأسه عمامة الحسن
یعنی فرمود ای مادر قاسم آیا بیت لباس تازه که قاسم بپوشد عرض کرد مادرم و فرمود ای خواهرم زینب صندوق
بیاور و در حضور مبارکش حاضر کرد فتح صندوق کرد و اکفه و بیرون آورد از صندوق قبای حضرت امام حسن را و بر
قاسم پوشانید و عمامه بسر او بست و چنین در آغوش برادرش سلطان دین بر زمین کفت پس آن بیش مهماشت نماسن
با جو برادر خویش عنوان و بقاسی در محفل قاسم نشستند و مسک بیذ انبشه الکیمخت کانت مسماة للقاسم
فعقد علیها امام غریب کرفت از دست و خنجر خود فاطمه را امام زد قاسم بعد پس عمه را دست و بخنجر بهای شهادت
عقد خود بیشید و داماد بوستند و قاسم له حیث ق حلة و خیز عجلا برادر تعیین فرمود پس دست فاطمه را کرفته
بدست قاسم داد و با برادران باچشم کریان و دل بریان از حجره بیرون فرستند اما قاسم کاهی بحسرت برخ
عروس مینکریست و کاهی بر آتش افکنده خود زار زار میکریست که ناکاه صدای هل من مبارز من جبل
الحسین از لشکر مخالف بلند شد نظم کرفت از دست دل افغان عنانش فتاد از
خود رضی آتش بجانش چنان نادیده کام از وصل بر خیزد که کوئی بیر ایجا میشتر خوبه

لك كريلا سبيا وشيبا فكان راه وزرا وجيدا ظالما بنهم بلاد الكروبا حاملا طفلا قتيلا حتى

قد هوى الطفل بالدما خضبا وكان اذ اذخر مطعونا على حر وجهه مكبوبا وكان يمج قاسيا سهما

يبدي تحسرا وتحبا وبه النشاج اذا ابن ظهر الجواد منه سلبا ميحن بالويل والعويل بدين

خبا وقد شقق الجيوبا وسبل الدمع لما نام ملثم حسنا من لثيا تسلبا نكان بزينب اذ رات عاريا

داجي الجبين مغربا اقبلت نحو اختها ثم قالت وداعيد وداع من لا يؤوبا اخت يا اخت كبد حر عصته

دامعا كالمزمل الجيبا ثم حرت عليه تلثم خديه وقد صار دما مسكوبا وتنادبه باخي لورات عينا كما

سالت بدرت امر عيبا باخي لاحيت مهجتك اليوم حياتي من بعدكم لن تطيبا كنت حصني من آزمان اذا

خفت خطبا ورفعت عني خاذر الارزاء وكان عليا بك يا سيدي فناها وحيبا باهلا لالما استتم كمالا

عالم خفه فاهوى غروبا يا قضيبا اخضل بالكان ازدهته ريح الردى وكان رطيبا ماتر اخت يا شقيق فؤادي

كابدا مقدرا مكتوبا علل بتاماك ان اكرت سعيا باخي ارجع وعدا قريبا فلعلي استريح عليك ولبا

واسو الجرح فيك المريبا باخي حق فيك ما كنت اخشا فظنن فيك فيقا كذوبا باخي فاطم الصغيرة كاهما

فقدا رحمة عليها ان يذوبا باخي قد بك الخوف علينا مالرقد قد وجما صليبا ما ذاق اليتم حين بناه

بابه ولا يراه مجيبا باخي لو ترى علينا الليتم مع الهجر طبق مجوبا باخي لو ترى علينا القدما

لدى القيد بلهم مسحوبا باخي خلفك البيك قرينه وسكن فؤاده اوجوبا لا تبتاعه باخي بعدا نعوذ

تدعك فريدا قريبا باخي لو تراه مستضعفا بين الاعادي مقيدا مسحوبا كلما اوجع بالضرب ناداك

وقد صاح مسكوبا باخي انبا هل يزيدك علما حين اضحى مكبلا مغلوبا باخي اذ تراه اليتيم استغاثا

والتراما اذا ترى الجنبا عنه قد بكت ملائكة الله واهتز عرش رب غضوبا ثم حتى ما سارت جياد

ما يفترى رمزه وجيبا واذا صاد ابن بالرمي قتيل علد اس نزيد منصوبا ثلثما قطن بالبي على الارض

وبيدين بالعويل ندوبا وبيدين يا اقل البريا كلها حمزة واقتلوبا يا عدو الاطهر جدا وابا

لا تريدوا قتلنا قريبا مالنا بلتنا وبينكم الله عدم الحرجا كاهوبا يوم غاشوكم لآيات لهذ

كنتم بها على الله عصيا يا بني المصطفى السلام عليكم ما اقل العصم اليوم حتى هذا الحرن بعد كم قتل

ما هدا من الحزن في حقوبا ولقد زاد ذكر زيد عليا حين ضحى على الكذا صليبا نوذي من بعد قتل

وحريق بين الرماح نهبا امة السوء لم تحاذر ايوم الحساب فيكم انتقاما يوما متلكم حربا

من بنيه تقتل صبيا ويتيما ماحي وتشتوا على اهل الكذب ويلا وحربا كيف تلقون جدكم

غدا ان

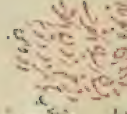

غدا ان يسئل عنكم كربا لا ورب مناك ذاك سئوم كما ليهم مؤل منيبا واليكم باساد قد توجت

مطيعا لامركم مستجيبا بكم طا مولد علم الله وزادت بصيرتي تهذيبا وبقتلي صفاكم نصفا

ستر وتنزهت عن جمع العيوبا وخلعت لعذاركم فكن اقبل هذا فيكم ولانا بليبا

در منتخب المراثي ، وانا لشاعرين بما لا يكم فضل من كان طبا لبيبا

ترجمه حديث زيد نساج باختصار كه ذكر شد طريق له راقم اين سطور از جد خود از پدر خود از جد خود

كيفيت زيد نساج روايت كرد كه مرا اهل كوفه بسوى كبريا فرستادند از براى آنكه صلاح ميان جمعى

خود مرا آيد و از نزد من مطمئن شوند چون از نزد زيد نساج بيرون آمدم بزيارت حضرت امام زين العابدين رفتم پس داخل شدم بر شهد آن حضرت و سلام كردم بر آن جناب پس گريستم بحق

از جا برخاست غسل جمعه كرد و زيارت نمود و شكر بجا آورد و از مدينه بيرون آمد و در نيمه راه

طريق مكه از آنكه واجب سر راه گرفته بود و مرا نيز با خود برد پس بيان آن قضيه نمود

فقال له زيد النساج فما ان فحل فقال لي انت زيد النساج فقلت نعم يعني پس مرا بانگ داد و بخود

گرفت و گفت تو زيد نساج كوفي پس گفت اي پسر بيا نزد من تا غسل بكنم پس

گفتم والله يارى نميكنم ترا تا آنكه مرا خبر دهى از قضيه نه معنى كه ميان تو و خدا است و

من كف من جرحت و گذارم غسل سبب اين زخم شما است پس گفت اي زيد خبر ميدهم ترا از آن

زخم بشرط آنكه خبر نه دهى بكسى از خلق خدا تا آنكه بميرم از من پس گفتم چنين ميكنم پس گفت

تا زنده استى پس گفت يارى كن مرا در غسل من و بعد از پوشيدن تو بر من حنوط را و اموات را چنين ميكنيم

زيد گويد مساعدت كردم در غسل او و بعد از پوشيدن حنوط بوسيد و محاذى صورت خود بر صورت او

گفتم باو كه حكايت خود را بكن خدا ترا رحمت كند گفت بدانكه من نوفليم و در عمل با عمر بن هبيره

و با او سير ميكردم در اثناى راهها احوال مردم و بغارت ميبردم و در ميان ماه و هر شب در خانه يكى طعام

ميدادند و شراب كهنه معتق ميدادند و بسيار اوقات مشغول شده بودم و چند شب نهاده

در خانه يكى از رفقا نعشى كه شراب خورده بود و بعد از هر كس كه از خانه بيرون رفت و من تنها در خانه آمده و خوابيده

پس زن صاحب خانه آمد مرا گفت فرا شب مهمان داري كرده است و در خانه ما را نه كندى ليكن پس

بيدار شدم در عالم مستى گفتم چه كار ميكنى و بچكار بودم و چه حيله بايد كرد پس زن صاحب خانه گفت

و خلوتى از زنان غير مانده فقير مرا ليلا عشى پس اين لباس را بپوش تا كسى ترا نشناسد پس

پس چنين خواهم كرد پس سر راه بر آن زن و در همين باشم پس لباس را بپوشيد و آمد و در

باشم تا آنكه چيزى بگيرى بر اى ضيافت مهمانان تا قبل از نماز ميان ايشان نقد كنى آنرا بگفت پس بيامدم و بشستم

بر آشتم با پسر خود پس بيارت نمودم و در خندق كه در نزديكى كوفه واقع است كوفه را

در عدد برق ظاهر ميشد و گفتم كه از شخص از مقابل كه ناخوانده و طرف كوفه سوى من آمد چند بار تا يك نيزه

روشنى برق خرسان ديدم كه از نوفل پيشتر من آيد پس بخود گفتم در اين ساعت شب سياه از زنان برهنه كه

باشند كه شكار نام آنها عاريس شادند و خود را بر زمين ميرسانيدند و گفتم برزمين كه اين سوار تا بيرون خندق

برسد پس فرع كه اسم او را نشنيده بودم و نه خندق كه فرسخ از كوفه است بسوى خندق روان شد پس بسوى او

برآنان رو آورد و او را نيز فرع گفت كه نام او را نشنيده بودم و نه خندق كه سوى آن رفته بود پس بسوى او

برق ظاهر شده و از نشستن او

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله خالق الثقلين هو الاول بلا اول كان قبله والآخر بلا آخر يكون بعده الذي احتجبت بنور الشمس وقصرت عن رؤيته ابصار الناظرين وعجزت عن نعته اوهام الواصفين وتحيرت العقول في كنه معرفته ونصب الحجج في ظهر ربوبيته الذي خلق الخلائق بقدرته وجعلهم آثار ربوبيته ونصب لهم الادلة والحجج البالغة وابعث اليهم انبياء وجعلهم سفراء بينه وبينهم يرغبونهم في جزيل ثوابه ويرهبونهم من شديد عقابه لئلا يكون للناس على الله حجة بعد الرسل والصلوة والسلام على خاتم الانبياء وسيد الاصفياء محمد المصطفى امام العالمين سيد الكونين رسول الثقلين وهدانا بطريق السلامة والنبوية الكريمة وارشدنا بصراط السداد والولاية العظيمة وذريته الائمة وادلاء احكام الاصولية والفروعية بحجته ولايته ووصيه وابن عمه وصهره وخليفته الحق حامل لواء قامع باب الخيبر حاكم يوم القضاء وقد بهتت الكونين قاتل الكفرة والفجرة امير المؤمنين سيف الله المسلول زوج البتول اخ الرسول ابو الحسن والحسين صلوات الله عليه واولاده الائمة الاحد عشر وهم النجوم الزاهرة والحجج الباهرة الذين جعلهم الله المعصومين من الخطأ المأمونين عليهم عن السهو في السراء والضراء ليأمن بذلك المؤمن بفزع اليهم من التحير في الدين ويحصل له فيما يسئلهم العلم اليقين والحمد لله رب العالمين

المستغاث بك يا الله المستغاث بك يا امير المؤمنين خلصني من يد الظالمين بحق الآل كما خلصت المرأة الباكية والعجوز عند الليل المجنة كما ذكرت في رواية دنيا الشارح الخ وخلصني مع اخواني المؤمنين من

الوباء جميع الامراض المهلكة والاوجاع المزمنة لاستيما من القحط والغلاء والطاعون والوباء كما دفعت عنا في اواخر شهر جمادى الاولى سنة ثمان وثمانين وماتين بعد الف ١٢٨٨ ومن الزلزلة وسيل العرم بحرمة هذه اسماء الشريفة المؤثرة يا وكيل يا باقي يا اول يا الله ادفع عنا البلاء بحرمة الحسين عليه السلام اللهم انور عيوننا ببكاء الحسين وافرح قلوبنا بالشوق لقاء الحسين ووفقني باتمام هذا الكتاب بحرمة مولينا الحسين وجده وابيه وامه واخيه وبنيه وشيعته ومواليه ومحبيه الخ

خماس اللهم الله عز جنيه برحمتك يا ارحم الراحمين وصلى الله على محمد وآله اجمعين جيم حكم خدا وند عز وجل قهار راقم قضاء رسالت سنه ١٢٨٦ ديباچه حساب ومحيح [illegible] خلايق ذو الجلال اشارا [illegible] اول [illegible]

واكنون در آن قلم نو ... با جواز آيات عديده ... كرامات ... نه از عقد ... [illegible]

... خانه [illegible] ... نتيجه ... [illegible]

... [illegible] ... ليلي از عشق مجنون ... [illegible]

... [illegible] ... موسسات ... [illegible]

... [illegible] ... ساقي اجل ... [illegible]

الموت ... [illegible]

این کلمات حال رد است کرشیعه بسرزنش گذارند این کلمات حال جناب امام حسین قتلوا واقله رجالنا
یاجداه قتلوا واقله لنسائنا یاجداه مخبوا واقله رجالنا یاجداه فدخبوا واقله اطفالنا
یاجداه ای شیعه کافرقا قتلوا واقله کبارنا وصغارنا یعنی کشتند بخدا قسم مردان ما را و
جگر بزرگوار خود کردند بخدا قسم زنان ما را و جگر بزرگوار و عریان کردند بخدا قسم بیهاسران ما را و
پس دیگ کردند کودکان ما را و کوبا کردند محمد کشتند بخدا قسم کبار ما را ای جگر من شیعه تو هیچ اگر بودجوان ما
سالم شود پاره پاره کردند و کشتند طفلان حضرت عبدالله و ای اصغر قتلا قطعه قطعه کردند کودکان ای پدر بزرگوار
عباس مرا دست از بدن جدا کردند ای برادر بزرگوار حسن قاسم مرا بدست و پا از خون خضاب کردند امتداد
واقله لنیاؤنا ای مادر جداجان دختران مرا از عینب وام کلثوم را با سر برهنه اسیر و طلیع کوشه
فاطمه دختر مرا در بدند و خلخال از پای دختران ربودند اخرقوا واقله بیوتنا یاجداه یعنی الله علیک
ان نتری حالنا وما فعل الکفار بنا بیفه سوختند بخدا قسم خیمهای ما را ای جگر بزرگوار هرگاه دیده حال ما
نگاه بیت کوا بگیرد که چه ظلم کردند کافران ما را آیا دارد شده است که چهار صد نیزه نگاه بیت و نود جای
سرکه نشت از انجناب حضرات نشستند نزدیک بگریه وزاری و رعیه های دارد آنحضرت فاطمه زهرا و بقیه
شده فرمود یا بنت الله اقری ما فعلت امتک بذلک آیا از این مبدا می کرد از خون ریزان اهل بیت و عشانی
خودش بآن خطاب کنم و ملاقات الهی نمایم در حالیکه خون فرزندم خضاب کرده باشم حضرت فرمود جنان کن
مانیز همچنین میکنم پس برداشت از خون ریزان انجناب فرستند فاطمه زهرا بر پیشانی خود مالید و جعبه برادر
آنمظلوم بحلق و سینه و بستهای خود تا عرق مالیده چون وضو ظهر است وضو عاشقان را خدا و
شهیدان و جان بازان میداند اقرب الی بجز ما میان است که در حقیقت نشانه است بنظهر از ما شهود الله
وکفی شاهدا از جان و فنا فی الله بلی همکی است ای شیعه تا بروز قیامت قاعده مودفه میانه خلق گرداند تا بیاد
حضرت بدر و مادر برادر و اعمام خود شان بخون مقتول آلوده مرکنند با خاک دکل بسر میالند بدار خواهی نزد باد
میروند آما در اینجا عبدالله بنگایت احوال از بیوفا میروند یا بیطاعت بعهد الهی عهد و میثاق شهادت
گردر عالم ذر داده بودیم و خدمت مقرر آ که جانها بفداء و قربان کردن براه قرار داده بودیم سری سرخ
آماده ایم و این خونها که بر خود مالیده ایم علامت وفا بعهده است چنانچه قاعده مودفه است که سردار
پادشاه که خدمت مرجوعه بجا آورد نشانه از آن با خود بگذارد بالاشاه طلبر میکوشد بردی سرخ آملاک ایم هرگاه در
خدمت مقرره کوتاهی کرده بردی زرد آملا آما خود بستند عروج بیوشن الله نمایند وداع آن لغش عرقه بخون
نمایند بیغمر خدا و اورا خوش کرده بیغمر مود قد بلغ یا حسین بجد اقسم کران نیست برمن که سر از بدن
تو جدا شود و جبین تو بخون آغشته و خون از کلوت جاری برلشت فتاده در بیابان بی بدیت باد فرشنده و
بی کفن افتاده باشی انجناب بنقطه دست آنمظلوم اشاره میکند چه اینکه هرگاه دست جدا شد فرضه یا بلغ موضع
قطع یدک الیمنی پس چه اینکه دست چپش را نیز قطع نمود از آنمظلوم عرض نمود ای جد بزرگوار چاره
از مدینه باغم رو انه شده هر وقت وضو که شود اراده میکنم انجنان از آب بیدار کی زیر جامه میبود و مرا منع
نگذارد از وادان آن بنده باد مگر انکه جدا اقسم که صاحب چنین قصه خواهد بعد چشم مرا میمند کرد در میان منگلا
شنده آمد چون بدن بالسم مرا بسید زیر جامه را بدریدن کرده بسیار باد زدام چون یکدکه کشود
دست چپ خود مرا بردم و بنده زیر جامه مرا کفتم کو میاد اکشاید و عورت مرا مکشف نماید پس دست
چپ مرا

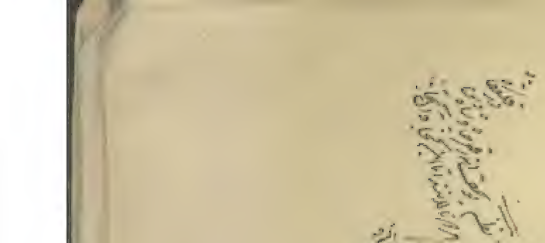
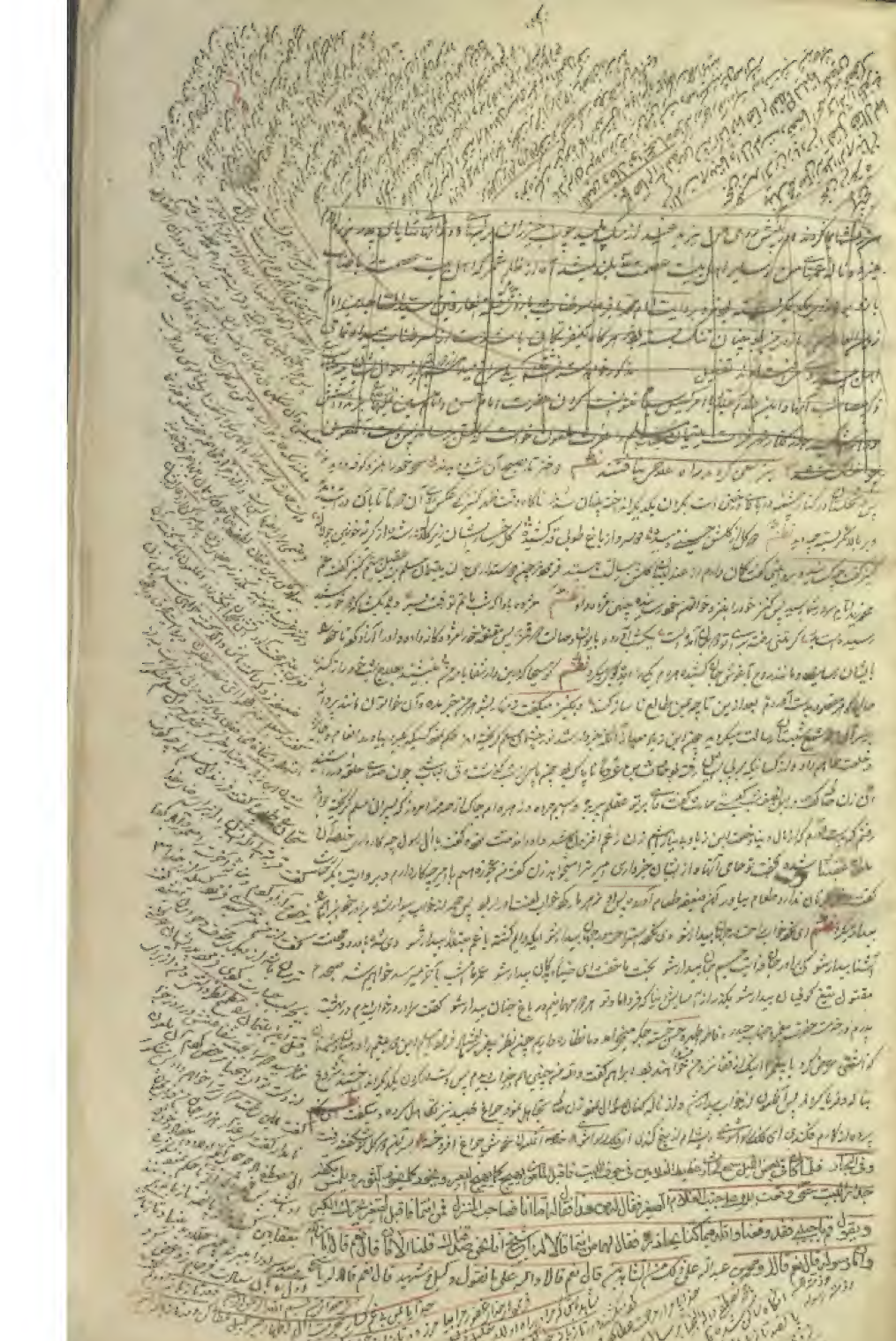
چپ مرا قطع نموده خواست که بکشد بیشتر اراده خود در میان کشتکان انداخت چون جناب رسول خدا
کلمات جان سوز دل کداز را از انمظلوم صحابه خود شنیده گرته بسیاری خود میان کشتکان
تفحص انجمال نمود همینکه نظر مبارکش بر آن بستکار افتاد فرمود یا بنی و کلک یا جمال تقطع
یدین طالما قبلها جبرئیل و ملائکة الله اجمعون قبلها آهل السموات والارضین
یعنی ای جمال ترا با آنچه کابت قطع میکنند دستهای را که بسیار جبرئیل و ملائکه خدا همکی آنها را
میبوسیدند و اهل آسمانها و زمینها با آنها تبرک جسته اند آیا کیفیت نکرد آنچه آنجناب عین
باد کردند از ذلت و شکست حرمت زنان او را سیر بخود دیدند از آنکه در پس پرده ها بود خدا ایرا
تواند یا کند ایجمال صبر بنما و آخر است و دو دست و هر پای ترا قطع کنند دیگر اند ترا از جا عنین
کرخون مارا ریختند و جواب نمود نه بر خدا جمال کرکه بدهد آنجناب با تمام نشده دستهای من مثل شده
درد من سیاه شده و باین حالت مانده ام تا آنکه قدم باین خانه کعبه کرخلد بشفاعت نبام میدانم
که حضرا نخواهد آمرزید و مستحق الدین ظلموا اتی منقلب ینقلبون قطع نسبت و هشتم در بیان
کرده حیله مالک قبیر جاره و دستگیری حسین نمودن آن مکار و جوان شدن بابا حمد
از برکت دعا جناب پیغمبر و فتح قلعه کبیس سیاه بادشاه فرنگ بادست ایرج کرد کشته شدن
مالک قبیر کمر از سک مارب ذوالفقار لش بار مستند است بر سک مجلس علمای ایران متفق از نقل کرده
و نیز خواهد خطبه طنجه و حکایت ذی خواه و شرف عمر و بن عبد عبد الله و خطبه امون حرا می با صحاب خود مجلس
دوم بعد ما خبر خطبه فرنگ زنان شهادت حسین کرده و عزا بیان آمدن اسب الجناح بدر و مدن ذوالجناح بخیمه گاه و رفتن
مادر بری علقمه از شتاب با حمد و رفتن او از جانب حضرت بازار بیوه الله علیهم و ضع علقمه
و معجزه اهل بیت
برای بیت قضاست و صاحبان کرامت و جانمان اخبار و مراست و مانیان طرق هدایت قضی
نماند که مولف حقیر کبیر التقصیر چنین عرض میکند در کتابی که موسوم بغیرات جناب والدی قبر فائح
خیر دالله شبیر بشبیر ۲ جلد دیم و تاریخ آن در سالی بعد از سنه سالفه که تاریخ قرص آفتاب بنکشف
کاشته شده بود و چنین نوشته بود مرکسفت الشمس یوم قتل الحسین بعد الالف من الهجرة النبویة
سی سنه هزار و شصت و چهار قمری بود ستین بعد الالف من الهجرة النبویة
کرده و در روشن مثل شب یلدا شده اگر کیوم مثل آن روز عاشورا آفتاب گرفته نشده بود و ستاره نمایان
فسلک عبد فضل از احوال حقیر مرقوم نیست رحمة الله علیهم والمان و نیز و این حکایت را حاضر و بچشم است در اول
آن کتاب از تو حین پاک عفاف و تا قلان بیک چنین و چنین روایت کرده که در یکی از حضرت رسالت آنرا در مسجد
نشسته بانشت امت بر حسب جوابت و بعضی از آنرا بیوت بر سنه بیک نهاده بود و بچون نماز خواند شب
نزد جانش بیغمر خدا شنید و ناگاه دو کبوتر از روزنه بر خدا نزد بیک مصطفی بر سر و دل حزین و نزد هراسان بیش حسین
حسین عزیز کرده و از سینه بر سنه سلام کرده و عرض نمودند که ای جد بزرگوار ما امروز شب عید است ما را
جشید یا نه کرم فرمائید بانها بیغمر خدا فرمود چرا جشید جناب سرور رسالت مستحق صلوات آنرا عید دانند الا بلا
و ذم الملهاجرین والانصار این سخن را شنید بغایت متفکر شده ساعتی سر مبارک را فرو افکنده ناگاه جبرئیل
امین از رب العالمین در رسید و عرض کرد ای پیغمبر خدا که مقتدم سلام و درود و میفرماید که این کبوتران
مرد اربیدا بعد تو فرزندان را بحضرت حسین چنین که شما زاده گاشته بدبی تا بران بستان ظلم